

کتابخانه
مجلس شورای
ایرانی

۱۷۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مطلع الانوار و مخزن الاسرار

مؤلف عبدالحق دهلوی

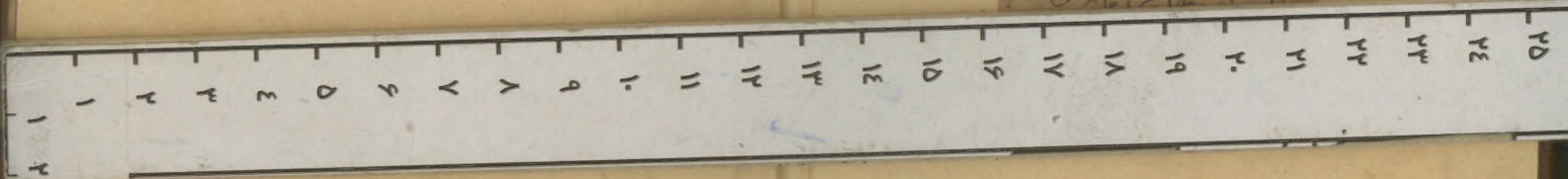
مترجم

۱۷۵۹۴

شماره قفسه

۲۰۸۷۵۹

۲۶
کتاب مطلع الانوار
عبدالحق بن سیف
تألیف



۱
۱
۸
۸
۳
۳
۶
۶
۸
۷
۶
۶
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱
۱۱


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مطلع الانوار و مخزن الاسرار

مؤلف عبدالحق دهلوی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۵۹۴



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۷۵۹

۲۶
کتاب مطلع الانوار
عبدالحق بن سیف
الدهلوی قاهره
نسخه خطی
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

كتاب مطلع الدنوار، مخزن الاكرار

مؤلف عبد الحق دهلوی

مترجم

1509K

شمارهٔ قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

Y-V 09

٢٤
مطلع الانوار

عبد الحق بن سيف

(الاسم) (مطلوب) فاعل

تفہیم و غنیۃ الج ۴ ص ۵۵

ملک جهوز

از دور یک درم ختم
که در این خط است

ختم حضرت توابه کان ترتیب است که اول قیامت یافت
بار بخواند بعد صد بار دور بخواند بعد هشتاد مرتبه بگوید اللهم
نشرح لك وخواند بعد یک هزار و یک مرتبه قل یا بسم الله
بعد از این وقت بار فاتحه و صد بار دور وقت تمام است

اینها

۱۱ حاصل الاقوال

استدلالی

فی سيرة النبي المختار

اینها

برو در بیست و دو روز از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت

گفت عیسی السلام هر که بگوید یکصد هزار بار
 لا اله الا الله محمد رسول الله در مدت عمر خود حق تعالی
 بهشت اندام او بر آتش و دوزخ حرام گرداند
 و گفت عیسی السلام چون بمیرد کسی از شما بگوید برو
 او صد هزار بار لا اله الا الله محمد رسول الله از خدا
 سوختجات یاد اینان نموده و از این عهد که در عهد
 رسول بیرون مرقه فی الحال صد هزار بار لا اله
 الا میگویم بگوید عیسی السلام حق یکصد و بیست و هفت
 ناسخ شود

قال انی صلیت الدعاء و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت

۱۷۸۹۴
 ۲۰۸۷۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

که خواند این دعا در هر روز
 ازین دعا بیست و دو روز
 بخواند و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت



این دعا را هر روز یکصد و بیست و هفت بار بخواند
 آن که از این وقت بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت

این دعا را هر روز یکصد و بیست و هفت بار بخواند
 آن که از این وقت بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت
 بگذرد و بعد از آن که از این وقت

قال عليه السلام في ربح

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء دليلا على قدرته وقدرته على كل شيء

خامس

من الغد آفة

یہ نیک مالک اور نیک کام

بسم الله الرحمن الرحيم

للفرد

قال الله تعالى

سنة ١٢٠٠

شفا عظمی

ای رستم بر سر
سختی و آوارگی

۱۲۵۹۵

طلب العلم في

ملفوظات

قال عليه السلام ان من مبادئ

شد و بر میت فریاد کند و بگوید

پس ایشان را لعنت خدا کند

بر مینیت پس آنرا حندان احمد

در باب نیاید



سم الله الرحمن الرحيم اللهم اني ظلمت نفسي ظلماً كبيراً وانه لا يغفر زنوبك الا انت فاغفر لي
مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم ودد صلوة مسجود يكمو به هذه الين دعا
بخطه بعد از التحيات هرگاه كه او در شهر آيد طلاق منقح از يك كاه است رسانده ام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله
سراج العالمين والصلوة والسلام على رسوله
المكرمين وخاتم النبيين محمد وآله المعصين أما بعد
تشرين بزرگان حضرت رحمانه عفيف نور كان پیر وانی
بلغه الله الی نبیل الامانی جنین کویدر جون دایر ایض
فضل سبحان از صف حسن و عفتون جوانی در مباحثه علوم دینی
احکام یقینی و مطالع تفایر و احادیث و خدایه اضرار و انما
رغبته تمام و هوایه تمام دان بود و در بهر شباب که ای عمر
بهت و یک رسید بود در صفت صحرا از اساده کرام مذهب
نعمانی یافته احکام شرع و مسائل دین نیز دینی صادر شده
برکت کثرت مطالع احکام زیاده و اضرار در باره نور
خلک دان کلام مصطفی صلی الله علیه و آله در ضمیر
دل و درون جان از دل قرار گرفته و این بنده بزرگان
او از بنده کشیده صحبت و وقت صحبت بران باعث نموده
و تمت بران راغب شدی که کیفیت حال رسید امیرالمومنین
علیه السلام و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را که در
صالح مستطولات و کتب معروضا است متفرقه و بهر الله

$$\begin{array}{r} 17093 \\ \hline 47409 \end{array}$$

در محلهای مختلف در نظر بر آید هر یک یکی است
 و از دیدن اهل دل و یاد کار برود بر قضا آنکه اگر
 ظهور نماید با اهل قیامت عمر و سوره این آرزو و مجال در برده
 توفیق میدادند تا هنگام فتح ابواب سعادت موافقت
 نمود و فرصت دست و پا را از فضل سبحان و کبریا
 مثبت نمیشد یافت و این مقصود محصول موصل
 و قصه که سلطان الانبیا صلی الله علیه و سلم در عمل
 بر ظهور آیات نبی است پیغمبر از وقت طفولیت تا
 هنگام سفر آخرت و بعد از نزول وحی و ظهور
 نبوت و بیعت یاران و صد حال بدان و دیدار
 معاندان و عداوت قریبانیان و دست دوبرستان
 حضرت بر سالت صلی الله علیه و سلم بر ایشان و
 فتح بلاد و مالش را باب عمار و جبر عا که و غزوات
 و استقامت دادن بر دین سرهان و نبی است
 بتحمل مشاق شدید و بیخ جام مقامت صعب و بیان
 احوال آخرت از قیامت و بعثت و خسر و نهایت

وحدار

مصائب و میزان و صراط و ذکر دخول جنت و نهای
 این ضعیف بعد تحقیق روایات و تفصیح اقوال از کتب
 متعالم قرآن و احادیث و شروح آن و قصص و اقدار
 و اخبار الاخرت و رساله امام منصور علیه السلام
 معرفت و جز آن خاصیت بنیت ارضاء باری تعالی
 و استخفاء حضرت جبار و از مطالب بنو عربی
 بر سبیل ایجاد و اختصار ضعیف منخ سنجون و فنا
 صول المقصود از حاصل معنی احادیث و روایات و
 بجز تالیف و در سبک انتظام آورده و بر سبب و یک فضل
 منتقم گردانیده و این را مطلع الانوار فی زعمه
 الاثر نام نهاده و در ایرار عبارت مبالغت
 نسبت نام عالم خلق را از لد عالم و عا و غیر باشد و
 را در ک معالی و فهم مبدی حاصل آید تا حد حق
 و فعل ابرکت آن این ضعیف را حضرت آخرت
 عاقبت و سلامت ایمان و امتضار حضرت علیه
 کرد اندر نموده و کما کریم و بعد و مصول

عاصیان از نگاه تو برنگند
 عارفان از عبادت استغفار

از و دانه برنج گشت از آنست که بقا منو
صلی الله علیه و سلم فرموده اند از زمان
اللهی مسطور است چون سید علی السلام
در صلب آبا بودی در صلب هر که بودی
در پیشانی او نور بودی که خلق از آن
متعجب و حیران بماندند چنانکه آن نور
در پیشانی عبدالله مشایه کردند که در شب
تاریک از نور جبین او مکتوب مطالع
هر دن توانستند بی تاریکی روشن
شاند و در ماه جمادی الاول که نور ملکوت
از پیشانی عبدالله تابید شد و در
شبهه آئینه ظاهر گشت حدیث از آن متعجب و حیران

یوسف کما صحت بر عبدالله المطلب آمد گفت
که ایمنه چغا مبر اخرا الزمان در محل در شبی ایمنه
در خواب دید که مردی بری نورانی
ای ایمنه رو زد و شبانه چغا مبر آخر الزمان
در رحم تو نازل شد و در **اللهی** مسطور است
شب جمعه پنجم ماه جمادی الاخر وقت بحر صلب
خواب دید که از خانه عبدالله ستاره نوری
و تابان بر آمدن است و بالا میرود بحر حیدر بالا
میرود بزرگ تو میگردد چون با آسمان رسید
بقیاس تمام دنیا شد آفتاب و ماهتاب
و ستارگان جمله از نور او پوشید شدند
نامداد عبدالله المطلب این خواب بر عبدالله
محمّد گفت

عبد المطلب مرصد و منظر نجات آن خیار
بود شکر حق بگفت و گفت ای عزیزان
نورجی که در پیشانی آن کودک کنجی شود
خواهی میدهد که این کودک کی شود
که ملک و ملکوت و صاحب دنیا و دنیای
جبروت هم خادم است آن دولت سرفراز
او یاسند و یوسف کاهن خاتم نبیان
کاهن میگفت و میگفت ارباب بجا میفرست
میان شما متولد شد و این سال که سال
که ابرو حنجر برای خلیف کون جهان
کهجه با پیلان آمد بود و از دست طغیان
اباپل کوصف ماکول هلاک کرد

و

معی پیش از ولادت رسید علیه السلام
پنججاه پنج روز بود و آن سال
عام الفیل خوانند و مرافق این تاریخ
چهل یکم سال بود از تاریخ ملک نبویان
عادل کسری قباد در سال **سکه سکه** مطهر
اول کی که رسید علیه السلام را شیر داد
نویز کنیزک ابولعب بود و در آن ایام
منور بود که قبیل بنو سعد زینت
بگذا آمدند و خلق ملک از سبب که فاکه فرزندان
خود را برایشان دلزدی و آخرت دانی
وایشان در بنو سعد می بودند و می
چون افطام باز شدند در یک می آمدند

فایام میلاد آن سال پشتر عودات
در مکه آمدن ایمنه سید علی التلام را بجا آورد
عبد المجدد شاه داد چون در بستان
سخت کرم جندان گیر بستان او بستان
که در بچه دلا بستان بودی و پشتر از آن
بسر و دلام بستان کردی و حلیم بستان
بهری و بستان که نداشت که بستان چو بستان
از جانی جیب بستان قدم سید علی التلام
هرم و از هر جوب بستان گشتند چنانکه بستان
در بستان بستان یک بستان بستان بستان بستان
و شوکت بنوری و دران مان بستان بستان
قطر بستان که تمام خانه حلیم بستان بستان

دران سال
بستان بستان

سید علی التلام را بستان بستان
چون حلیم روان شد بستان علی التلام
افتاد و در بستان بستان بستان بستان
بهری روی زمین بادشاه شد و چون
وادی بستان رسید علی التلام بستان بستان
کردند عین نظر بستان بستان علی التلام
افتاد همه گفتند این کودک بستان بستان
چون نزدیک هوازن رسید بستان بستان
از هوازن بستان آمدن بودند بستان بستان
طلعت او گفتند این بستان بستان بستان
عیسی بعد و م او بستان بستان بستان
چون حلیم بستان بستان بستان بستان
دران سال بستان بستان بستان بستان

بستان

واموال دیگر بدانند که از یحیی و شد چون
سید علی السلام بهر کسی که رسید
برابر دختران حلیمه بنیانی که سید
رفیق یار ابرو بودی که مدام بزرگتر میشد
سایه کردی هرگاه رفیق این ابرو بودی
تمام قبله نموده معاینه کردی و بخت
تار و زری در محلی برابر کورکان بود
دو فرشته بصورت آدمی در رسیدند
سید علی السلام را بخوابانیدند شام مبارک
او پاره کردند دل او و معارف او پرور
آوردند و یابی طشت بر او سرک بودند
بشستند و آنرا بنود ایمان پر کردند و در محل

داشتند

داشتند شکم باز بجهان شد که بود
و این معنی **در شافعی** در باب معراج
مطور است و این معنی در حرم کعبه
بود نبی معراج و در **واقعی** است در **نور**
بود و نیز در **صباح** در باب علامات نبوة
بهترین نمط مطور است که در **واقعی** است
مکرر اخبار این ذکر جبرائیل و ذکر نبی سید
و ذکر نوزدوم نیت بنشیند است اما که **میرزا** **امیر** **میرزا**
جبرائیل و هویلیع مع الصبیان
و در **واقعی** مطور است کورکانی که این
معنی معاینه کردند همه بگریختند و در خانه
حلیمه روید رفتند گفتند و نفرمودند
ای سید

محمد علیه السلام را گفتند حلیمه بد وید
 چون بیامد سید علیه السلام را دید
 کرد سایه دیوار زرد شده نشسته بود و خط
 شکاف شکم معاینه نمود و نیز این خط
 تا وقت نقل سید المرسلین علیه السلام
 از خط دیده اند سید المرسلین علیه السلام
 ماجر بر حلیمه نفرمود که حلیمه بستر در خانه
 بود چون پنج ساله شد آورد با همسر داد در
و انسابه و واقعه مسطور است چون
 عام علیه السلام شش ساله شد این عمل منتهی برای
 زیارت نیایرکان بود ام ایمن کثیرا
 بر او بود چون از کثرت در راه با راهی ملاقات
 الینه

چون

چون سید علیه السلام را بدید بشت آورد
 معاینه کرد مر نبوت ط بوسه داد گفت ای
 عورت این پیغام بر آخر الزمان است شکو
 محافظت و نگهداری و چون این دعوت
 کند اگر من زن خواهم مان بد و خواهم
 و اگر مرد باشم سلام من بر سینه چون از اینجا
 باز گشت در مرضیه شد و در کدشت و ام
 ایمن سید علیه السلام را بیاورد و بعد ^{المطلب}
 هر دو عبد المطلب را مراد است بگفت و ^{مطلب}
 و در ^{خبر} مسطور است و در ^{رساله} ^{عبری} نیز
 که بنوا و حکماء گفته و علماء یهود و اصحاب
 تورات و انجیل می آمدند و سید علیه السلام

یعنی و در
 با او گفتند که اگر
 هر روز قبول از او

میدیدند و هر نبوت معاینه میکردند و مرغی
که در چشم داشت حیثی میبندید بهو یک اتفاق
حکم میکردند که این ^{فرد} مجا میر است که علیه
سفر او خبر کرده است و در تودیت مجل
صفت این مذکور است و در واقعه مسطور
جود است سال بعد المطالب وفات
یافت وقت مرگ بابوطالب رح ابو طالب
بر خود داشت و در تغیلا او با فصحی الغیا
^{بر تدریس}
گوشید چون دوازده ساله شد ابو طالب
بیا تو خود در شام بود انجا اعلام می بود و حکم
کنند او صاف او مشاهیر میکند حکم
او حی فرمودند که این مجا آخر الزمان است

بر سر این می باشد که گفتند آن یکی اولاد حضرت
این پناه بر آخر الزمان است که عیسی بن مریم
شمارت داده شد است که من منتظر
این بودم باید که او را نیکو نهاد کنی در قبر
عربی و در واقعه بنر مطور است چون است
پنج سال شد که در دوم تجارت در شام رفت
خدیجه رضی الله تعالی عنهما مال خود برای تجارت
در راه با او بود و داد بوابه بنر غلام خود در شام فرستاد
در راه با او بود و سر مبارک او سایه داشت
هر جا که رفتی و بر هر کوهی و درختی
که کاشتی از او آواز آمدی السلام علیک
یا رسول الله بشر این غلام میداد چون باز آمدی

که در

که اهل بیت او از سایه و سلام حجر و حجر معانی کرده
بودند و پیش خدیجه گفت خدیجه را غایت
نصا هر که شد او را بجز است و نکاح
گفت **در شرح او** در مطور است از او
قام و طیب و ظاهر و با هم و چهارم یا در
رقیه و زینب و ام کلثوم و فاطمه و خدیجه
عربی در اینها نزول وحی و ملاقات
جبرئیل امین صلوات الله علیه و بیعت
در تاف و واقعه بنر مطور است که در کعبه
المسلمین علیه السلام بر استی و مرآت کوفی
و صلاح و سلام و بر هیز کاری و کم از آن
و توصل صله رحم و پیار پرستی و هر

در حدیث
از حضرت
فرموده

وکنند بر وی سب و مستحق شد بد
و بنان خلق امانت دادی و صدق
مهر بجای نمر یافته که خلق او را محمد
امین یافند و در تنجید دعاء از او الهام
میکردند سبحان الله عود همه احترام او
بواجب تکام میداشتند و توفیق
و تکریم بکمال می پوشتند و از حکم او
کس را قدرت سر باز داشتند بنوری
ازین **کرمه فنی و جامع الفوائد و اوردی** مستطورت

چون در بناء کعبه برای دانستن حجاب
اختلاف افکند همه حکام او را ضعیف گردان
جناح این کیفیت در بناء خانه کعبه یاد

کرده

کشی این در **حلال** مستطورت میل الهام
علیه السلام مختلف غار خزا بودی بعینه
شمار در خانه آمدی و پیشتر شب و روز
انجا بودی آخر الامر بجای کشید که شب و روز
مستطورت ملجا بودن گرفت نوشتار خانه موجود
کرد بودی انجا مختلف شدی با حق
در خانه آمدی و نوشتی بجای باز ملجا رفتی
کرد صحبت خلق و عمرانات کم بودی خوش
و در **فنی و جامع الفوائد و اوردی** مستطورت است که
همه عروقه فی از و نصیحتی در وجود نیامده
و از کنه صغیر و کبیر و غریب و غریب
نزد و در حال بود خلا یعالی در کمال داشت

و آیت عزیزی را در شرف و شایسته مقام
 ایشان بنشیند و بگوید نوازش کونین
 و طرف هیچ بیتی نظر کرده الغرض در
طریق است چون و حقی و سبب شد
 بر هر جرئت و تنگی که کلا شفا از و آواز
 آمدی السلام علیه یا رسول الله ناز و
 در آن آسمان فرستاده دید یک بای برای
 دیگر همان است از آواز بلند میگفت ای محمد
 رسول منم چرب و طرف که در آسمان
 بعدی کمربست همان صورت میدید او را
 باز گفت بخدجه رضی الله عنها آمد این
 بود بکشد او گفت و بخدا این سخن

و کج

و آیت ملکوتی و وصف و شایسته کونین
 بیشتر است و در هر قسم از و کونین میسر
 که در نزد است کوی و صدق و در
 و بان و می و غریب نوازی و کار
 کشای مردمان اعانت و ظلمت
 بیشتر است نو هرگز اند و کونین کمتری
 و خدجه رضی الله عنها بیک سرخاست
 و بر و رفعت و نزل و عدل که از اخبار
 علماء بودند و نوزاد و خدای خدای
 عم بودی بیاید از ایشان بگوید که هر
 چه باشد که روز نام و هر چه بیک
 که می میدانی ایشان گفتند در

بعد از عمر
 مختار بودند

بت چنانچه تمام بود و یک تواند که
 اول کسی چه داند نام او نیست و که گفت
 اول ناموس الی کونید او بخاتم الکواکب
 میان خدای و پناه یوان جز پناهن
 بدگری نماید خطی رسی او در نما
 گفت امر و محمد این نوع معاینه کرد
 و در حق او فل گفت ای محمد مرزا که محمد
 پناه من الزمان شد این ابتداء نبوت است
 بگو تا منظر نماید کاشکی که من در آن نام
 باشم که نبوت را اظهار کند نام او را یاد نماید
 که من خطی رسی او در نما بیند سید المرسلین
 علیه السلام نبی است و ادعای سید المرسلین

شود

تا و ح

تا در حلقه ماه رمضان که در آن سال غزوه
 جنگ ام بود و بر وایتی جنگ یکم بود که وحی
 آمد در **الامام و فصل** مسطور است که در غزوه
 مدینه بیامد و سید المرسلین علیه السلام
 بگرفت و خلق بشیدید جناب بشیدید
 که حضور افاد که هلاک میکند گفت قرآن
 سید المرسلین علیه السلام گفت ما انا بقرآن
 و بار دوم بشیدید گفت اقرآن سید المرسلین
 علیه السلام گفت ما انا بقرآن او بار سوم بشیدید
 گفت اقرآن سید المرسلین علیه السلام گفت ما اقرآن
 ما انا بقرآن آن مرد گفت اقرآن باسم ربک
 الذی خلق خلقا لایبان من علق
 پیوسته کرد آدم مردمان پیوسته کرد پیوسته کرد پیوسته کرد

پیوسته کرد پیوسته کرد

اقتل و ذلک لا حکم الا لله علی ما یشر
علم الانسان ما لم یعلم برین حکایت
ختم کرد و این الفاظ در خاطر سید المرسلین
علیه السلام ماند و این اول وحی بود
آن سید المرسلین و صلی الله علیه و سلم تصور
می کرد من یحیی از شجر یا گاهنات خواهم شد
مقصود کرد تا خود را از کوه بلند بیرون
اندازد و هلاک شود تا کاهن و شاعر
نکرد و بدین نیت بله کوه رفت چون میانه
کوه رفت همان شخصی را دید که ایستاده
میگوید یا محمد انت رسول الله وانا جبرئیل
و ترجمه جبرئیل با بغایت صورت خوب و زیبا

بای

این کتاب در...

بای بوی گلستان ایستاد سید المرسلین
علیه السلام تمام روز و شب نماز صورت او
نماز نماز و نظر در جبرئیل علیه السلام داشت
در سینه می افتاد چون رب شد مترجم
صلوات الله علیه تا پیدا شد سید المرسلین
علیه السلام باز گشت در خانه آمد از هوشت
در سینه می افتاد منظور است که سید المرسلین
علیه السلام حال بر خدیجه و صبی سر عیسی
باز داشتند خدیجه سید المرسلین را علیه السلام
قوت داد و هر وقت نوزاد و علامت
در سینه بود باز داشت ایستاد گفتند
مبارک باد که پناه بر آخر الزمان عم زاده شود

این کتاب...

مجلس اول در شرح کتب معتبره
در علم طب و طباطبائی
در روز دوشنبه ۱۲۰۲

کن صورت

الکونف تو امتحان کن آن زمان که او را به
تو مقنع از سر پر و ف المذاکره صورت
غایت شود تحقیق جویک است خدیجه
عجنان کرد سید المرسلین علیه السلام را گفت
الکره صورت به بیخی مرا علم دهی سید
المرسلین علیه السلام گفت اینک هست در آن
کلیه خانه ایشان است خدیجه رضی الله عنها
گفت جای بدل کن سید المرسلین علیه السلام
جای بدل کردم گفت چه می بینی گفت
هر جانب که می روم او پیش من می آید
خدیجه رضی الله عنها سر برهنه کرد سید
علیه السلام گفت او را پند شد خدیجه

المرسلین

صحا

سکر

مجلس اول در شرح کتب معتبره
در علم طب و طباطبائی
در روز دوشنبه ۱۲۰۲
او را پند شد خدیجه رضی الله عنها گفت سید
نشدن مروت که تو بخواهی و این است شدی
اگر دیو بودی شرم نداشتی و غایت شدی
و در قاضی است روزی سید المرسلین را
علیه السلام در طواف کعبه با ورقه نوفل
ملاقات شد و ورقه نوفل گفت میخوای
بیخی سید المرسلین علیه السلام آنچه بدیدی از کعبه
و ورقه نوفل سوگند خورد که تو بخواهی و این
شدی امام و در تورات خوانده ام که تو اهل
قریب ایستادن و برانند و غایتها عظیم شود

از آن

و بکنها بسیار خوانده اند

و در کتب کلامی

بخر فخر تو ابا شد و بپایان کلامی
کردی بعضی بندگی تو سر نهادی
بتبع تو سر نهاد اما اگر منم که روز زنده
بنت تو پیغمبرم و در نصرت تو می ایستم
و بر سید المرسلین علیه السلام بوسه دادی
مستظرف باش و ازین صورت مرآت
ناموس اکبر است جز به پیغام واثق بود دیگر
نیاید و بر دیگر نمی آید و چون تو پیغمبر
نوامی نباید بعه روزی چند و حج
در توقف شد و بر وایتی سیزده روز
فکرنت سید المرسلین علیه السلام زیادت
در مضایح معطورت که سید المرسلین علیه السلام

از غایت اندوه مراد در کوه خرا رفیق ناله انجاء
خود را بیکند و هلاک شود عینی که نظر کردی
و در کوه آمدی منزه بر تیک علیه السلام
میگفت یا محمد انک رسول الله حقاً بوی اول
او را تسکین بودی تا انک روزی هم بوی
نیت بر مرکوبه رفت چون میان کوه رسید
از آسمان اواز شنید جناتک بهوش شد چون
از بهوش باز آمد منزه بر تیک علیه السلام
بر کوهی نشستند مرغ میان آسمان و زمین
و میگفت ای محمد کجا میروی نورسول خدای
بحق من جبرئیل ام سید المرسلین علیه السلام
تسکینی حاصل شد از انجا معجیل بخانه
یعنی اول و قمر از

عصای آن خزان بتو رسید که جملا شفاعت
کند که ما اظیار و بویست خود بجهت تو
امروز بشفاعت تو خلافت و ابا انواع
رحمت اختصاص فرمایم باید که در آن
حل مراد کنی و محال نیست ضار حق
بهر من درخواست غایبی در **جواب**

مستور دست شیاطین نزدیک ابلیس
آمدن گفتند پیش ازین مانوریک آمان
میفرستیم استراق سمع میکردیم این زمان
نیتوانیم شهاب دنبال میکند ما کوسا می
افتیم ابلیس بوجهت گفت مگر **جواب**
شد ابلیس بدید و برای تو محض حال **جواب**

در جواب

تو قبضت آمدن سید المرسلین علیه السلام در بطن
عنه و آن بتواند چون نزدیک رسید من
جبرئیل مصلوات الله علیه دید که آیه قرآن آورد
بکبریا و نزدیک شیاطین رفت گفت **جواب**
بهر من آمد جبرئیل با اوست در **جواب**
که درین مدتی و قتی شهاب از آسمان نوفتی
این علامت ظهور محمد است **جواب**
چون اهل فرشت شهاب را دیدند داشتند
که مگر عالم فنا خواهد شد هدر رفتن عمر بودند
که ابو سفیان روضی سرمدی در رسید گفت محمد
عبد الله دعوی بفرمایید کرد عبد الیل
گفت موجب رفتن شهاب این بود معلوم شد

و بر زمین

واز لای و غریبی بیزار شوی و سیر
 خدای تعالی نکوی و سید المریدین
 علیه السلام هنوز این معنی بر ابوطالب
 اظهار کرده بود ابراهیم مؤمنین علی رضی الله عنه
 گفت بویدر مشورت کنم سید المریدین
 علیه السلام گفت اگر این وفات این دین
 قبول نمیکند باید که این مخبر مستور را
 و بوسی کشایم روز دوم ابراهیم مؤمنین
 علی رضی الله عنه خفیه اسلام آورد و از
 ابوطالب مخفی داشت درین میان سید المریدین
 علیه السلام نماز جاافتاد نزدیک خانه
 کعبه اشکارا کرد و درج ابوطالب رضی الله عنه

روز دوم اسلام علی رضی الله عنه

علیه السلام

علیه السلام و ابراهیم مؤمنین علی رضی الله عنه
 طلب میکردند گفت علی کجاست مادرش
 گفت علی بنتر صحبت محمد می باشد
 ابوطالب در طلب اخیان بیرون آمد سید
 المریدین علیه السلام و او را میگردانید
 و ابراهیم مؤمنین علی رضی الله عنه بنظر
 دید باین نگاه میدارد پس ابوطالب
 از آمدن اینها متحیر شد که کسوف حال سید
 المریدین علیه السلام بضرورت گفت بعد
 از مزجه بوشی سالهاست که طرطرا این
 معنی ام که از تو این جنس در وجود آید من
 میدانم و نیکو شناختم که تو بخواه و آخر

الکون بکوائف جهه دین است گفت این
دینی است که ایزد تعالی اختیار کرد
و بسند یک و مراد باینکه گرانید و فرمود
تا بدین دین خلافت داد دعوت کنم مرا
ای غم مشفق دعوت میکنم لبوطالب
گفت اجابت دعوت تو مرا میرشد
اهل قریش مرا بطعن و اتمام کشند
مردی کار بغراغ دل قیام نما خلق
دعوت کن و پیغم باش تا که محل من در آن
در حدیث تو ایهاک رواند ایم بر آن
درین کار موت حوایج گرفت و دین
بر وجه ادیان غالب خواهد آمد ^{مردم} ^{مرا بگویند} ^{مطلب}

محبوب

تحتیق ظهور خواهد یافت و لیکن ای علی
بیان دین من زانکه خود قبول کن که او
پیغام بوحش است مدحی است که مرا تحقیق
و معلوم شده است و مراد از شناختن
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت ای
مدحی است که من دین قبول کرده ام
و محمد ایمان آورده ام گفت مَحَبَّات
ای جان پدر خوب کردی و لیکن
مستدام بصورت اخذت النار ^{بعضی ها}
علی القادر سید المرسلین علیه السلام
قوی دل شد لبوطالب در خانه رفت
ما در امیر المؤمنین علی رضی الله عنه رسید خبر محمد ^{و علی}

بعضی ها
مردم من
مرا بگویند

سوال کنند اگر هر سه بگویند این مرد
آن محمد نیست و اگر دو بیان کند و سوم
نمکند به تحقیق دوست ایشان از سید
علیه السلام سوال کردند از هر سه خبر
سید المرسلین علیه السلام قصه ای
و ذوالقرنین بیان کرد و فرمود که
ماهیت روح جز خلای عز و جل غیر
نداند ایشان روی یکدیگر دیدند

و غیر از این می دانند

امام ناصر علی رحمه الله علیه در بیان است
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَكَ الرَّسُولَ الْبَرَّ الَّذِي
الَّذِي يَجِدُ وَفَاءً مَلَكُوتًا عِنْدَهُمْ فِي
التَّوْحِيدِ وَالْإِخْلَاقِ أَكْرَمُ مِنْهُ وَهُوَ

که در خطاب از پیغمبر

از هر یک
و لا بد

و چون بیان فرستادند و گفتند در توحید
و اخلاص یکسانند بپشت امیر المؤمنین
رضی الله عنه بیان کردند در توحید
که در آخر الزمان پنج جری بیرون آید که نام
احمد باشد و در اخلاص هشتاد و یک نام
او فاروق و قلیط گویند و بزبان سریانی
فاروق و قلیط او را اولاد اموات علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه باشند از هر یک پنج نفر
و هر یکی یکی و هر یکی هم وحی باشند
هر یک بخیر و وحی بنامند و اولاد و مکه
و مخرجت او طیب و مخرجی بود یعنی
و امی بود اما مقام عظمای بر جهان او باشد

در توحید

در

او ملک و سلطنت او بدینیت شلیم و عزم
بود او را پاسیامان باشد یا را او
جبرئیل صلوات الله علیه بود کلام و آثار
تا میان ساق پیوسته نه کوه و نه دریا
بلایا باشد در چشمها او سرخ بود و بیاض
در دستان او و نه در دست و لیکناف محال
بشدن پیرامون عریض بود مردمان را بخت
دعوت آمد از امور دین و دین و این خبر
و امر معروف و نهی منکر کند نه سحر و نه
و غضب بر باشد و نه با دامن بدی بدی کند
بلک جزا بدی نیک آمد و در عمو کناه
و صفح بر کرد و سر باشد و ادب او عظیم

و در دین او

و در دین او

و در دین او

همه وقت خدای خود گوید و وضو و نماز
کند و در نماز صف او چون صف غازیان
در قتال باشد کلمه لا اله الا الله چنان
گویند که دایم بستم و کوششها و کوششها
باز شود و یاد الله و قتال ملذذ میماند
بود و کلاه عجب و هیبت ایشان بایکماه
و از سره باشد و بنیب و بنیب و بنیب
باشد و او از قوم جفاها بید و بنیب
و قتال کند و بنیب خود در حرکت اول
عبد کاه غالب و کاه مظلوم باشد
و آخر همه غالب آید خانه کعبه از لوث
بتان پاک کند و دین او چهار حد عالم گوید

و در دین او

که قیامت باقی باشند و او وفات نماید
تا آنکه دین باطل و ملت کفری مفضل
نشود و دین راست و ملت مستقیم
استقامت بیاید اگر در قوم نوح بودی
طوفان نشدی و اگر در وقت عاد
و ثمود بودی برایشان عذاب شدی
چون ابراهیم و یونس و عیسی علیه السلام
بارگشت اهل که را خبر کرد و در **واقعه**
مستورست هر گفتند که ما را بحقیقت
معلوم شد که او پیغمبر حق است و ملت
است که ما این معنی تحقیق کردیم
اما از خدا ندانیم که او بر ما میسر شود و عیب

که او بر عبادیان و عالم سرفراست ابراهیم
ابو بکر صدیق رضی الله عنه که معظم ترین
اهل قریش بود گفت که مرا و زطف خان
الحمد صلی الله علیه و سلم خواهم رفت و تو بخت
او خواهی کرد که چه میگوید وقت حاجت
ابراهیمین ابو بکر در کوه پیغامبر صلی الله علیه و سلم
در آمد قضا را همان ساعت سید المرسلین علیه السلام
اذا درون خانه بیرون آمد و نظر جماعت
سید المرسلین علیه السلام گفت یا ابا بکر ایمان
ابراهیمین ابو بکر رضی الله عنه فی الحال گفت
أَشْعَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللَّهِ ابراهیمین ابو بکر رضی الله عنه وید

حضرت سید المرسلین علیہ السلام پیوسته
 علیه السلام کثرت و کثرت و بیک روایت که در
مسطور است اسلام امیر المؤمنین
 ابوبکر رضی الله عنه از همه سابق است و در روز
 آورده که این معنی اول روز بود که
 وحی نازل شد که چون اهل قریش با اسلام
 امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه خبر یافتند **المؤمنین**
 ابوبکر را رضی الله عنه بطلبیدند تا آن زمان
 امیر المؤمنین ابوبکر رفتی بود و تمام خیل **بج**
 اهل خانه را دعوت کرده همه اسلام آوردند
 چون براهل قریش آمد گفتند یا ابوبکر
 نیگو شخص رفتی بوری گفت یا ضار نیل

این روایت در
 مسطور است

عرب

عرب را آیت و جهات لا نور علیها
 انوار النور و الله ما کان ذلك
 کتاب اهل قریش گفتند این معنی
 نیگویت بدین منع کار او عالی کرده در
 رفع این کار سعی بلع می نمایند نمود ابو جهل
 و ابی بن خلف و بنی کاف و دیگر در یک این ادب
 و مخصوصت یافت آمدن در **وادی و قصص**
 مسطور است مرتبه دوم از مردان سعد
 و قاص رضی الله عنه اسلام آورد و دیگر
 عمر و عیسی رضی الله عنه و دیگر ابوذر غفاری
 رضی الله عنه و دیگر زبیر عوام رضی الله عنه
 و دیگر امیر المؤمنین عثمان و طلحه رضی الله عنهم

وایشان هر دو تجارت طرف شام بودند
از لایحه میبندند که درین ماه بکلمه بخوابد
آخر الزمان که میر علیه صلوات الله علیه خرج
او بشارت داد است بیرون خواهد بود
و در هر م نوبت خواهد کرد چون ایشان
آمدند شنیدند که محمد بن عبد الله در عوی
بنوت کرد و خلف بدو و بدین اوصاف
خانه نرفتند هم از آن راه بیامدند ایمان
آورده اند روز دیگر عبد الرحمن عوف ضعیف
بعده عثمان مطعون بعده حباب اوت
ضعیف الله عنه بعده عبد الله معود ضعیف
و اول محمد ثبایه کردی روزی سید

المرابن

المرابن علیه السلام و ابو بکر صدیق رضی الله عنه
روایت بر سیدند امیر المؤمنین ابو بکر صدیق
ضعیف الله عنه قدس سره نیز طلبید او گفت مرا ایمن
بگو نه و هم امانت ملام مرا اجازت نیست
سید المرسلین علیه السلام فرمود که سید
بیاید که وقتی کشیف بود نشسته باشد
و در وقتی نیرفتن او که سید بر او صحت
آورده سید المرسلین علیه السلام دست مبارک
خود بر پشت او که سید فرود آورد چنانکه
نبرد بر پتان او بدید آمد که هر دو شدند
و کم نشود سید المرسلین علیه السلام گفت
ازین نبرد و شب بیار عبد الله معود رضی الله عنه

و رجال ایمان آورد بعد جعفر ابو طالب رضی الله عنه
 ایمان آورد بعد بیشتر صحابه دیگر اما بیشتر جوانان
 قریب بجهل چند نفر ایمان آوردند در آن وقت
 آن روز همین دو وقت نماز فرض شده بود
 که حجر و دوکان رکعت خفیه میکردند و این
 پنج نماز پیش از هجرت سر مال فرض شده است
 بروایتی که در **مصایب و مناقب** است و بروایتی
 در **واقعی** پیش از هجرت مخترع درین معراج
 فرض شد است همگی بخوبی بتوانند جوانان
 مکه و ضعیفاء اسلام می آورند پیران
 بر ضلالت خود بودند در **مسالمة**
و واقعی مطهرت روزی میدادند

فخر و وقت بود

علیه

مدینه نام ابو جهم بن غنم داد و وقت آنکه
 بر طرف او باشند و کلاهی برکت مبارک
 آنروز مایاک در نماز دید بود گفت که قریب دلت
 خیلخانه مال می فری و بروی محبت
 که آورده باعث میگردی تو که دین اجل
 خود گرفتی بنو هاشم و بنو سعد و بنو عبد
 این معنی بشنودند هر بشویدند که ابو جهم لعین
 که باشد که برادر زاده مارا مثل این کند
 ابو جهم این گوید از سبب که اهل قریش
 همه یکدل شده بودند نتوانستند که جز
 بگویند کس بر امیر المؤمنین عمر فرستادند
 رضی الله عنه و او پیشتر در میان بنی کار بود

او را طلب کردند چون امیر المؤمنین ^{عجل} حضرت
 پیامد دختر عبد المطلب بکریت گفت
 ای حمزه تو هنوز زنی که با تو ازدواج
 تو ابوالحکم مثل این کردی است و نام تو
 ابوالحکم بود ابو جحش گفت کرد بودند
 امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه در خشم شد
 بیرون آمد مکان بوسه پاک زد مراد
 بر کاله شد و جان بشکرت بهیوش افتاد
 امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه در غضب شد
 همه جمع اهل قریش اشکارا اسلام آورد
 دعوت انبیا که اشکارا شد و از اسلام آورد
 امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه سید الشایخ ^{عجل}

وہی ہے

و صحابه با جبري قور - حاصل شد
فرستاد هر يك را ششاد عزور كردند
نامقاله كند بنو حاشم و بنو عبد المطلب
بطرف محمد علي ^{عليه السلام} بودند هر اسلم
بوشيدند و مسجد قتال شد در زمان
در ميان آمدند خصوصت ^{تا ايو} و فرستادند
سوم در **واقف** مطهرت
امير المؤمنين عمر خطاب رضي الله عنه و اول
عبد الله بن مسعود رضي الله عنه و اول
دشمن و شقي چون خبر يفتي آمد بوائت
تج در حال آمد و بپروان آمد گفت كه من تنها
بنو حاشم و بنو عبد المطلب است بپروان اول امروز

کار سخن کنم این شود از عالم فرود شام
بعد کار متابعت او کنم بر طلب سیدالمرین
علیه السلام بیرون آمد و گفت باللات والعزیز
که این زفاف اول بکنم تا این شود و فرمود
و از بنو هاشم هر که امر و نفوذ او کند
اول بنی بکنم مردی قوت و صلاح بود
جمع عرب از خوف کردند در راه بخیم
رضی الله عنهما با ملاقات شد او و حیدر
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما اهل بخیم بود
با بخیم ملاقات شد عمر خواست تا بخیم
بکشد بخیم گفت مراجعه میکنی خواهر
این زفاف اسلام آورد و داماد تو سید

ایمان

ایمان قبول کند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
خامه خواهر را دید تنه او در میان باقی
بودند در آمد ایشان نزدیک تنه شدند
بودند سورة طه میخواندند این کلمات در
گوش او افتاد چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
نخچه بر خواهر زد سر مجروح شد در
رخون ریخت شد خواهرش گفت هر چه
دانی بکن من ایمان آورم ام ای عمر
در ایمان پیغامبری افتاب از محمد صیاح طالع
شده است و نزدین او انجم آریان
باطل و محو کرد ملک و مملکت اقتلا
بد و کرد شهادت میخواند بکف دست

افتاب

بنویسند که میفرمایند ای عمر درخت
ایمان بهوه براد باد آورده و شاخه
او بر سر شاخه‌ای شده اگر میخواست
در عروقه و تنگی این زلف شکفت
قبول بند که عهد در رقبه جان اگر
بندکان او را از دل بند شوی تا فردا
قیامت از آفتاب رو رخ ازار کردی
برین سخنان دل امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
شوم شد از غصه فرود آمد و گفت
صحیفه که بنویسند جل سوختید خواب
گفت آن کلام خدای امت هرگز نشود
او گفت بیایید خواهر صحیفه و بنویسند

عمر

عمر رضی الله عنه ملا محمد امین که صحیفه بنویسند
تو ظم داشت و گفت بخدای این سخن
ای بی نیت میگریست و میگفت بخدای
خالق آسمان و زمین اگر دین است همین است
در حال تیغ پیام کرد و از خواهر عدل خواست
و در طلب سید المرسلین علیه السلام در خانه پیروز آمد
از قصه رضی الله عنه سید المرسلین علیه السلام
در خانه اقامه بود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
بود در آمد در بزد او فقه رضی الله عنه بن رسید
و گویند متغیر شد گفت یا رسول الله عمر آمد
نمیز جای که به جای رسول الله علیه و سلم گفت
من است بگو در این امیر المؤمنین عمر حاضر بود

گفت بگو تا در این کبریا خلاف آمده است هم
 جوان شمشیر کار و آخر سام در باز کردند
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در آمد سید
 المسلمین علیه السلام استغفار کرد گفت او
 بقوت گرفت و بجنب آمد و گفت ای سر
 خطاب میدانم تو از اینها مایه نخواستی ماند
 تا آنکه بلای بی تو نرسد امیر المؤمنین عمر رضی
 الله عنه گفت سید خاگ بولر سر که در ایذا تو گوشت
 سید محم در از کوتا شد از کار با قرار بد
 گشت بی مز از مز جو منی ساختند مراد است
 در گوشت جان مز فرو خواهد زد تو دل
 بکلیک هدایت بکشاندی ^{صلا} و در پیش

بدر به علم و معتر متوسلین در راه اندر هم
 شربت

شربت خوشگوار ایمان در جام حلقه فریز
 که کفر رگش در سگرات است سید المسلمین
 علیه السلام تکبیر گفت یاران همه تکبیر گفتند
 بیجا بود صلی الله علیه وسلم اسلام آورد در حال
 مترجوبیت امین صلوات الله علیه در رسید
 گفت ای محمد توانست که عمر را سلام
 حضرت عمر شرب برسان و بگو که جمله ملک
 از ملک و ملکوت با سلام تو مشا در شد اند
 اکنون پیوسته ادوات موافق او در حق
 و هر جا که در خشم شوی غالب آیی
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه با چهل و
 مرد و زن و بر و ابی چون حج مرد و پاره زن

عمر رضی الله عنه
 عمر رضی الله عنه
 السلام آوردیم

ایمان آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
گفت یا رسول الله جوت مزد در سگ شکر کن
تو سگ شکر ام باید که بعد ازین دعوت
اشکارا کنی و در کوجه و بازادارای تو دعوت
کنند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیرون آمد
و گفت جمع اهل فیه بلایند که عجلت
بندگی **محمد** در گوش کرد که بعد ازین نما
بگوشت چشم طرف او و یاران او میدی نظر کنید
من نماز اکو شاهی ^{چنان} دهم که هوش از منم بود
بینش اشکارا شد و عوی که خنجر میکردند
اظهار یافت اسلام گرفت در **واقعه**
مطهرت اذان روز باز که عمر سلطان

باکماز

باکماز اشکارا و بلند گفتند بی از اسلام
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه درون سگ
آهسته گفتندی و بروایت **محمد**
که روز هنوز باکماز نبود و در مدینه
استقامت یافت عبد الله معود رضی الله عنه
میگوید ایمان عمر رضی الله عنه فتح دعوت بود
و خلافت او فتح اقالیم عالم با اسلام آوردن
او و انوی و کشتیم و دعوت او جناب
اشکارا شد که در نوبت خلافت او اقالیم
عالم فتح شد این **محمد** صلی الله علیه و سلم
باقتضا ^{در حقیقت} حیات سید و جناب از کفر نال شد
بیک روایت ^{در حقیقت} سه سال و دیگر روایت چهار سال

امامان معصوم
میگویند

از نبوت گذشت بود که امیرالمؤمنین علیه السلام
ایمان آورد نبوت اشکارا شد اهل بیت
هم یکدل شدند عداوت ظاهر کردند
مکرموهاشم و بنو عبدالمطلب که ایشان
نفوذیت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم
میکردند و زمان سید بنو عبدالمطلب و بنو
هاشم را دعوت کن و این آیت نازل شد
وَأَمَّا بَعْدُ فَيَرْجِعْ إِلَى رَبِّهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
بسم الله الرحمن الرحيم ولا تعبدوا من دونه
سجود است که سید المرسلین علیه السلام
ملوک شد گفت یا ابراهیم یا ابراهیم
دعوت کنم مرا شناسار کنند و زمان آمد

دعوت کنند عوف ما حافظ تو امت سید المرسلین
علیه السلام یک ماله درین اندیش بود که چه
نوع دعوت کنند باز و زمان آمد که دعوت کنی
من ترا عذاب کنم در **مصباح و شرح** است
سید المرسلین علیه السلام بکوه صفا برو
و بنو فهر و بنو علی و بنو عبدالمطلب و بنو
هاشم را استدعا کرد بجهل پنج نفر میان
آن دو عم حقیقی ^{طلب} حاضر شدند سید المرسلین
علیه السلام جناحه و زمان بود دعوت کرد
و گفت ابراهیم که ازین وادی است که
بیرون آمد است و میخواهد شما را غارت کند
مرا استوار دارید یا نه **استوار** استوار داریم

که هرگز از خود دروغی نشنیده ایم در تخریر
 نکردیم مگر صدق گفت در شما و اعلم سیدم
 بخدا ای ایمان آرید و الا خدا ای تعالی
 غلام روز قیامت باشی در فرخ عذاب
 حواهد کرد خدا تعالی در دل ایشان
 تسکینی پیدا و در آن روز کسی بید
 المرسلین علیه السلام ^{در غیب} شد همه بویان نوم
 آغاز کردند تو بیا ج مژگن یافتن قیامت نما
 و سخن با قوت بگو ما جزو ایم کرد اما دین
^{فوت تو} **سوره الفاتحه** ^{در نماز} **در نماز**
 بود گفت یا قوم این قدر عظیم است اولاد

در نماز
 سوره الفاتحه

ابو طالب باک و گفت تا کس از کوه مرخوف
 بیاو باشد هین ذات ایمان ارم و لب
 تا هر زنده ایم موی الدام او کز نشود در
و الله ^{در نماز} **در نماز**
 یادان و اجمع کن هر روز بگو صفا برو
 بلند تمامه اهل قریش و خلق مکرر دعوت کن
 بخدا ای بخوان هم باک ملای در باطن
 با تو یار است و در ظاهر من موی توام سید
 المرسلین علیه السلام با یادان هر روز بگو
 سواد می شد و اهل قریش و جمع اهل
 دعوت میکرد ابو لهب گفت بتا که بواجب این
 معنی است دعا کرده بودی در شان او سوره

ثبت یللا نازل شد بنور هود و امیر
ابوبکر و عمر و عثمان و حمزه و علی
و سعید و فی استغفار در کوفه و باز
استکبار دعوت میکردند اهل قریش
و انست که بنوعبد المطلب سید المرسلین
علیه السلام معرفت میکنند و این اهل
قریش هم عیان و عم زار کانت سید
علیه السلام بودند هیت فرق بینت
یک مرتبه ایشان اعلی اند و هر در قریش
عصبند اند اما چون سید المرسلین
در علو مرتبه از همه سبقت نمودند عار کردند
در غضب و عداوت باز کشادند عین

شبهه

و شیه و لبوسیات مستور عداوت می
کردند ابو لهب و عقبه و ابوجحش اشکارا
هم عداوت میکردند هماغه که دنیای
انواع نجاست بیاوردند و بر سر
سید المرسلین علیه السلام بیفکندند

و الله مطو رست و دنی ابو لهب

نسر مرده بود و سید المرسلین می آویخت

امیر المؤمنین حمزه و فی استغفار بدین هم بر سر

و ویش او بیالود باز و فی عقبه زنیلی

پو عذر او را بود تا بود بیفکند طیب عمر

بدین هم بر سر او نکوسار کرد الغرض

کردند آنچه کردند هر چه در حق سید المرسلین

و الله

مطو رست

کرد

اگر بیان کند زمین و آسمان در این آید
و کوشش و هوش طافت اجتماع گزیند
و گفت اگر همه صلحت نباشد بنیاد
اغلی از ایشان عاقبت پیمان شد
و بشفای ایمان مخصوص گشتند و گفتند
و کردند ایشان حضرت سالت صلی الله علیه و سلم
و حق سبحانه و تعالی عفو کرد و فرمود بقائه
فی حال الوفاء جفا مصحح ما مصحح
و بکنند و عداوت قائم ماندند جزا و پافتنند
و درت بندهکان او بجزا و عجز و زاری
و صید اضطراب و خواری جان
و کشته شد و خطب جهم گشتند ایا کجای
و حق

جند

جند او بجهاد اهل قیامت گسائیک کافر
مردند و در در و فرخ رفتند در قلم آوردند
و جمع شارق و ضلیح بطورست و زنی سید

المسلمین علیه السلام در حرم کعبه نماز میکردند
ابو جهم و عتبه و شیمه با جماعتی اهل شرک
در حرم بودند سید المسلمین علیه السلام
در سجده و یوم می ماند سکنند اشراف جایی
افسوس دیدم بودند گفتند گشت میان میان
برود و آن سکنند بیاد چون او بجهاد میکند
بر گفت او بداد و عتبه میاورد بر گفت سید
المسلمین علیه السلام بناد عبد الله رسول
رضی الله عنه رفت فاطمه را خبر کرد فاطمه
عنه السلام

عنه السلام
و حق

و انرا دور کرد و مشرکان را بفرستاد نام ایشان
جوانی نهادند بخشید که فرامی داشتند
سید المرسلین علیه السلام که روز ایشان
هر یک را بنام کرده دعا برد کرد که مقتدا
که بودند همه در جنگ بدر کشته شدند
در **آقای** مسطور است ابوالمختاری از ^{حال}
علم یافت اگر چه کافر بود بسیار خوب
بر سر ابو جهل خون و بنون محزون
معمودت ابو جهل فراهم آمدند و بنو
بجانب ابوالمختاری قریب شد که در ^{مقارنه}
شوند ابو جهل چون خود را مغلوب
بناخت سر در آورد هر کسی در میان آمد
دلیران ^{مستحق}

باو گفتند عقبه گفت ما عداوت با **آقای** هر روز
زیادت کردی ای ائم تا این حد که بگذارد
آن روز سید المرسلین علیه السلام
عقبه را دعا برد کرد گفت خداوند
هر کسی را بود بکار هر کسی گفتند دعا او
هرگز سرد نیست استخوان کرد ای ائم آن در
بلای آن خواهد رسید عقبه در کار بان
بود شبی شبی بسیار قریب کار بان او
او را کرد عقبه شنید گفت ای بنو قریب
آن بلای که میگفتم رسید همه جمع شدند
او را در میان گرفتند و در آن وقت
بگفت من میبرد و او فریاد کرد که نمی گفتم دعا

او در نیت اهل قریش از دعا و سید
 المسلمین علیه السلام میزدند اما سید
 سید المسلمین علیه السلام دعا بنکرده
 بدان کسبنا بود که در **صالح** و **عقیق** طود
 روزی ابو جهمل سوگند خورد که اگر
 سید المسلمین علیه السلام در نظر ما و نماز
 بکنند که روزی بروکت او دهم سید المسلمین
 علیه السلام در غان بود ابو جهمل سید
 اهل قریش گفتند وقت است آنکه
 سوگند بیرون آید ابو جهمل و طفل کرد
 چون نزدیک سید بلخجنت و نزل کرد
 گفت تمام روی من از این کفر فتنه
 همه تمام روی از من
 و در آن روز
 میگذشت

آنکه سید بلخجنت میزدی ترا با تمام اهل قریش
 فرود بوم در **صالح** مطو دست جنات است
 خورد که نزل کرد بس با کت و میخواست
 و خورد دست جیزی از نیت خود دفع
 میکرد و میگفت میان من و او خدایه پراشت
 و هوای است و پرها ملائک است
 بس سید المسلمین علیه السلام فرمود که
 نزدیک تو آمدی ملائک بار باره کردند
 روزی شخصی را غریبی بدست ابو جهمل
 شری فروختند بود مال عیال را غریب
 در جمع اهل قریش بنالید گفت حق من
 غریب نمیتواند که از او بدها هند سید المسلمین
 علیه السلام

در حرم کعبه نماز میکرد ایشان بطریق
استغفار برطرف سید المرسلین علیه السلام
اشاعت کردند گفتند برو اگر او بگوید
ابو جمل آن مال زود تر بتو دهد از غریب
برسید المرسلین علیه السلام آمد و گفت
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بخیرت
در خانه ابو جمل بیرون آمد هیت که
سید المرسلین علیه السلام دایمید تعظیم کرد
و فرمود گشت لرزه در روی افتاد گفت
ای محمد کجا آمدی گفت مال این غریب
زود تر به ابو جمل از حال که بکشد
مال غریب بغریب داد سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

علیه السلام

علیه السلام را غریب دعا کرد و باز گشت
اهل قریش متحیر و ماندند بر ابو جمل آمدند
گفتند این چه نمود گفت با محمد شریک بود
دهنت باز کرد و میگفت اگر این زمان
از حکم این مرد لرزه بخاور کردی ترا
با تمام اهل قریش فرود بزم مثال این
ماجر او نمود از میان سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم و ابو جمل بسیار
و احوال پیش بود بعد از اوقات ابو جمل
از دیدن او چون برک بید بر زمین و گفت
چه جا دویم است که بر او دارد هم مادر
و شیران می بینم و مردان نیز دارند نیز گویند

او می بینم

وین که نظر بر مرافقت او را میگویند اگر در
 بی فراخ کردی ترا هلاک کنیم بغیر
 سر را بقیاد و فغان او میدیم در غایت
 اهل قریش که اعزا کردی و عذر علی بن ابی طالب
 روزی ابو جهم و ولید مغیره که مر اهل
 قریش بودند جمله معاند لر سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم را جمع کردند و اتفاق
 کردند که بعد ازین او را جزیم کنند و در
 اتفاق جادو خوانید تا خلق بمحزات
 او فرغید نشود حال شود و گفتند از آن روز
 باز جادو گفتند که **در غیر علی و سید**
و در غیر ابی طالب معلوم است چون

کرم

که گفتند که او گفتند که او پیغامبر حق است
 و ابو طالب افسوس و معادست او در نیافتیم
 و یکدیگر را منع کردند که در ایام او مباحث
 نکنند و بعضی احوال جمع شدند و قرآن
 خواندند سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 بنشیند ندی و گفتند که کلام آدمی
 نیست این سخن حق است آخر عضو است
 بدان آوردی که در ظاهر مثل این کردند
 در **اتقی** مطهرت روزی سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم غایب بود ابو طالب عظیم
 نگران شد چرا که طلبید نیافت صورت و خیال
 که اهل قریش بکنند جوانان عبد المطلب

و بنویسند و اجمع کرد و بجا آمدن ایشان
و آن گفت چون من اشارت هر یک
را بخت بر اهل قرینت در افتید و انتقام
مرد علی **صلی الله علیه و سلم** بکشید و آغاز مقدمه این
گفتید اول این حفظه یعنی اینچنین
بکشید ایشان را در آن استعداد بودند
که زین حارث رضی الله عنہ در رسید
و گفت که **ع** **صلی الله علیه و سلم** سلامت
در کوه صفاست اهل قرینت را این
معنی معلوم شد بعد بایکدیگر مکاشفه
کردند جو امان عبد المطلب گفتند اگر
یک موی از انعام محمد **صلی الله علیه و سلم**

که

کشدی ما کشتی اذ آن مقامه نمیکند
چون اهل قرینت دیدند که بنوع عبد المطلب
تقویت او خواهد کرد همه جمع شدند
بر او و طالب آمد در میان **صلی الله علیه و سلم** و طوالت
ابو طالب را گفتند ای او را منع تا در میان
خود باشد بتات ما را بگویند با عزا و **صلی الله علیه و سلم**
چند برادر ذاک موافق بابت میکنند
و در دین ما طعنه میزنند ابو طالب سید البر
صلی الله علیه و سلم را طلبید گفت عمار
مواظب اند مثل این میگویند سید البر
صلی الله علیه و سلم گفت اگر شما ایک کلمه بگویند
ما فرجه شما بگویند اجنبان گفتند چه میگویند

مرد و بنویسند
طعن در نقد

گفت بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
هر بشوید ند گفتند بعد ازین خواجه
دید که میان ما و تو و یاران توجه خواهد
در **قصه و نقل** مطهرست چون بستید
المرسلین صلی الله علیه و سلم هر ب توفیق
بنو عبد المطلب نتوانستند که مفرت
بیشتر باشند بر وضع یاد از در جفید
جنبه بلال و جباب و صیب و عام
و غار یاسر رضی الله عنهم بگرفتند
شدتھا اعان کردند چنانکه طعام
و آب از ایشان باز داشتند و عام رو
بستد در دیک کرم مکه بیرون انداختند

و آن وقت که میگردند و شب بانه ایشان
چندان سنگ انبار میکردند که ایشان
نابید بودند هیچ برین غطر و زها
بر ایشان چندان است و شکنجه میکردند
که پوست و گوشت وجود ایشان نمائی
ایشان درین ریاست ماندند دترم از دنیا
تجاوز نکردند اهل قریش شهادت
کردن آفکندند که کودکان دادند کودکان
چون **بزرگوار** داند **قصه چهارم**
و در ذکر هجرت یاران بحدت و بیان نقل
ام المومنین خدیجه رضی الله عنها
و ابو طالب و ایام اهل قریش بعد نقل ایشان

چون مثل این معنی آغاز کردند
یا اذان سید المرسلین علیه السلام
عزیمت بر فرار کردند و بوسید المرسلین
صلی الله علیه وسلم رخصت خواستند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم اجازت
کرد و گفت در حبش بروید هجرت اول
این بود صحابه جمع شدند بیشتر در حبش
رفتند امیر المؤمنین عثمان با رفیق
و بوحل بعد و عبده عروان و زبیر ع
و ابو سلمه و معصب و عبد الرحمن عوف
و عبد الله بن مسعود و عثمان مطعون ع
و بقیه و خلف سمیل و خاطب ع

و سلیطه

و سلیطه و دیگران قوم و ضعفاء اسلام
چون بلال و حباب و عامر صهیب
و عمار و سر منی الله عنهم اجمعین
همه با اتباع در حبش رفتند سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم امیری ایشان امیر المؤمنین
عثمان و اذان و ابی هجرت سند بن جعل
بنوت بود اهل قریش دنبال ایشان
کردند در بنی فتنه ایشان سلامت
در حبش رسیدند بخاشی پادشاه حبش
تعظیم بسیار کرد و با عز از تمام نزول
فرمود که کتاب الله را در حج و اذان و عمار
و تقابیر دیگر نیز مسطور است روزی

سید المرسلین علیہ السلام در حرم کعبه
والجیم بخواند چون ذکر است و عزیزی
سید شیطانات این کلمه بگویند و در وقت
اهل قریش برین عظم الملاحظه آفرید
اللّٰهات و العزیز و منات الثالثة
لاخری این قدر قراست او بعد ازین
این کلمات زیادت کرد بَلَّغُوا لِقَابِ
الْعَلِیَّ وَ اِنَّ شَفَاعَتَهُمْ لَتَوْجِیْهِ
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
در اخر سوره سجده تلا و ذکر کرد بعد اهل
قریش با او سجده کردند گفتند این بنان
ماد را بجهنم یاد کرد و پیام ایشان سجده کرد

مخالفت

مخالفت از جانب ما برخاست این خبر شایع
شد و بجای سید که میان سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم و اهل قریش موافقت شد
صحابه که حجرت کرده بودند مراجعت کردند
چون نزدیک مکه رسیدند معلوم شد
که این معانی القاء شیطان و سناست
اهل قریش اهل قریش بود چون
صلابت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
در دین معاینه کردند برقرار و عزم
مخالفت بازگشتند صحابه چند چون
نزدیک این بود مراجعت کردند و در مکه
آمدند و هر یکی بنام نزدیک افتادند مکرر معود

روحي الله منه که او بر وایت در حبست ماند
بود و بیک روایت در **عجری** هست دریکه
آنکه بودند باز جوف ایله اهل قریش
زیادت شد کرت دوم با جازت سید
المسلمین علیه السلام یاران در حبست هجرت
کردند و این هجرت در واقعه بدر و بدر است
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ يَٰأَنَّا
مِنْهُمْ فَيَتَنَبَّأُونَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ
لَا يَشْعُرُونَ **در عاصم** است
جعفر ابوطالب و عمر و سعد و عاصم
خالد و سعید و عبد الله و عتب
و زبیر عوام و اسود بن قیس و عثمان

و بیک

و یحیی و عمر و عمر امیر و خالد عمام
و معصب عامر و سلیمه سعد و فراس
نضیر و حارث و جهم یوسف و دوسر
جهم و عمر و حدیثه کنانی و ابو المرقوم
و عبد الرحمن عوف و عامر و قاص
که برادر سعد بودند و وصلب مسعود
و حارث خالد و عمر عبد الله و عثمان
و حارث خالد و عمر و عبد الله و عثمان
کعب و ابو سلمه بن شماس و شماس
عثمان و بران ابو سفیان و هاشم عبد
و ابو خدیجه مغیره و سلمه هاشم و عباس
ابو ربیع بنی و مغیره عوف و عامر

بخوان جعفر رضی الله عنه سوره مريم
 يا جواد يا نجاشي بکبريت وگفت
 تحقيق او پيامبر آخر الزمان است
فريق ما قصد هم بدين عطا است عبد الله
 و عمر و عاص را به عرض باد که دانست
 در **ما** مطودست جعل نوافل علماء
 و سببان گفتند ما بودیم با **هذه** نجاشي
 بکنیم از نجاشي اجازت خواستند
 و با هدايا و نجاشي در سید المرسلین **صلی الله علیه و آله**
صلی الله علیه و آله سلم بحث کردند که دین
 همراهِ ابراهیم چه بود سید المرسلین **صلی الله علیه و آله**
 علیه سلم گفت دین اسلام بود ایشان

در حدیثی که در این کتاب است
 از امام علی علیه السلام که فرمود
 که من در این کتاب را می بینم
 که در حدیثی که در این کتاب است
 از امام علی علیه السلام که فرمود
 که من در این کتاب را می بینم

گفتند

گفتند نصرانی بود این آیت نازل شد
 ما کانت ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا
 و احسن کما ان حنیفاً مسلماً ایشان همه
 ملتزم شدند اهل قریش گفتند شما
 در بحث مردان این مرد نه ایست از و معجزه **بطلید**
 شب چهاردهم ماه بود ماه بدر کامل طلوع
 کرد اهل قریش و آنرا گفتند اگر این ماه
 بشارت انکشت بود و شوق شود ملا
 بحدیث کردند که تو پيامبري سيد المرسلين
 صلی الله علیه و آله سلم بالکنت مبارک است
 فرمود ماه از میان رؤسای شما نبی
 کوه حرارقت و نبی جبار کوه و برافراخت

انشقاق فرسوال حمزه رومی از عنه بود
از روزی که در غضب ایمان آورد الغرض
چون ماه روشنی شد راستاء کوه و تنج
جاء کوه سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
گفت استعملوا کواء میوید بدین قدره
و آیت صفت نبوت علماء و حبیب هدایت
آوردند و چند سوره قرآن بسم الله الرحمن الرحیم
بودند و کیفیت حال باز نمودند بخاستی
گفت مراجع سؤیل اوصاف محمد صلی الله علیه وسلم
از صورت و سیوره بیت من یکان یکان
بیان کنید تا به بینم موافق توریت است
یا نه ایشان گفتند قد ش تمام و قاف تمام

که در آن

که مایل باشد کلام باشد کلام کوف روشن
که بر خیز زنده کرد رویش چون ماه رب
چهاردهم است فراخ پیشانی کشان ابو
و بلند بوی انوار محاسن سرخ خضاره
روشن علاء بنیرک جسم بادین الهیه دراز
سیاه دین بغایت سیاه و سید حی بغایت
روشن اندکی که بر خیز زنده سر جسم یک
سر کنند دراز مرع متوسط کوف درشت
سوی سر کوتاه و نه دراز متوسط کردن
دراز باز و کشان کف دست درشت اعصاب
و قبضه دراز انگشتان سبیل و و بی
هر دو برابر فراخ نشان متوسط ساق درشت قدم

بمن استخوان استوار مفصل نوم اعضا
صح موی نه مکران سینه تا ناف خطی
باریک افوی میان دو شاندر نویت
کشی الحرق و عرق اوصاف و روشن
جون کلاب خبوی تراز مشک و غیر
تمام اعضا معطر کوی خریط عطارت
بشره روشن و تابان نور بیشانی بمثابه
که بر نور ماه و آفتاب غلبه میکند و مردم
روی خود را رخساره و عذار او مثل
آنک در آینه بیند همان میکند مشاهده
طلعت موجب راحت سینه مطالعه
منظرش مستوجب فرحت درون اما عیبه

نام

نام و هیبت تمام فلک و این حلیه بالبدین
همین غلط در **مصباح** نیز مطودست بخانه
گفت صدقم که در **توسعه** این مطودست
آلوف میگویند که میرست و صفات این
گفتند شیرین مخز فصیح لغت ملیح اواز
مستحسن صورت باعندال تمام در **جهان**
و مخافت و حسن طلاق کلام باذله **ت**
تمام در و علم و اخرو حکم متوافر کم فاضل
احسان و اخرب لاج حب فایح **حلق**
کامل لطف شامل بشانست بسیار
اوازش بی شمار تبسم افزون تعلق
از حد بیرون عدل کامل شجاعت شامل

طریقه

سخاوت بحد لطافت بحد مهابت تمام
و معیت تمام دارد عفت وافر احترام متوطن
در وصف اقوال و حسن افعال کمال
تعمید علم معتد با دانش سینه بدو احسان
و مجازات بدی خلق بر او امینان
جزا خطایم با عطاء و عذر هاست مقرون
بوفادری و عنو کسانا کادان منعم بد کمال
و کمال شرف از جرم مجروحان علم تعالیه
سیفهان عیادت بیاد لرز او از شرف عیان
توبیت یتیمان درو دیدن معبود و لم منعم
معهود دیر خشم زود خشنود افعال
و اقوال اهر مجود سرم نه اندازد تعذیر

و بسم

مقتله تحیر و مستغنا انا م تارک انتقام
صورت صلاح بر سر فلاح حافظ امانت
کمان دیانت حامی ملت ماحی بدعت
است بیشتر تر بیت الهی ملحق طریقت
بظفر حقیقت معین مکیان داره
مطلوبان نوازنده صغایا زید فخر آیین
ملت صدیق امت مشهور انام سر کوب
اصنام با هفتای دین راهبر تعین خورشید
اسمان بیعابری قطب افلاک بیابری
سرخ جرج سرور و رخ مریخ میلان
داوری کلد ستم باغ فتوت غنچه
کلوز نوبت تخت رسالت بد فرزند ابواب جلالت

نک در مریز

اوله معین عصمت قرین او غوثی عینین او
جبرئیل امین خلافت تشریف او ربانک
تخلف او سین خرمید و دایع وحی الیهم
او دیند بلایع رحمت نامتناهی شمع زری
او محب رحیم امراء بادشاهی زبان منطق
کلام سبحانی نطق او وحی منزل آسمانی
دل او کج امراء ربانی جهان او حامل انوار
روحانی قوام او رجاء امراء کلام او
نفاعت بدکردان حدیث او صحت در منطق
الفاظ او انس نمکینان صناعت او محبوب
جهانینان ذات او رحمت عالمیان بدیه
نیازندان درود او رحمت جهان و جهان

درود

درود بر سر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

درود او و مسیلت مغرت بندکان سجود او
نقاره او رونق دیوان امان بقا او قلعیدان
سرخانه در فنا گری و قباد خاکباز او ملکد
خادم استان دولت سراج او خدایق
قدم ایشان بارگاه او خاکیان او یخمد
در دامر و لاه او عرشان جنگ خاک قبا
او جنت و انس زند از مرجه او سرکردان
در لایم و دین رونق و زیلوا او محمد سرور
ثناء او سرمد حوران خاک کوی او صبح خندان
چهره روی او مشک و عطر غلام کوی او مزج
دینداران سوی او کند سرکاران کبیری
مرد و کون فدا بکتار روی او صبح روشن

از خنده او باد و افتاب سر منده او غنای غل
تفنگ او جبرئیل امین بیک دونه او بیخ
اوصاف مذکور بالعیف در کتب احادیث
و شرح آن مطروعت و بعضی اوصاف
مصنف ملح کرده است از صد هزاران یکی
تکلف نامت البلیب لعین خنده او حله
حطرن بیوند زنده او تاج شاهان نعلین
آفتند او حج کعبه بکنند او صفت کیندند
او عنوان صحیفه ایمان نام او دیباجه
و قرائان کلام لا تقم خطا من رخصه
بشارت بیغام او هر دو جهان بیند
غلام او مصلحت او علاج بیماری با سحر او

دعوی

در دعوی و بیایم شفاعت کنایه کاران نام او
ختم پیغامبران صلی الله علیه و سلم جود نام
اوصاف او بخاشی بنیدین توفیق
کنت امعدان لا اله الا الله و امعدان
ان محمد عبد و رسوله کنت او رسول
حق است در یوریت همین صفت مذکور است
بخاشی رضی الله عنه باخیل و تبع و اکثر
اهل جنت ایمان او در **در وای** مطهر
هدران سال خدیجه رضی الله عنها
که عمر او شصت پنج سید بود و هم مادر
سید عسرا بنیوت کدشته نقل کرد **السلین**
صلی الله علیه و سلم بغایت متفکر شد و منت **جنازه** غا

و غافجا آورد و اول که این سنت ظاهر
 در نقل خلیجه رضی الله عنہا بروایتی ^{سوم}
 روز و پراویجی بخانه بخ روز گذشتند
 که ابوطالب وفات یافت در ^{مطلب}
 مسطورست وقت وفات یافتن همین
 قدر وصیت کرد که ای معشر بنو هاشم
 و بنو حاشم و بنو عبد المطلب محمد را تحویل
 دارید و دین محمد قبول کنید و کرب
 بمتابعت او عهد تا استکار کردید چون
 خود هدایت ندانست بران معادست
 مشرف نشد در تفسیر آیت ^{لَا تَقْعُدُوا}
 مَنَاجِیْتَ مسطورست وقت وفات
 در اسلام عسکری

اوسید المرحلین صلی الله علیه و سلم بر پالین
 او حاضر شد گفت ای عم مشفق وقت
 آنست که یکبار کلمه شهادت بر زبان رانی
 و اگر بلند نگویی آهسته آهسته بگو
 تا فریاد قیامت با خدای حجت کتم نکند
 که تو را بدو فرخ بده گفت ای محمد بسیار
 که بگویم اما توفیق هدایت رفیق نباشد
 حکمتم ای برادران مرا بدرستی و راستی
 که میدانم که تو صالحی و پیاپی محقق و بسیار
 پیواصم که متابعت تو کنم اما دشواری میسر
 که گویند ابوطالب وقت مرگ غریب کرد
 بضمیر شریک بودین ابا و خود میسر در ^{و حجت} آمد

اِيَّكَ لَا تَقْدَحِي مِنِّي اُحْبَبْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ
 يَحْدِي مَن يَشَاءُ **در القدر و القدر** و **قوله** **طوبى**
 بَعْلَةَ و فَاَتِ اَوَاهِلَ قُرْبَتِ سَفَاهَتِ
 و مَكَابِرَهُ اَعْلَاو كَرَدَدِ و جَمِيزَهَا كَرَدَن كَرَفَتَن
 نَتَوَان كَفَت بَرَوَن اَمَدَن سَيَدَ الْمُرْسَلِينَ
 صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَزْخَانَدَ دَرْشَوَارَشَدَ
 جَنَدَ رَوَزَابُولِيَه حَمَايَت كَرَدَ اَخْرَزَتِ
 كَفَت اَو مَوَاوَجُو كَرَدَ اَسَبَت اَو حَمَايَت اَو جَه
 سَيَكُنِي اَو سَفَا هَت سَيَا فَلَكَ و بَرَايَدَ اَخْرَجَتِ
 كَرَدَ حَوْل اَهْل قُرْبَتِ خَال بَرَفَرَق سَيَدَ الْمُرْسَلِينَ
 صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَاشِيدَن كَوَفَتَن و سَنَك
 زَدَن كَوَفَتَن سَيَدَ الْمُرْسَلِينَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

احزاب از اهل

اَخْرَجُو اَر كَرَدَ و دَرْ طَايِفَه رَفَت خَلْق طَايِفِ
 هَبِج مَلْعَت نَمَرَد بَنُو نَتِيف و بَنُو كَنَدَ كَرَاخَا
 سَاكَن بَرَوَن و سَرَايَت قَوْم اِيْشَان بَرَوَن دِيَان
 بَطْعَن كَشَاوَنَد و سَيَدَ الْمُرْسَلِينَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بَرَوَن كَرَدَن دَرْ **قوله** **طوبى** **طوبى** **طوبى**
 بَشَك زَدَن كَوَفَتَن اَبَن يَالِيَل كَه مَر قَوْم
 اِيْشَان اَبَت اِيْشَادَه بَرَوَن سَيَدَ الْمُرْسَلِينَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِيلَ طَرَف اَو كَرَدَ دَانَسَت كَلَاو
 مَر دَبَر كَرَمَت مَانَع خَوَاهَد شَد اَو بَكُو شَعْم حَتْم بَعْلَت اَبَن
 اَشَارَت كَرَد اَو بَشَك كَد شَمَد سَنَك زَدَن
 كَوَفَتَن دَاكَلُوخ و سَنَك هِيَز دَنَدَ مَر دَحَاث
 خَوَد مَر اَبَر سَاخَت جَنَد جَاي سَرَفَتَن

سید المرسلین صلی الله علیه و سلم دیوار بیرون آمدید المرسلین صلی الله علیه و سلم
عقبه و شپه رفت و آن دیوار بلند بود دست بدعا بود گفت خداوند عذاب
بناء ساخت مع ذلک ایشان هجوم کرده این طایفه در توفیق که شاید از سلاطین
مخلوع میزدند شعیب و عقبه بالا شده کج بیلا ایک که قله بود حدایت میار کند
این معنی معاینه کردند بانگ بر خلق عداس این حال معاینه کرد در حال ایمان
زدند مانع شدند و عذر بین غلام خود آوردند و عیب بدیدند گفتند زحمت
فرستادند تا مانع باشند و قدری انکسور در زبان غلام ما طبع فرستاد خواه ایشان
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم اینجا ایستاده بود گفت زحمت بخامبر
درین میان جبریل و فلک جبال در حق تا عداس جبریل معاینه کرده است
آسمان آواز دادند که ای محمد این ملک جبال ایمان سید الله است تا کوه
خداای بر تو فرستاده است تا کوه بفرستد و تشریف کند برو که و طایف زند نو خود را
ازین بگویم که بخامبر حق است او نیز ایمان آورد

روایت دیگر سید المرسلین صلی الله علیه و آله
وعلی اس و ذید عارض سوی ملک باد
کشتن در **نهر حوض الخواف** مطهر است در آن
دوازدهفت نفر از معدمان جن پست اند
سید المرسلین صلی الله علیه و آله قرآن بخوان
بشنیدند و حال ایمان آوردند بر ملک
خود رفتند سمعتنا و آنا عجباً یحیی
إلی الومئذ فامتابه و لیت نری
بریتا احل **له و آله و آله** مطهر است از لغا
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر شایسته
خارجی سید که از خداع بود او قدری
نیز داشت بیت افرید روز سید المرسلین

صلی الله علیه و آله و سلم جزوی حضوره بودیم
روز آن که شیر بخورد بعد تناول سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم آن خداع را بر میگرداند
فرستاد گفت اگر در درجوار خود حادین
و قوه ایضا فر درجوار خود بنشینم او قبول کند
بعد چشت فرستاد او هم قبول کند بعد
بر مطعم عری فرستاد او مراعات کرد
و قبول کرد گفت در حمایت فرمایند
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در آن
آمد و در جوار کردن گرفت بدان که اهل
قریب است بعد هم کوتاه کردند بر مطعم
سید انعام است گفت محمد را فرج داده ام که

تعرض فرمودند از فرمان او توانستند
 که بگردند در آخر سوال سید المرسلین ^{علیه السلام}
 از مکه غایب شد خلق تصور کردند که گشت
 بیست و نهم ذی القعدة مکه بیل شد در
تفسیر **مکه** **و در تفسیر** **مکه** **مستور** است
 و در سوره جنت نیز مستور است و نیز
 که از جنت بودند و قرآن شنیده بودند
 ملک خود را چو کورند پادشاه ایشان
 با سید فوج از جنت رسید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و در پیج
 الاول سنه احدی عشر از نبوت گذشت
 بود در حج چون که بقره مکه است جنتیان

و در
 مکه

نور

جنتیان نور را کردند آن هفت نفر
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم با عبد
 معود رضی الله عنه درون آن خط
 داشت خود پیشتر شد بریان فوج فوج
 می آمدند ایمان آوردند عبد الله
 معود رضی الله عنه سید یک وقت صبح
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بیامد
 و وجی رسانید سید المرسلین صلی الله
 علیه و سلم آمد بودند عبد الله معود
 رضی الله عنه و آن دو وجی اقامت
 کردند سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

در مکه
 در مکه
 در مکه

غار بکند از دین چون باد شاجب باز گشت
 رسولان و کسان در جمیع بلاد و اطراف
 عالم بوجهی چنان فرستاد و هر را دعوت
 کرد و نامه نوشت انا محمدنا کتابا انزل
 من بعد موسی محمدنا قالمنا بیت
 مدینه یهدی الی الحق و الی صراط
 مستقیم یا قومنا اجدیوا را عی الله و
 یا یحییوکم من زوفیکم و یحییوکم
 من عذاب الیوم الی آخره دعوت
 به عاصد جنت رسید هر کرا توفیق و الهام
 نصیحت نمود و ایمان آوردند در
احزاب مطهرت در آخر بیع الاول

مطهر علی و فاطمه یافت اهل بیت
 بان غناوت بنیاد نهادند سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم بغایت متفکر شدند
 عبد الله رسول خود را در حق خود خفیدند
 و از حال فرستادن مکتوب نوشت ایشانرا
 دعوت کرد و ایشان بنو احوال سید
 صلی الله علیه و سلم با شدند بلکه عقیدت
 جمیع شدند بیعت کردند و گفتند ما
 بنیای جنت میان ما و بنیای جنت میان ما
 اندک در فتنه ما با ما می و از این اهل بیت
 ائمت کرده جنت سید المرسلین صلی الله
 علیه و سلم عبد الله رسول خود را

در مدینه فرستاد خود بخاییت و تفکر
هدایت میان عبد الله محمد و خدیجه
بیامد و کیفیت بیعت انصار و تقویر کرد
فصل در حجاج و فرزند صلوة
و هجرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
از مکه بسوی مدینه در **صباح** مسطور
جوف ابتدا منزلت افود کد ششم سید
صلی الله علیه و سلم را اتفاق رفت مدینه
اجرم شد و یاران را اجازت کرد تا هر که
استعداد کند و در مدینه هجرت کند خود
منتظر و جی بود در **صباح** مسطور است اول
کسی که در مدینه رفت موجب عجز بود و این

ام

ام
مقام کلوم بعد از عمار و بلال و سعد
رضی الله عنهم بعد از امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه با بیعت نفر بعد سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم و کیفیت رفتن سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم به ترواره خواهد شد
در **صباح** مسطور است در میان ثبوت
هفتم حجب شد اثنی عشر از نبوت
که سال عمر سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
به بنجاب بود و سید بود در ملکوت اعلا فر
خدا یی رسید که ایضا و مؤاف بکود تا
بعثت بیارایند و ای مالک آتش و دوزخ
را تسکین ده بود ای جبرئیل در کوهستانها

بهر روز

ندکرم تا غایب بود وند جو وای و علما
بفرمای تا خود را بیاورند محتر جوی
صلوات الله علیه گفت خداوند وند وند وند
قائم خواهی کرد و زمان در سید که خیر
آن دوست ویرانی خود را یک نای
بر خود خواهی طلبید ای جبرئیل
در هشت روز مرغان هشت بر ای
یکجای یکروز و با هفتاد هزار فرشته
بوسید المرسلین صلی الله علیه و سلم
الله سید عالم در خانه ام هانی خفته بود
سقف شکافت و جبرئیل صلوات
الله علیه فرو آمد و طاف خدا تعالی بوسید

وین

وای موی در **صلوات** مطهر است
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بر تخت
در حرم کعبه آمد و وضو ساخت نزد یک حطم
روکانه کرد بر بواق سوار شد و ان
کرد متر جبرئیل صلوات الله علیه با هفتاد
هزار فرشته در رکاب گرفت چون رفت
القدس رسید روکانه کرد از نزدیک از بود
بیدا شد چون با مقام اول رسید متر
جبرئیل صلوات الله علیه در نزد فرشتگان
گفتند کیست بر در گفت جبرئیل و محمد
فرشتگان گفتند مرحبا به و نعم المرحوب
جاء در کتاب اند سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

مسلم

نغیر نشان دست راست اشارت هم
 ایشان جان بعلیین بودند و اگر از اول
 امانت باشد بفرشتگان دست چپ اشارت
 هم اشارت جان او بسمیعین بودند
 اما هرگز ندانستم که روح چیست
 چنانست و هرگز ندیدم و دیده نشود
 او بودست که این می باشد معلوم
 میکرد که چیزی موجودی هست
 اما ای محمد مژگ و متلا آن روز که
 بیافرید و این کار فرمود و فرات رسید
 که بود از خطرات آن بند و بفرشتگان
 اختصاص خواهم داد که نام او محمد باشد

جان که جان امیر و جنات قبض کف که
 مادر شقیق بستان از دهن فرزند هفتاد و
 کشت جان آسمان بخم رسید بایم جوارق
 ملاقات الله علیه ملاقات شد او گفت
 بالذبح الصالح والبی الصالح چون با آن
 شمع رسید بایم و حی صلات الله علیه
 ملاقات شد گفت مرحبا بالذبح الصالح والبی
 الصالح و عمره و حی صلات الله علیه و آله
 گفت لا جرم ای کبری گفت بعد از من و کبریا
 بفرست امت اختصاص دادند که در
 این امت است اولاد و اولاد مولا است
 بخت ایشان بفرشتگان است با آنکه بعضی از آنها

چون با سنان هفتم سید با همیروایم
 صلوات الله علیه ملاقات شد گفت
 مرچبا بلایب الصالح والین الصالح
 انما الجاسدرة المنتهی سید مقام جوی
 علیه السلام و آن درخت کنار است
 هفتم در منتهای بهشت راستاء عرش
 که از پنج و چهار لیان بیرون آمدن
 ظاهران و خزان باطنان برک او چون
 کونف بیک است و بار او چون ربو انوار
 ابن چهار لیان بدید گفتند ای محمد
 اولیای باطن لیا بهشت است
 و این دویا ظاهر کی نیک بوی لیا

و در اینک و رات است یوخی لیا و علق
 سوم چیهون است یوخی لیا و خلتا
 و او سران انهر جهام سجون است یوخی
 لیا و عند بعل بیت المعور و انجاء بوی
 سید السلیل صلی الله علیه وسلم و کانه
 کلام بعل سم قدح بیا و رند یکجی
 و دوم و شهد و سوم بر شراب گفتند
 ای محمد بکی اختیار کن سید الدین
 صلی الله علیه وسلم قدح بر اختیار کرد
 ملائکه همه آفرین کردند و گفتند این
 زین مستقام و کیش حق است از انجاء
 و سید محمد و عرش بوی محمد صلی الله علیه وسلم

در اینک و رات
 است یوخی لیا و علق

مخوامت تا فعلین بکشد فرمود بگفت
تا بگویت خاک نعلین تو بگردد بر پیشانی
من آنرا کند آنجا در رفیع یعنی تحت کبریا
خلاف و بالشها برآید بیدار شد
رسید المرسلین صلی الله علیه و سلم بر رفیع
شمار شد منبر جبرئیل صلوات الله علیه
بایستاد رسید المرسلین صلی الله علیه و سلم
گفت یا اخی جبرئیل میگرداری
منبر جبرئیل صلوات الله علیه گفت
بایستاد المرسلین صلی الله علیه و سلم
صد هزار حجوت جبرئیل از بخافتم
بیشتر نتوانند نهاد آنجا این تراویز است

کبریا و کبریا بجهت تراویز اند
روزی از هفتاد هزار پیکر نو بکشد است
آنجا و تحلی ظاهر شد سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم همین بدید و گفت
التحیات لله والصلوات والطیبات
حق سبحان و تعالی بی کام و بی زبان
السلام علیک ایها الذی ورحمة الله
و بزرگانه باز رسید المرسلین صلی الله علیه و سلم
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
فرشتگان گفتند استغفر الله لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
فرمان رسید ای محمدا بجهت تراویز و کبریا

در این حدیث
در این حدیث

(۱۰۰)

لوح و قلم فلک و ملک بیاوریدم و تحت
خود بدو سستی و اطاعت کردم اگر چه
عجب بودی نه جان بودی نه جسم و نه
سید سیدان و زیارتت و وقت حاج
تو بخوان از هر چه میخواهی که بگویم و
گوئی بیکدیگر ختم از دیر با کرم من فقط نکند
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم گفت
خداوند امت کناه کاران دارم از عباد
ایشان میترسم خداوند امت مرا میترسند
و از آنست در و فرخ امان بخش فرماید
که ثلث امت پیامبر زیدم و بخشیدم
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم گفت خداوند

بیت لرم چیزی زیارت کن و فرات شد
ثلثان امت را بیاوریدم و بخشیدم
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم گفت
بیت عطا چیزی زیارت کن و فرات شد
همه را بیاوریدم و عنو کردم خط انک مر
شکر نیارند هر که بدینا یکبار کلمه لا اله
الا الله محمد رسول الله بصدق و با کفایت
مراوداد بهشت فرستم اگر چه مثل کوه
کناهان باشند اما شکر را بیاوریدم
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم نمود
مرا و بخشیدم بشتید بحد عرضید و از
گفت خداوند خوف بر امت بوسم گویند

مسراج از بود مایه نغمه هید و اقصای
 نغمات شد بگو هر روز چندان وقت نیاز
 که بر عثمان فرض شده است بر ای عثمان
 هدیه آورده ام سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 بازگشت متر موسی صلوات الله علیه بانی
 کرد ایند گفت التماس تخفیف است
 این قدر با تحمل نتواند کرد سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله بازگشت از فوضان
 متر موسی صلوات الله علیه هر بار مجتنب
 باز میگردانید تا به پنج باز آمد متر موسی
 صلوات الله علیه گفت باز برو پنج هم
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت مالکون

سفر

شریف آمد توانم فرمان رسید قل انصرت
 فی نصرتی سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم
 و چیزهای دیگر که بیان کرد در صد دفتر
 نامشود دید بازگشت حدیث معراج در
شوق و مصیبت طووس و در محراب مطهر
 در آسمان چهارم جمله انبیاء و ملائکه حاضر
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 امامت کرد ایشان افتاد کردند و رکعت
 نماز بگزاران و در **مصابح** **میر فطرت** **مست**
 دو رکعت خلائکه را امامت کرد نزدیک سید
 المنتقم و دو رکعت در آسمان چهارم انبیاء را

صحیح مسلم
 صحیح بخاری
 مستدرک

امامت کرد بوله سید المرسلین ^{صلی الله علیه و آله}
 بخانه آمد هنوز بترکیم بود آب مطهر
 بقیه وضو هنوز در جنبش بود مقام حج
 در حطیم کرد خوی بیشایه مبارک
 زاک فضل الله یؤتیه من یشاء
 بامان خبر کرد همه قصد یق داشتند
 در **فاید الفوائد** مرطوب است که از مکه تا بیت
 اسکی بود و از بیت المقدس تا فلک اول
 مخرج بود و از فلک اول تا مقام قاف
 اعراج بود اهل قریش چون این معنی
 بشنیدند و خبر بیعت انصار تحقیق
 کردند بر رسیدند که کار او بالا میگرد قصه

در این کتاب
 در بیان
 در بیان

در بیان
 در بیان
 در بیان

سید المرسلین ^{صلی الله علیه و آله} و سلم کردند در
مطلب و حقیق و کشف در تفسیر و **طریق**
 در خانه ندیده بجهت این معنی اجتماع
 ساختند و مشورت نشنیدند الملیت
 بصورت شیخ بخدیج بود در اهل و در
 بزرگانت اهل قریش را بگویند
 شیخی ام حجاره نسین از کوه بخدا آمد ایم
 برای مشورت که شما شنیده اید بنور
 باطن در افتادام تا مصلحت شماست
 کار باز غایب ایشان بقویم غام درون
 طلبیدند گفت رای شما در باب حدیج
 اسود ابو الجحری گفت رای مرا نیست

در بیان
 در بیان

که او را در حجر بنیاد کنند و در محار کنند
از راه رو با طعام و آب دهند گفت
بد برای زنه قوم او بغضب بر ایند مقابله
کنند او را بنویسند هشام گفت راجی
انست که او را جلا کنند گفت تو هم بدای
زنه قوم دیگر را اجرا کما گفت جمع شود
با شما مقابله کند بهر جهت گفت راجی
فرانست که او را بکشند شیخ خودی سجده
نشین علیه اللعنه گفت احسنت باد
راجی نیک اینست که این جوان زنه
فتنه بکلی فحش بیند غوغا از میان برخیزد
ابوالختر ی گفت اولیاء او کنند و اقصا

میر نظر

میر جلال لغت الله علیه گفت صد مرد را تیغ
بدست دهند هر صد بیک بار زخم
کنند اولیاء او جزیت کت و قصاب
توانند کرد محضات اینست امشب این کار را
ترصد و منتظر گردید فرصت نهید
آنچه خبر میآورد گفتنم باقی نماند این
شیخ بخدی را بتو عظیم باز گردانید و خود
مستحق کار شدند شیخ گفت من علیه اللعنه
خوشان باز گشت من چهره نیک امین صلوات
علیه از حضرت سید العالمین در رسید سید
علیه السلام علیه السلام ازین حال علم داد و گفت
امشب در خانه محضی و بجاء خون علی را بخور

و خود را بویگر روی بزمین آید **در غار** **در غار** **در غار**
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین
علیه السلام رضی الله عنه بجاء خود خوابانید
و خود در شب با امیر المؤمنین ابوبکر **رضی الله عنه**
بمحرمت مدینه خفته برون آمد نیم شب اهل
قریش در خانه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
دلیا افتند امیر المؤمنین علی **رضی الله عنه**
بجاء او دیدند باز گشتند شیخ نجفی
علیه السلام باند پیدا شد گفت هیت زمان
او را ابوبکر مت مدینه که حجت زود بینا
کنند ایشان و بنای شدند سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم در کوه اطول در غار ثور **رضی الله عنه**

در حال در کوه تو بیامدند در غار **در غار** **در غار**
بوعنکبوت تنه کردند و این قصه در تفسیر
سوره بقره است شیخ نجفی علیه السلام
خواست تا پنهان شود که بناید عمر جبریل
پد برل و از آن سوی دریا میطاف کند
چون اهل قریش بر سر غار رسیدند
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و ابوبکر
با آنها ایشان بریدند و ایشان چپ دست
نظر میکردند و نظر نمیکردند ابوبکر
گفت یا رسول الله قد ادرکنا **علیه السلام**
گفت ما ظنک فی اثین الله نالها
چون قریش با مال نیافتند و حضرت

و تهنیت عین کسوت بر درخاوردیدند باز کردند
 چون قریشی طلب باز ماند ایشان سر برد
 هدر غار ماندند در **سرای** مسطور دست
 روز دوم ماری در دوش غار سوراخ
 بود خواست بیرون آید ابو بکر یاری
 بر سوراخ نهاد ماری ابو بکر را بگریزد
 و بنالید گفت مرا از سعادت بایکوس
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم چرا از میدان
 ابو بکر یاری برداشت ماری بر دوش آمد و ایوان
 او را رسید علیه السلام تعجب و من مبارک
 بر کوبید و مالید حق تعالی شفاعت شد
کشاف مسطور دست و در تفسیر سوره بقره

و قصه مرثیه

و قصه مرثیه و در تفسیر سوره انفال و در تفسیر سوره بقره
 که روز چهارم بیرون آمدند روان شدند
 قریش بر سر اقامه جمع کثیف نامه نوشت تا وینال
 او کند او وینال کرد در راه ماشینان دریافت
 ابو بکر گفت آن در گنجا یا رسول الله **سید** علیه السلام
 گفت ما ضلک لی فی الله فاللهی سرادقم در اول
 خواست نامید و **سید** علیه السلام رفت
 و عین با تحارب اوقاتکم غروب و سرادقم
 عذر خواست **سید** علیه السلام گفت
 یا اوهنت یحلیه نومیت رها کریم او را
سید المرسلین علیه السلام بکلیه النعمان **سید**
 بن یوسف اسلمی الحجا باهوضت ی بنی سنان است

اسلام آورده جمع او همه اسلام آوردند و این
گفتند در **عاقبت** مسطور است نماز شام در وقت
بودند نماز خفتن مضرتی شد ندارد
امام مسطور است سید علیه السلام در وقت
روشنی شام و در هم ماه چهارم الاول بعثت
خلق مدینه استقبال کرد ابو جری
بیر بدیدند و آمدند نزد او است ابو کر
نرمند شد و در آستین خود بر روی
بارک سید علیه السلام کرد بعله این
و آمدند که محمد صلی الله علیه و سلم است
رخ بر او کردند سید علیه السلام در
تغظیم کرد چهار روز در قیام ماند تا پنج

ازان

ازان و روزی آغاز شد از غریح ماه محرم نهادند
بعده روز جمعه از اینجا در مدینه رفت جمع
آن روز واجب شد اول جمع اینجا افت
فرمود و عایشه را که مسدود است پیش از آن
در یک سناکت شد بود در خانه او رفت
در **صلی و سلم** مسطور است که سر فم
یهودیان بود و رسید علیه السلام آمد و
آنک روی مبارک سید علیه السلام بدید
گفت و الله ما هذا بوجهی کذاب گفت
یا رسول الله یا سید المرسلین از تو سوال
مکن اول طعام نیست جمع باشد خواهد بود
سید علیه السلام گفت و یا که بگویند عید

عید السور

عید فطر

وایا که آید حوت و در معین و غایب
چیزی که در شکم ماهی است حوت
چون که آن خطی که در شیرین تر از حوت باشد
عبد الله سلام گفت اول علامت قیامت
چشمی که شود که از شرق بیرون آید
جمع کند مردمان را تا مغرب گفت فرزند پند
یا مادر چه سبب یافتن شود که آب می
فرستد سابق شود بد و مانند ایک عبد الله سلام
گفت استعدان لا اله الا الله و استعد
ان محمد رسول الله بعد علیه السلام باقی عمر
تا سال و یازده و بیست و شش و در آن سال
ماند و درین روز کار او عالی شد و پادشاه

خداوند عالم گفت و لشکرها قاهره جمع شد و شهرها
افتخار شد آخر هانجا و فاتی یافت و جمع این گفت
در جاهای خود مشغول می شود و می افتد **فصل**
در بیان آمدن یاران از حبشه بدین به بعد
سید علیه السلام عمر امیر را به بخاشی فرستاد
و نام نوشت و خلف او را با سلام دعوت کرد
و ام حبیب گفت ایوسفیان در حبشه بود او را
خطبه کرد عمر امیر به جعفر رسید گفت بخاشی
ایمان آورده است نام بدو را ابی بکر بنام
بیشتر جمع او که اسلام نیاورد بودند که
روا اسلام آوردند و ام حبیب را برای
سید المرسلین علیه السلام و سلم بکالت بکاح
بست

چهارصد و نیناو مرا از خرام خود بفرستاد
و ضیافت کرد و صحابه را همان داشت
و عودات از حرم او و زیورها و عطرها
برام بجایه فرستادند و بیشتر جی معارف
از حواج خویش برام جلیه عرضه کردند
تا حضرت سید علیه السلام عرضه کند
و ام جلیه را روان کردند سید علیه السلام
درین میان جنگ بدر پیش آمد بخان
بفرستاد یافت ابو جحش و دیگر مقتدا
فرستاد کنند شدند و این قصه پیش
ملک عرضه خواهد افتاد بخان شیخ فرج
بیادان رسانید ایشان همه منتظر شدند

و از بخان

و از بخان سید اسفند و خواستند
برقود باز کنند و بعد میزد آمدند و بچهارا
که سید علیه السلام را در کوچه به پنجاب خبر
کردند بود و در راه شام ابو طالب رسید
علیه السلام را همان داشت و قصه و بیان
مخبرات او کردند شد است و طایفه دیگر از
جیش با ایشان موافقت کردند بخان شیخ
شد بجهاد و تحف هدایا برای سید علیه السلام
فرستاد و جاویه عاریه نام که اقبط بود
برای سید علیه السلام را کار عالی شد
بود و استقامت بدید رفتند و یادش آید
همه در هر انقیاد فرمان او در آورده لشکرها

فأمرهم جميعاً شد بد آن روز فتح خراسان
ایشان اینجا رفتند ملاقات کردند
و سخن هدایا نجاشی فرستاده بودند
علیه السلام این همه قبول کرده و گفت
امروز کدام شادی کنم شادی ملاقات
جمع و یاران یا شادی فتح خراسان
مارین سید علیه السلام را بری تولد شد
ابراهیم نام صلوات الله علیه و سید علیه السلام
در جام قیمتی که بر وی اسکناس
و عمارستان مهیو رسیده مسج از هجرت
نجاشی وفات یافت در **تاهات**
سورة آل عمران مسطور است جبرئیل علیه السلام

عالم علیه السلام سید علیه السلام با یاران بیرون
آمد در صحرای ایستاد گفت این ساعت نماز
جنان نجاشی در جنب میکند سید علیه السلام
با یاران نماز خواند او بگریه بود او نماز
که غایب شد گزاردت منوح شد است
امروز جایز نیست سید علیه السلام و انبار
جایز بود که **موتی نجاشی** حجاب از پیش او برافتنده
بود جنازه میدید و یاران اگر چه نمی دیدند
فتح او بودند و بر نجاشی با بر جعفر شتر خورده
بود بیاد شاه بنشت در **واقعی** **سورة البقره**
مسطور است بقصر روم این شریف گفت
علامی جیشی پشت از مایه اعیان او

و بر ما سبق کرد و این دولت یافت
 رسید علیه السلام رسولان فرستاد
 و خوف خدا یا ارسال کرد و اسلام آورد
 ازان روز باز کار رسید علیه السلام هر روز
 عالی تر شد و دین استقامت بیشتر
 می یافت و از اطراف عالم خلق می
 میجرها می دیدند و ایمان می آوردند
فصل در بیان معجزات در سوره
 عیسی که معجزه رسید علیه السلام آن
 مندرست که جمیع گفتند که ز فتنه رسول
 معلوم است که درین مختصر چند کتب
 اما چون معجزه از کتب احادیث خوف

مناجیه

فصل در بیان معجزات در سوره
 بقی بر سبیل موات و اشتغال یافت
 درین مختصر یاد کرده است این است
 میگوید در آیه رسید علیه السلام در مکه بود
 ضحاک افسوسگر از برون اینجا آمد و او را
 دیوانگی میور بود و میام مکه گفتند
 که مرد جزیت افسوس گفت اشاعت
 رسید علیه السلام دادند ضحاک رسید
 علیه السلام آمدی گفت من ترا افسوس شد
 دیوانگی بکنم دیوانگی تو بیرون چون شد
 رسید علیه السلام گفت ای الحمد لله
 و الحمد لله و تسبیح الله الحمد لله فلا مضل له

وَعَمَّتْ نُصْرَتُهُ فَلَا مَعَادِي لَهُ وَاسْتَفْهَمَ
 أَنَّمَا إِلَهُ الْإِنسَانِ اللَّهُ وَخَلَقَ لَنَا نَبِيًّا لَهُ
 وَأَمْرُهُ أَنَّمَا هُوَ عَبْدٌ وَمَرْسُولُهُ
 ضَمَادُ كَفْتُ بِحَقِّ خُدَايَ مَرْحَى كَمَا ضَمَّ
 وَشَاعَرَاتٍ وَسُلَحْلُ نَشِيدِ امْ شَمْلُ امْ
 نَشِيدِ امْ ضَمَادُ مَجْمُوعِ كَلَامِ سَيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بَشِيرِ دُرِّ جَلالِ اسْلَامِ اَوْرَمِ صَحَابَةِ رَوَايَتِ
 مِيكَندِ رَوْنِ جَنَكِ بَدْرِ مَاءِ عَالَمِ مَرْوَانِ
 مَلَايَكَةِ دَلِ دِيكَمِ قَتَالِ مَكْرَمِ دُرِّ **جَابِرِ** مِيكَوِي
 عَبْدِ امْرِئِ عَتَبِكِ دَا اسْتِخْوَانِ سَاقِ بَيْكَتِ
 جَنَكِ سَاقِ رَوْنِشُدِ بَرِ سَيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 اَمْدِ سَيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسْتِ مَبَارَكِ بَرِ اَمْنِ

خاتمه

فِي الْحَالِ شَفَا يَافَتْ جَنَاحِ مَهْمُوقِ
 هَمَّانِ شَدَّ **جَابِرِ** رَوَايَتِ مِيكَندِ كَرِ وَفِ
 خَمْرِ خَمْرِ فِ سَنَكِ دُرِّ خَمْرِ مَقْتِ بِيلا شَدِ
 كَمَا وَفَتْ كَلَّتِ مَعْدِرِ مَرِشُدِ وَشَمْلَتِ سَنَكِ
 قَدَرِ مَقْتِ مَقْتِ سَيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيامِدِ وَتَامِ
 خُدَايِ بَرِ تَوَافِ دَانِ كَلْدِ بَرِ سَيِّدِ فِي الْحَالِ
 كَرِ سَنَكِ مَرِشُدِ رِيكِ شَدَّ مَرْوَانِ بَرِ مَقْتِ
 بِيكَ مَلْدِ وَصَنِيفِ مِيكَشِدِ رَوْنِ **جَابِرِ**
 حَمَامَتِ سَيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا حَمَامَتِ جَارِ
 حَلَوَايِ دَانِ سَنَكِ بَسْمَلِ كَرِ بَرِ سَيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 اَمْدِ وَكَفْتُ سَيِّدِ امْرِوَزِ حَمَامِ مَرْوَانِ
 حَمَامَتِ لَامِ كَرِ مَرْوَانِ كَرِ سَيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

میزان قیاس

گفت از یاران هم کسی جابو پیدا
گفت سید از سر منم کرم طعام اند
اگر یک نفر و کبریا شد بچند و یافت آنکس
سید علیه السلام فریاد کرد یا آفتاب الخفق
جابو برای ما میریانی کرم است
همه بیایند هر که در دست نفر جابو
سید علیه السلام رویش شدند جابو را
بشوه زد و شد سید علیه السلام گفت
جابو بیغم بمانت قدرت خدایی و شرف
بوت معاینه کن چون بیامد بوقت خود
در غیاب او و یک کون گفت و بخار
دیک فرود نیارند هم بر سر دیک و از باند خود

از و جدا

از و جدا برون می آورند و چند نفر
عورت از آن خیرات می بخشد کرم
کرم پیش می آورند و هکلاف و پیچکان
نفر می شستند طعام می خوردند چند ایک
بر آن بر می شدند بر می خاستند
در آن عالم نشاندند عجیب هر از روی
نفر بر شدند بعد سید علیه السلام
با هلب و عیال جابو طعام برادر خورد
و خاستند جابو میگوید خدای شکر
در دیک و خیر نظر کردم کورشت و خیر از آن
جای خیر پیشتر بود و نیز جابو میگوید هر که
حل بین آن بماند مردمان از تشنگی می مردند

که هلاک شوند که هر یک سید علیه السلام آمدند
و از آب آینه نکبت کردند سید علیه السلام
و طهر خود بر طلبید دست مبارک خود
در لاله اخوت آب از انگشتان سید علیه السلام
طهر چشمه روان شد تمام شکر شکوه
بر کردند و آفرینت و جبار و احم و خیر
هزار بار صد بودند و جبار و هزار چند
سر بود صحابه میگوید که صد هزار پیغمبر
هم آب کهنیا مدیج و این بجزم و آفت
انگشتان سید علیه السلام بیرون می آید
در سوز و جفا و کسرت بود مختصر کردند
برای غار غیب میگوید روز دیگر سید علیه السلام

نزد آمد

بر سر جبهه

در جبهه جبهه آمد در جبهه قطره آب بود
سید علیه السلام طهر خود بر طلبید فدای
اطمن آب در جبهه ریخت بغیران خدای
جاء لب که بر شد تمام شکر و ذواب سیراب
گرفت عارف حقیق میگوید باز در مرغی
لب که شد خلقت از منشی قریب شد
که هلاک شود سید علیه السلام علی
بطلبید از صبر فرستاد علی یافت عود
یافت که در وایریف بود میامد سید علیه السلام
آن آب رخ تغیر ریخت شکر و زلف داد
که بخورد و جبار و را بخوانید و شکوه
پو کنید نام شکر و جبار و بخورند و عجب
مقدار

شک و کوفه و آوند که داشت بزرگوار
میگوید روزی سید علیه السلام برای
قضاء حاجت مقامی مستور میطلبید
نیافت اما آن مسافر بود لشکر در صحراء
نوبل کرده بود درختی بود اولی
کرد درخت بیامد و شاخها فروخت
زیر او طریق حجه شد سید علیه السلام
بیرون رفت قضاء حاجت آخر سید
بیرون آمد درخت برخواست و در مقام
خود رفت یزید ابو عبیده و ابی بن
ساق سلمه در جنگ خیمه یکست هم نشست
و هم استخوان برین شد سید علیه السلام

درختی بود در آن حالت چنان بود همچنان شد
داشت میگوید زید و جعفر این و واحد و محلی
بر ابو خالد ولید در غزو بودند نهادن یافتند
همان زمان که ایشان سید علیه السلام
بیاد خبر کردند گفت این زمان ایشان
نهادن یافتند خالد ولید را بست گرفت
فتح کرد سرچند روزها محلی ظاهر شد
صحابه میگوید سید علیه السلام در حرم
حیات بر شخصی اشارت کرد و گفت
که این را از اهل و فرخ می بینم شخصی
وقت بین سید علیه السلام بروی
شرفان چند کارزار کرد که با او افتاد او شد

گفتند یا رسول الله او چند روز گذشت
و صد نفر دیگر از بیکت او در محنت مستحق
عالم کردند او را اهل دوزخ بخوبی دانستند
سید علیه السلام گفت مرا و اهل دوزخ
می بینم یاران خوف خداست و جان ^{شهادت} آرد
او نیست سواست بدینند در کمان بند
گفتند نه ماناک او را اهل دوزخ باشد
همه میاف او را زخمها بسیارند کفران
جمله کردند تا او را بگیرند و شکنجه بوردند
داشتند روی گرفته از غصه که یک بدست
ایشان نیفتد در شکم خوردند و خوردند
خود هلاک کرد بعضی میگویند از غایت

دخا

بها خوردند بکشت یاران گفتند صدقه
یا رسول الله قاتل النفس النذرة عایشه
میگوید سید علیه السلام را بنات کبیر
انهم یهودی میگویند جناح ^{شهادت} می
کرد می توانست کشت بطریق بند می
بود می بامداد برخواست بر حکم ملک
تسب خواب دید بود علی طلب کرد
گفت بر چاه می نرودان برو و بنک است
و بر لنگر بکاوید و هر چه بیاید بیاید
علی هفت کاف بالحق که بخمر
بیاورد که ^{برای سکر} همه بود و در هر کوهی
سوزن ^{تخت} سید علیه السلام معوذ

سید علیه السلام را بنات کبیر

رسول الله

بخواند

هر که می خود کشته شد و پیش ازین چند
کسان کوشش کردند یک کشته نشد
ابو هریره میگوید مادر ابو هریره هیچ و هیچ
ایمان نمی آورد ابو هریره بر سید علیه السلام
آمد و گفت سید دعا کن تا مادر من ایمان
آورد سید علیه السلام گفت اللهم اهد ام ابو هریره
چون ابو هریره بخانه آمد دید مادر هر شده
جسم تازه پوشیده بیرون می آید گفت
ای پسر ایمان برون عرض کن ایمان عرض کرد
سلمان شد آنست میگوید در توبه سید
علیه السلام بر سر من خطبه میکرد اعراف
گفت یا سید او بخدا می هلاک مال و خلق

یعنی اسرار ان
در روز جمع

الحال

الحال عیال سید باوان بخوانه سید
علیه السلام گفت یا رب اسق عبادک
میلادک و ذوالک این سخن از زبان
مبارک سید علیه السلام بیرون می آمد
که در هوا ابو هریره افتاد و گفت ابو هریره چند بار
بیاورد که سید علیه السلام توبه شد از من
فرود آمد هفت شب بارون باران می بارید
شد بیاها سید اب او را روز هفتم
چون باوان از حد گذشت همان امر
بیامد گفت یا سید اهدم المناء و عرف
الانبت او سید علیه السلام در سفر در راه
اسایه درختی قیلوله کرده بود و تیغ سید
علیه السلام

در روز جمع

در روز جمع

در میان بر سر شاخ درخت او میخیزد
 اعراض در رسید و آن تیغ بشکست بر رسید
 علیه السلام جمله کرد گفت تو این زمان
 از من که نگاه میدارم سید علیه السلام
 گفت ای خداوندی آن درخت سنان خود را
 چنان بر سر او زد که میخیزد و منتشر شد و آن
 میخیزد در تنه و بستی در آیه و الله اعلم
 من الناس بطور دست جابر میگوید
 بیست و آنکه برای سید علیه السلام
 در مسجد مدینه بر سر پا زدند سید علیه السلام
 تکیه بر ستون مسجد کرد خطبه گفتی
 حرف بر مرتب شد سید علیه السلام

در روز

بر سر شاخ درخت او میخیزد
 خطبه با او زبانی و خواست که بطریق
 سید علیه السلام بدوید در کنار گفت و من
 ستون طریق کردگان خود میگویند
 و دم میزند هر جماعت در کنار بود سید علیه السلام
 میگوید شخصی در مجلس دست جابر میخیزد
 دست راست او بیاد مبتلا بود با جابر
 سید علیه السلام گفت بدست راست بخورد
 او دست با آنکه در محال صحت یافت دست
 بلب رسید جابر میگوید بد جابر مرد
 و بن بسیار گذاشت و اندکی خرا از انبار
 که ده درهم نباشد و دین و تریب هزار درهم بود

آنکه در روز

جایگزینید علیه السلام آمد و گفت سید آمد
بدین خواهم سبک شود و جز این خردی
دیگر ندارم غریبانوا بگو تا بچوب کشید
علیه السلام گفت این خردا کوی فرود آید
بفرستد رخسار جفا بپنج توده کن او هم چنان
کرد سید علیه السلام بیاید بعلوی یک توده
بایستاد و چیزی بجواند گفت غریبان
بطلب و کیال را طلب گفت غریبان را طلب
کردند هر یکی می آمدند کیال حق او آید
می بود بقدر که خردا و زن میکرد میداد
جمله غریبان را حق مستوفی کرد جای می کرد
که فرزندانش شدم این توده ام و آن که پاد

کرد

کرد سید بود بسیار بنود این وفای چیزی
زیاد است در نظر چنان می آید که این توان
چیزی بسیار است و سه توده دیگر چنان
بود کسی دست نوزد در **تسبیح** در پان
آیت **وَأَمَّا نَحْنُ** **مِنَ النَّاسِ** **مُسْطَرِفُونَ**
در که شخصی یک نامه نام ظاهر شده بود سید
آوردن مرد پایی او بکمر فقی از زمین برداشتن
ندوانستی و او سبکی مانند کوه را از زمین
در هوا بطریق نفوذ فرستادی و درختان
از زمین چون آیهاء برکنند روزی سید
علیه السلام را در مران وادی که او کو سید
جرا بیدیک گذر افتاد با یک نامه ملاقات شد

در تیره ای که

مکانه گفت تو که شرفین باشی بتان سلام
تفیی میانی سید علیه السلام گفت منم
گفت من ترا میگویم حالیا بیایم بیایم
گفتی بگو و خدای خود را مدد طلب من
بتان خود را مدد طلبم اگر تو مرا بر زمین
و فی خدای تو بوحق بایستد و بتان
با بطل و ده که سجد می بینی و هم
و اگر تو را بر زمین رنم بتان با بوحق
باشند خاک برهات او و مرا ترا بکنم
سید علیه السلام کلمه بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند با و در کتبی شد تا چشم
بر هم زدند چون جامه کارزان بر سر نهادند

سید علی
و بر

و سینه او بخت یکبار و بفرستادند
گفت حقیقت بخیر سید علیه السلام بخت
یکبار نه گفت یا سید یا یارب و دیگران شرط
داد که سجد و بگو یا تا بیا و بگو یا و هم
سید علیه السلام در او بخت هر آن خط
بر زمین زد و یکبار نه شرفین شد گفت ای
بتان سالامت را از بر سیدم بر ایستاد
امروز مرا نصرت دهید نه بهر آنکه مرا
شرفین کنید خدای او غالب آید اگر
امروز مرا در دست نگیرید و ظفر نه دهید
دیگر و بخت دست از شما بکنم گفت یا سید
یا یارب و بگو یا تا بیا و بگو یا و هم سید علیه السلام

و بر

سوم بار اول و در نیت زد و گفت سید
علیه السلام خدا تو غالب است و بتان
باطل و کمانه سحر کو بند بخت سید
علیه السلام آورد سید علیه السلام گفت مرا
ازین بجهه کاری آید ایمان آر گفت
سید دل من را می دیدی معجزه ها تو
بغایت مایه شده است یک معجزه دیگر
بنما گفت آن درخت که در کنار وادی است
اول بگو از میان دو سو شود یک سو
ها بجا بماند یک سو و اطلب تا انجا
برو و آید سید علیه السلام که درخت را
طلب کرد در حال از میان دو سو شد

یک

یک سو بر جای خود ماند سو دوم
زمین باره و می شد آمد تا بر سید علیه السلام
سید سید المریدان صلی الله علیه و سلم
گفت باز جو درخت باز رفت و وصل شد
یکاه گفت معلوم شد که تو بخاطر پیغمبر خدا
تو در حق است و یمان مالکست و غیر
بر باطل اما من اگر این زمان ایمان می آیم
فریب می گویند یکاه معلوم شد عاجز گشت
ایمان آورد از مشاهدت تعالی آن روز
که وقت در رسید بتو ایمان آوریم سید علیه السلام
باز گفت ابو بکر در طلب او بود گفت یکاه
بودی سید علیه السلام عاجز گشت ابو بکر حق

بسم الله الرحمن الرحيم

بجاء اوامر جا بوسيد و وقتي سيد
عليه السلام اتم مالكه عكه روغن
راكه بود بجهت حج سال او و فرزند
اوان عكه روغن ميكشند و خرج ميكنند
عكه همچنان بودي تار و زي عكه را
چيد بشكست و روغن بر حيت انسي ميكنند
روزي سيد عليه السلام با هشتاد نفر در خانه
ابو طلحه نشست ام سلمه قدري نان شكسته
داشت و اندكي روغن كه عكه را مال كرده
بيرون او را بيش سيد عليه السلام
سيد عليه السلام با هشتاد نفر و تمام اهلي
او بخورده همه سير شدند و آن طعام همان

سكته

بسم الله الرحمن الرحيم

در وقت آن كه در روز يكشنبه در جريه بيشتر بخورد
و شكست برين ماهي چهار گشت بود در چهار
محل ابو هريره روايت ميكند در غزوه
بزرگ نوزدهم شمس خلف كسي كه در آن
شدند فرياد بر سيد عليه السلام سيد
كفت فحش كنيد جريه بر كسي باشد
يارك فحش كنيد بعد باره نان شكسته
و چند خرما يافتند با او را سيد عليه السلام
فرمود تا آنرا زير قطع كنيد زير قطع كردند
خلف و اكناف دست زير قطع كنيد و بگويد
و هر كس كه در شعله بگردد و ميراث بخورد
چون در فراع شد كسي كه زير قطع بخورد

هاتن قدر بود که داشته بودند این میگوید
روزی که سید علیه السلام از بیت
خواست مادر هم قدری حبس کرد
و وقت رخسار و شیر می سازند بخت
من رسید علیه السلام فرستاد سید
جمع یاران خود را بطلبید مادر سید
فرستادند هم از آن وقت بخوردند
چون بازگشتند اهل عیال سید علیه السلام
بخوردند چون ایشان هم برخاستند
نظرو کردم او را همچنان بود بوی یک
زیاده بود جای میگوید شتر جای
بوجای بی مانند سید علیه السلام و کار کرد

او بیخاست این جرات شد که درون
قاله گشتن ایشان بخورد بود
میگوید روزی در خوسین علیه السلام
فرمود امشب با دست جوایب است
همچو کس از جای بخیزد و جارد
خود را باید که محکم بندد چون سید
عین آن بود ابو موسی اسخری میگوید
چون سید علیه السلام با ابو طالب
میرفت عین که بوی یک غیر سوار شد
جله درختان و سکنه سید علیه السلام
بجای کردند و اینجا بود بود اینجا
نام محالیم بدین سید علیه السلام میگوید

گفت که این چاه آخر الزمان است این بخت
عالمیانت بجهت برای ایشان طعام است
ابوطالب را عیانت طلبید ابوطالب را
بیاید سید علیه السلام را در وفات گفت
و اهب گفت کسی که در مریضی کرده ام
او کجا است گفتند در وفات است طلبید
چون سید علیه السلام بیاید ابوی سید
او سایه کرده آمد چون او در جمع بنیست
و جان درخت رفت که زیر سایه سید علیه السلام
نشسته بود و درین جمع که سید علیه السلام
بر سر مبارک سید علیه السلام افتاب بود درختی
بود آنجا خلت همه سایه گزیده بود در سایه

عالم بود در آفتاب نشسته بود در حال آن
درخت بخت بر سر مبارک سید علیه السلام
سایه انداخت بچهار گفت به چند گفت
درخت و سایه کردن او همه عیانت کردند
چون سید علیه السلام از اجزاء بخت
بر اذان درخت بیرون آمد بر سر مبارک
سایه کرد بچهار اهب و عام خلق
معاینه کردند و اهب گفت و بیانی گفتم
ابوطالب گفت منم خدای ترا سوگند
میدهم در محافطت این سجد بلیغ نمایی
که چاه آخر الزمان است صلی الله علیه و آله
در نهایی و غنی میگوید در مریضی از تو

مالک خود بر سید علیه السلام شکایت کرد
سید علیه السلام خصم او را طلب کرد
مواجهه کرد مالک در نیکو داشت او را
در شعبه شقیه میگوید روزی سید علیه السلام
خواب کرده بود آفتاب بروی مبارک
سید افتاد در خفت از اجناد و در تو بود
روان شد زمین می شکفت در خدمت
می آمد تا بیاید بر مبارک سید علیه السلام
سایه کرد چون سید علیه السلام بیدار شد
همچنان بازگشت در مقام خود رفت مخافت
همه معاینه میکرد در شعبه شقیه میگوید خفتی
بر سید علیه السلام آوردند که جنت گرفته است

سید

سید علیه السلام دست مبارک خود در سینه
او خاد و لغز بخواند از شکم او افتاد سکینه
بیرون آمد می روی او نیلوشد آن
میگوید روزی سید علیه السلام در خفت
که روزی بر طلبید زمین باره میشد
در جنت می آمدند که پیش سید علیه السلام
فرمود باز کرد درخت همچنان بازگشت
این امر میگوید اعرابی آمد گفت بنویس
آدم اگر میگوید بر صحبت نبوت بنویس
و هذا سید علیه السلام که میگوید که در کمال
و ادب بود بر طلبید او را تا بیاید سینه
کن که کجا میاید داد که رسول خدا است

بیش سید علیه السلام آورد سید علیه السلام
خواست درت بران زدن که سید گفت
من زهر الوده ام از من بخور سید علیه السلام
بمودهی را طلب کرد گفت این کو سید
زهر الوده گفت از من ترا جرعه کرد گفت
همین کو سید گفت برای چه زهر
بودی گفت برای امتحان تو که وفا
بخایی و هم بخوری زهر در من انداخت
من ایمان دارم سید علیه السلام یاران را
طلبید و با یاران کو سید تمام خورد
بخوری ایمان آورد ابو هریره روایت
میکنند سید علیه السلام را و خری چند

ابو هریره را داد و در آن برکت نهاد
کرد ابو هریره را در او انداخت و آن
همه عساکران بخورد و خرج کردی و بی
کم نشد و در فتره عثمان شکست افتاد
الخریف عجزات سید علیه السلام را
نایت نیست و الطیر هم خوانست هزار هزار
از قول علماء عرب جمع شدند یک
شکست این فتوا شد که یاران او و عجزات
سید علیه السلام جمع کنند در فتره
نکند و هر چه مختصر کرده اندیم بر سر قضا
قصه نقل در جنگ بدر چون سید
در مدینه رسید باقی عمر و در آن سال

در مدینه

در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز

در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز
در روزی که در آن روز

سید

سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین

سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین
سید علی السلام با انصار و مهاجرین

بیک هزار با صد نفر سوار و پیاده بر روی
آتش یا سنجبال کادیات در جنگ
جبریل امین از حضرت عمر در روی
وحی آورد گفت ای الله و عدالت
الطائفت بهیچ خدای تو ایکی نیست
دو طاغوت و علی کرد خوابه بود کلر این است
خوابه قریب که بدست دولت کرده برایشان
فتح و است رسول خواست ترک کابل
بببرد روی بقریش از کادیات شکست
کرد یاران زدند قریب در سوار آمد
و خب کادیات خوش آمد چنان روی
مطالب در قرآن عید و قرآن عید می فرماید

و ان یؤد حکم الله اخذی الطائفت
انما احم و مؤد و ان انصاریان
در یافتند سید علی السلام و مطلوب
قریش است کادیات سعد معاذ
برخواست گفت سید ما چون قوم
موسی ایم که خواهیم گفت اذهب انت
و ربک فاعلم اننا هامننا فاعدت
بلک ما سکیم اذهب انت و حقت معک
وان حقت المعز حقتا معک وان
علوت لعلک علونا معک سید علی السلام
باستظهار و عز او روی بقریش آمد
و خبر کرد که فتح ما است شما بیند در رب

فلان محل ابو جلع کشته شود و در فلان
 شنبه را سر برید و در فلان محل این محظوظ
 باره باره کنند و در فلان محل این عمر
 و هشام و امیر بن خاف را بخت کنند
 و شکم بزنند همچوین هر یک از موضع
 کشته شدن بیان کرد چون یاران
 مطلوب بنور دشمنان نمود با کراهیت تمام
 بیرون آمدند سید علیه السلام با سید
 بانو و بیان و دو سواد روی بدین مقام
 در آنجا آن ابو جلع را خبر کردند که کار
 محنت ساحل بار شد و سلامت کردند
 قریب خواست مراجعت کنند ابو جلع

و...

و شد ملان کردیم تا اینجا میرانی کنیم و تخریم
 و آخر کنیم و آخر بخوریم و نوبت سر و کلاه
 باقی نکردیم تمام عرب و عد بیرون آمد
 تا بکنند ایشان بدین معول گفت
 سید علیه السلام قریب رسید چون سر
 فرستاد از بهر نوبت کرد این خانه نیم
 فان آمدند قریب خبر شد هر دو جانب
 بسیار از هر یک کردند تا بآمد جنگ شد
 ابو جلع سوگند خورد که من تا انوار عالم
 نخورم خاک بدو هر که سرحد بزم و خون
 بر سر او نهم چون یاران سید علیه السلام
 رب در شب آب و شکر ایشان گفتند

و...

شیطان لعین در آمد با جمیع همه و با جمیع
که دانید چنانکه جز سید علیه السلام و غیر
بود که احتلام بیفتاد آخر شب یاران
بحضرت سالت آمدند و متفکر و متحیر
بودند که بایر رسول است محلی که چنانچه
و نیز در هر که یک بنام بود که قدم تا
در هر یک سید علیه السلام یک بنام
چه بنام فرستاد قصه حال در میان یک یاران
عرضه داشت در حال یاران و جهت یاران
شد چندان یاری که همه یاران غم
و همه یک برادر بود که گفتند و همه یک
وقت طلوع آفتاب هر دو جانب صفا داد

عزیز

هر چه میان البیت لعین در رسید
بصورت سرادقه جویم کجایه با سرود
سواد خرد بوش بر آینه افراخته گفتند
سرادقه جویم بحد قریب آن قریب
متظلم شد سرادقه بیاید و انو بوس
لبو جلد و سران دیگر کرد گفت فرستاد
شمام در آنج مرا فرمودید که محمد که خدمت
در راه بنه می رود تعاقب کن من فرستادم
امروز آمد ام غلامم با شید به چید
وین قدم جد بزم ایشان سرادقه
مقدم کردند یاران سید علیه السلام
فلت خود و کثرت قریب که ایشان کجایه

انکر

پشت از آن تفکر داشتند علی الخصوص
 که سرافقه با سید سواد سره پیش بود
 و پیش رسید سید علی السلام چون آمد
 با دلف بدید سر سویی کرد و گفت خداوند
 اکرام و ذیبت کرد و علمان و اهلک ^{خداوند}
 کیست نماید درین زمین که تا برسد در حال سفر
 جبرئیل و الواقیل و میکائیل با سید عزاد
 فرشته سید جامد و اهل باب ^{الجن} رسید
 سرافقه رسیدند جبرئیل مقدم شد
 میکائیل سافه چپین که صفا از جای
 بخشد سرافقه لدین المیب ^{که} شد
 لشکر قریش ^{که} بود پیشترند تا برسد

سید علی السلام وند چون نیکو نگاه کرد که چو
 مقدم لشکر رسید همین که نظر المیب ^{و جبرئیل}
 افتاد و حال بگفت در حضرت شد شایان
 همه و نیال او بیرون شدند منظم شد
 شکست و قریش افتادند قریش فریاد برآورد
 که سرافقه لشکر را منظم کرد ایستاد بدو جمل فریاد
 گفت که ای سرافقه تو لجه افتاد که ازین مشی
 بتا و کان بیرون شد میریج سرافقه چو
 عیث ^ب و دامن بدلف گرفت میکائیل
 جوف سرافقه لشکر او منظم شد و قریش
 افتاد و قریش با جهیم شکست و منظم شد
 ملائکه و یاران سید علی السلام پیچ در قریش

نهادند اکثر صحابه را وایت می کنند که کبر
بودند مادر نبال کافران می گردیم پیش از آنکه
بودیشان بر سیم اواز طراق می شنیدیم
و سر کافران بدوید می دیدیم سوار می
جامه از عقبه بطریق باد در می آمد
و شمشیر می برد چنانکه همین خنک شد
چیز که داشت به شکست و اغلب این کار
راستاء و جبار سید علیه السلام بودند
لبو جهل و سران قوم هر یک جنبه هشام
و شیم بن ربیع و عتبه بن ربیع و امیه خاف
و عتبه ای حیاط و عمار و لید و هفتاد
جند نذر دگر بر و آفتاب صد هفتاد نفر

محمد بن

هدر از جهل که سید علیه السلام نشان داد
و گفته فلان فلان محل کشته شود فلان
فلان محل کشته شدند عبد الله بن جابر
ابو جهل باز خیمه افتاد و میان کنتگان
رو می خورد در یک بهمان می گردید بدوید
باجی بر سینه او نهاد شمشیر او بود
چون سرا بو جهل بیست سید علیه السلام
آوردند چون آمدند بیرون انداختند
همین که سید علیه السلام بدوید به باد
سجده شکر بجا آوردند و گفت امروز غنیمت
این امت کشته شد هفتاد و نفر از مختار
قریش چنانکه عمر سید علیه السلام عقیدت بر او

امیرالمومنین علی رضی الله عنه و ابوالحسن
و اما در سید علیه السلام شوهر زینب زن
اسیر کردند عمر خطاب و بعد معاویه رفتند
بها ببالین و ضربت اعناقهم
بگویند سید علیه السلام تا بقی بیارند
اسیر ببرند که تو دروغ گو ساختی
و سحر گفتند و از مقام ابا و اجداد بیرون
کردند ابو بکر گفت ائمت منک و انت منکم
تو از ایشان و ایشان از تو فلا ایشان را
و هکن سید علیه السلام فلا شد ایشان را
و هاکم زینب قلات خدیجه که در چهار
یافته برای تخلیص شوهر خود فدا فرستاد
ظلال

جون

جون بر دست سید علیه السلام لا و نه سید
علیه السلام بنشیند خدیجه و زینب بیارند
بکریست یاران ابوالحسن را که فدا و هاکم
قلا و یار زینب و سید علیه السلام
وقت بیرون آمدن این جنگ سید
بگفت از سرایک و ارادت و هاکم که خدایا
ایضا و هاکم سوار کن بر زینب خدایا امر
که غنیمت شد که بود که یک دوامت و
شکر که بود و جوین از عیال فدا طلب
کردند گفت من و جوین ندا هم سید علیه السلام
گفتن اسیر من گجاست که بام فضل وقت
بیرون آمدن لا بودی و گفته بطریق کار

درین جنگ بکاتی برسد این خبر فرزند
 قلا و طاعت میاست گفت در محلی که در آن
 خبر رفت خود را در بودم تا آنکه محرم بود ترا
 که خبر کرد سید علیه السلام گفت خبر نیکی است
 فلحال اسلام آورد از حضرت رابعی و سعد
 که گفتند و از آن بودند موافق ضار حضرت
 حدیث بود و راوی دیگر که بعد از آن است
 مخالف رضا و از آنکه خود خبر میسایم
 در رسیدن و آن او را سید بن خطیب
 با آنکه خبر خطیب و سعد و عماره خبری
 خلاص نخواهد بود سید علیه السلام بجا
 متامل و متفکر شد این کیفیت تمام در
 و اگر کسی

و آنکه سید مطهر است و مذکور است در تفایس
 که در قصه مطهر است و نیز در **تفایس**
 میان جنگ در ماه رمضان در سنه آن
 بود و میان علی و فاطمه در عشر آخر سفر
 این مذاکرات شد بود و در شعبان این سال
 روز ماه رمضان فرزند شد و در نصف
 رجب این سال قبل از بیت المقدس
 کعبه در بین نماز ظهر بعد از دو رکعت است
 بیت المقدس را شک بود و در رجب
 این سال یحیی قاضی را بجا آورد
صل در جنگ احد و حربه
 بود و در شعبان هجری ماه ثواب نه گزین

والبخانات بود جوف ابو جلد کشته شد
بر سینه اش در هر که سر هم شد با جویق و ترسید
و لشکر هام و کیم بر سر دیکه شکست بدو قصد
مدینه کرد و با سوار و مقاتل در کوه احد
توکل کرد و این قصد در غایر سوره آل
عمران است و در سوره اقصی و اعلی
اطناب الدین مختصر کرده شد سید عالم
با یاد این مشورت کرد عیسی علیه السلام
و یوحنا یار این راه آن را زد که بیرون
بنایند آمد ایشان قریب ده هزار مقاتل آمد
و با جویق و شتاب در دوزخ احوالی آن روز
شهادت یافتند و در این آن روز که

بیرون

بیرون باید آمد و بویات اف بایست و رسید
بلاست هم و موافقت و ای ای ای ای ای ای
جوف مختصر کرد و در دوزخ احوالی آن
علیه السلام نیز بر سینه بایست و ایشان هم
و احوالی مختصر کرد که بیرون بنایند آمد
سید علیه السلام فیروز و یار این جوف
نیز بر سینه تا ملک قتال بایست و از کتف
نشان بدین کتف البیت بیرون می باید رفت
سید علیه السلام بایک هزار نفر و احوالی
مختصر کرد و یار این جوف از جویق یار این جوف
بیرون آمد و مقاتل ابو سیدان صوف کشید
او خالد و قید و الزر و روز که بزرگ ایمان شرف

ایمان

نشده بمحمد و در ذات المعجم بیابان کرد و خود
تقابل سید علیه السلام بایستاد جوی سید
سید علیه السلام را خبر کرد که خالد و ولید در
ذات المعجم نجاف است سید علیه السلام
عبد الله جبر و ابی سعید را خبر داد و این
است سید علیه السلام میرزا اندازان کرد و این
و گفت که خوشی است با سید خواهی از اینجا
بخشید و هر کس که بکشد و این بیشتر شود
که هر دو بعد از ذات المعجم نجاف است که
او در غار زند باید که هر یک منت تیر و
و او را تیر انداز کنند و خود با جمع یاران
که قلب بود از هوش و از او سوزانند

او

ابو سفیان بنی هاشم جبریت را در سید علیه السلام
و یاران او را بکشد کردند و اینک از نظر
عبد الله غایت شد و در چهارده نفر از
بنی هاشم و بنی جبر و یاران یک بر او
بودند سبب شد و قتل شد و
که برقرار ماند یاران و سید علیه السلام
روایت شدند و روایت از حاج بنی
عبد الله جبر و یاران که با او بودند
یا با او بود کرد ابو سفیان و جمع یاران
از سید علیه السلام خالد و ولید از عقب و
جوانان تیر اندازان و این یک سبب
بر یاران کردند و بنی هاشم و این است

عبد الله جبر و یاکل نیکی بر او او بود
 گفتند شد عید الله اکی با سبب
 این که جان یک بر جا و کلاشت اما یاران
 محرمیت دل بر روی شد تیراندازان از پس
 و یک نفر کوه مندی تیر و نیزه و زوین از
 جلد کشتند و کوهها و یاران من از کوه کشت
 ثابت ماندند و با و پس از بیش مر رفتند
 درین میان عتبه و قاضی در آمدن درین
 بخاک و السلام انداخت و بر او ای عید
 و عید عارف سبک بروی مبارک
 و عید مبارک خروج شد و با عید شکست
 و عید بیشتر شد خواست تا بوسید علیه السلام

تج زنده معجزه که صاحب دایت بود
 بیفتاد شیطان هر طریقی در لشکر داد
 که محمد کشته شد اهل اسلام از آن محرز
 شکست خاطر شدند هر شکستند هفتاد
 و وقت از صحابه کبار بشرف شهادت شرف
 شدند حمزه شهادت یافتند و بر و ای
 هفتاد زخم داشت حبشی شکم حمزه
 باره باره کرد جگر او خام بخایید جگر یک
 آمین در رسید گفت سید این آن بلاء
 که ترا علم داد بودند که جرعه رسول معاد
 غیرت را خلاص خواهد بود و جرعه شهادت
 و عید معاد آن روز کسی نبود که کشته یا مجروح بود

سید هنگام غضب الهی است خود را میانه
 کشتگان افکند سید علیه السلام همچنان کرد
 در راه بهی مسطور دست حکمت الهی است
 درین شکست آن بود که کبادهای در راه
 سبقت نمودند و در شان ایشان این آیه
 بود وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ
 فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ جاء شهدا است
 راجع الیه این اقتضای کرد که ایشان
 بشرف شهادت مشرف شوند تا این
 سعادت بیابند و بدان درجه رسند
 که بعد بغا بران میجایز از جهنم هدایت
 آن درجه نیست مَا تَوْاعَدْنَا وَالْفَاكِهَةُ

حوادث

حوادث و قضا و نصیب میکردانیدند و هر یکی
 سویی دیگری اشارت میکرد و بخودید
 در راه حق نشاند جان دادید و نیز و الله
 اعلم حکمت آن بود تا امت محمدی را شکست
 بود او نومید نبود و میدانند که سید علیه السلام
 که مشرف ترین همه جهان بود ازین عالم
 خالی نبود این حکمت او خداست خیر در آن
 و بزرگ نداند عیسی ان تکرهوا امیتا و هو
 خیر و این سال را عام الاحد خوانند
 در منتصف رمضان این سال حسن
 علی متولد شد و ابوسفیان وقت مراجعت
 از احد کعبه بود و بعد میان من و پدر سال آینه

در آن روز بر موعده است اگر توانی و اگر خواهی
آنجا بیا ایجا تا معلوم تو کنیم سید علی را
در حبس است و اقامت بیجا دارد و در بدو رفت
هفت روز نزول کرد ابوسفیان
نخواست که از مظهر آن بیشتر آید و آن وقت
است قریب مکه آنجا نزول کرد بخیم را
و شربار مؤمن داد تا ایشان سید علی
جوف بجل هفتم روز جمعه در میان ملک
و غم در میدان باو گشت این معنی در
سوره آل عمران است فصل
در جنگ اعراب بود و آن در سنه
اربع بود و انوار حرب خند قلم گویند

یاران را جمع کرد و کرد مدینه چون خندق
 کرد و کرد مدینه از هر دو جانب جنگ شدی
 و تیر اندازی بودی عمر و عمار و بنی که بر
 قریش بود کشته شد سید علیه السلام
 آن روز چهار وقت نماز فوت شد
 چون کار بویاران سید علیه السلام ^{در سواد}
 و خلق مدینه عاجز گشت منافقان ^{گفتند}
 گرفتند محمد میگفت دین من عالی خواهد
 و چهار حد عالم اسلام انصار خواهند شد
 کسری و قیصر در دست مؤمنان ^{خواهند}
 دهم مؤمنان مداین را غارت خواهند کرد
 انجمن کسری و قیصر در دست مؤمنان ^{آید}

خبرنامه

در هر یک از این شهرها نماز و عبادت می کنند

و از وفات کاتب عیاض رسید که کسی برای
 قضاء حاجت هم میرفت نمیتواند آمد
 ابو سفیان پیغام کرد و گفت اگر ندیدی
 مدینه از صیحه و جگر کشی بطریق خراج از آفتاب
 آید و خط بدید باز کردیم سید علیه السلام
 چون ضعف یاران دید بوی و صنادید داد
 و خط نوشتند برین مضمون هذا ما اقر به
 محمد رسول الله این خط باره کردند
 گفتند اگر قرآن رسول الله بنایم خود میان
 ما و تو انجینیت نشود بزرگان مدینه انصاف
 بشوریدند گفتند یا رسول الله درین باب ^{کیصن}
 حاصل موفیصله میکنی بر تو وحی نازل شد

الحقین بر یک برتر کاران

و اما تا به حال که در این شهر عذر بکنیم و از لغت بکنیم

با وجود میکایی رسول الله علیه السلام فرمود
و جب نیت مشاهده ضعیف شما میکنم بعد
گفت بخدا ما میکنم آن روز که میان ما نبوی
ما ایشان را یک خواستاریم که امروز و
ما ایشان را نصف حاصل مدیم که می
خط با و کردند مهاجر و اضارعه اسلمه
پوشیدند و هم مستعد قتال شدند
و بنویسید ایچام کردند و باز نمودار کردند
و اواره ایداختند که بنویسید یا یا و شد
عذر خدا عذر کرد ما و ایشان امیر
میزیم و دل شدند که سب از حضرت جلی
جلاله و هم نواله فرمایند رسید بنویسید که برو
یعنی و نزدیک کردید خود بهشت

این

این قوم را بشکن حق تعالی آن سب ابو
عباس تحت فرستاد بر سببان مار یک
شد که دست میخور و از جان بچست
که خفه بر پا ماند در آن مار یکی چپ و یکی
دیگر در آن کمر احزاب در آمدند از هر طرف
نعره بردند و یکدیگر بکشتند احزاب بکشتند
که عذر شد علیه السلام شیعین آورد
اسلمه پوشیدند بیرون آمدند میان خود
در افتادند یکدیگر را بکشتند بعضی کشته
دیگران بخت بخرمیت داشتند و کشته و مجروح
شد و در بین افتاد و موت مکه بیرون شدند
خیمه و حرکاء و امشرا و بارگاه اسلمه و اسب

که هر یک داشتند بامداد در راه مدینه یک
چون خلق بیرون آمد دشمنان را مقهور
دیدند سید علیه السلام را خبر کردند سید
علیه السلام بایا و ان بیرون آمد و قهر مال
و اسباب غنیمت کردند در غنای و قهر
مستور است جبرئیل آمین در اسب
سوار پیچی حامل کرد چنان سید علیه السلام
بیامد بامداد سید علیه السلام با آستین
سباز خود کرد از سر و روی ایشان
می افشاندند و شکر حضرت عمر میکنند
جبرئیل آمین فرمان آورد بارسو
فرمانست که ای اسلمه فرمودید و دیدن

صیت

صیت حین زمان در بنو قریظه بودند
و ایشان را کرد گیرند و بزنند سنان
که این فتنه انچه ایشان بودند پاره
در حرب بنو قریظه این حربه قریظه
در بنای سوره اخراست مستور است سید علیه السلام
با جمیع یاران روان شد کوه بود که
بنو قریظه و بنو نضیر در آن ساکن بودند کرد
گرفت و ایشان برادران بودند فرزندان
هارون پسر ابوعلیه السلام و جمود بودند
سید علیه السلام مدتی است بخ رویشان
جنگ کرد و بنیت جند روز و عاجز نشد
کنند بیات ما حکم باشد تا بحکم او فرود

هر چه حکم او کند از کثرت و امیر کردن و رها
کردن حکم همان باشد سود معاد را اختیار
کردن و سر ضاء بحکم او دادند او حاکم ساختند
بر حکم او خرد آمدند سود معاد زحمت
در بدن بود آنجا حکم کون او کردند گفتند
هر حکم که رای موافق ضاء کند بکن در
حالت سید علیه السلام استغاف میدید
سعاد معاد حکم کرد که مرگ ایشان را
هم بشوند و فرزندان ایشان را بشوند
سید علیه السلام در بار خندق کافتند
فرمود شش هزار مرد ایشان را بکشند
در آن افکندند و فرزندان ایشان را بکشند

جنت

جنت القلم بما هو کافیت جنج در لوح معظ
مستور بود همچنان حکم کردند و فرزندان
ایشان را مال و مالک و مالک و اسباب
همه میان مؤمنان قسمت کردند
دوازدهم در هر جنگ بجم حرب
توکل بود و حرب مرتجع هم گویند که همان
سزج است بود و بود و بیتی سزج
و قصه آن در نجلی و بیتی و غیره از حدیث
مستور است و انجنان بود که سید علیه السلام
جوز طیاره بود و مرتجع و بنو مطلق که
ایشان انجلمان بودند و فرستادند تا
کند و بخدای بخواند جوهر ایشان را گرفت

حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله بر استی
میان خلق پیغام فرستاد و دین اسلام را
پدید آورد باید که خلائی طبعی بخوانید
و محمد را صلی الله علیه و آله بر استی پیغام فرستاد
تا از ایشان که از او پیروی نمایند
و از ایشان که از او نهی نمایند
بگویند تا بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
ایشان جعفر را میفرستاد که بخواهد ببردند
بکشند هازمان که کشتند جبریل امین
سید علیه السلام را خبر کرد این زمان
جعفر را بکشند سید علیه السلام آب در چشم
گرفتند در خانه جعفر رفت و فرزند

او را

او را نطفه بسیار کرد و بر او ایکی دیگر کرد
شرح مشافیه در باب غم مطو دست که سید
علیه السلام در یکی را بوسالت فرستاده بود
ایشان او را بکشند بعد سید علیه السلام
درین حادثه و این را واحد و جعفر طیار
و خالد ولید را لشکر می داد و برای جنگ
بایشان فرستاد هر سه نفر کشته شدند
بعد از این که خالد ولید گرفت و ایشان
منصرف شدند بوسید علیه السلام آمدند
و سید وقت روان کرد از این لشکر رفت
حادثه را امیر کرد بود و بوزیران مبارک
او کشته شد و کشته شدند امیر شود

و اگر او هم گشته شود باید که یاران بر روی
 از خود بامری واضح شوند ایشان
 هر گشته شدند یاران بامری خالک
 و ضایع دادند سید علیه السلام را خبر کرد
 از گشته شدن ایشان سید علیه السلام
 در خانه جعفر آمد اهل و عیال و زن
 و فرزندان جعفر را مرعات بسیار کرد
 اما ایشان را ازین حال علم نداد خالک
 وایت بگرفت فتح کرد و خالک منیر شد
 آمده بود باز آمدن او بسلامت و تمام کرد
 العصر چون سید علیه السلام فریاد
 او را دلف بسیار میکرد مادر ایشان گفت دانم

در این کتاب
 از سید علیه السلام

جبر گشته شد

جبر گشته شد سید علیه السلام فریاد
 او بطریق یتیمان می نوازند این
 مدتی علی شریف نکران شده بود سید
 آمد مقابل بایستاد سید علیه السلام گفت
 یا علی هر کس برادر می ندارد برادر او هم
 پس دست بگرفت و گفت اگر جعفر حید
 شده برادر توام اگر خواست حق باشد
 انتقام بر او می گیرم علی گفت یا سید من
 بروم سید علیه السلام گفت من بروم پس با
 استعجال کردند و در میان دو هم شجاعت
 بیرون آمدند بنو مطلق نیز استعجال
 جنگ کردند وقت جاشت لشکرها بهم

الحقیقی مطلق بود و مطلق طاقت نیل بود
بنگشتم در یوان و اینها ساختن جنگ
بیاد بخادند صواب از طریق در آمدن است
نیت کردند در خانه ایشان در آمدند
در جنگی و بگشتند و یکبار را اسیر کردند
و غنائم بسیار و اموال بیمار و در دست
سید علیه السلام با فتح و نصرت و روزی
در جنگی و شافیه در تخیل آیت قذف مطهر
عبد الله اذی مطمح و حساب و زید عافه
محلی ایشان بودند و روح عافیه را و صفی
صعوان که دمار بود بهشت کردن می آورد
ایشان در حال دروغی افترا کردند و عافیه را

اصول

یا صدقات قذف گفتند قصص آنک امر المؤمن
عافیه در ایت جنگ بود و و از آن آیه قرآن
در باب یاکي او نازل شد و آیه حد قذف
در و آمد و فرات شد تا ستر این را در باز
مدینه هر یک را هشتاد تازیانه حد قذف
و شد ایت از حد قذف زدند
قصص سید علی در فتح خیبر بود ششم جنگ خبر
در واقعه مطهرت و انجمن بود و حاصل
بزیان عجمی خبر گویند و ایت جنگ و خیبر گویند
سید علیه السلام را اتفاق دعوت اهل
افتاد با لشکر جبرائیل الحار رفت ایشان را
دعوت کرد و قبول نکردند گفت خبر می رسید

جانب

و اما في نشدند ضرورت فقال مند
بجند وود بوم چنگ شد فتح در
اقتاد بوزانت مبارک سيد عليه السلام
گذاشت بامداد دايست بکني و هم که اين
خبايت بودست او فتح کردند امير المؤمنين علي
در دجتم داشت در خانه بود سید عليه السلام
او را قلف بود جوف و قف برآمد جريد
عليه السلام نيانت جشم بويست بخراف حال
رواف مند سيد عليه السلام در خانه ماند
عجب در سيد در صنف افتد کرد جوف
سيد عليه السلام سلام نماز داد گفت علي کجاست
گفتد يا رسول الله علي در دجتم دارد در خانه

سيد عليه السلام گفت علي آمده است
سيد عليه السلام گفت يا علي علي گفت
يا رسول الله سيد عليه السلام گفت بيشتر آي
علي بيشتر آمد سيد عليه السلام لعاب مبارک
خود در جشم او ماليد في الحال جشم نيکوشد
سيد عليه السلام بغايت خوش شد دايست
داد در حرب رفتند حربي شد عظيم
رفت سخت آخر الامر علي بجهت جهل کن
عرض خندق بود ازان سوي خندق
جفتاد بود خير سيد با شناد در گرفت
موت کرد و زين بجيلا در راه مطهر است
چون صل آين در سيد گفت يا سيد الجن

قوت که علی کرده است اگر بار دیگر بکشد
توانم زمین بشکند و عالم خراب شود
ما را با عالم کار بسیار است عذر را بگو و در آهسته
تواند علی آهسته در خیمه بکشد و بپوشد
خندق آفلد بولد تحت در پست بپوشد
پس یکطرف خنجر بران لب خندق نهاد
روم طرف خنجر خواست تا بران لب نهاد
یک هزار کمان خندق چهل کز بود خنجر
سی هزار علی درون خندق درآمد
این سر خنجر چهره و دست گرفت لشکر را
گفت با ما و خنجر بکشد لشکر تمام بکشد
چون سید علیه السلام قدم بر خنجر نهاد

دست

دست علی بتنبید کند سید زون بکشد
که علی طلاق با بد بپوشد نلند خیمه فتح
شد خلق هر متاصل کند آخر علی السلام
آن خلق را هم بران زمین مقرر داشت
و بر ایشان جزیه و خراج وضع کرد و بکشد
و این جنگ در پنج لایه شد و دست بود
با چو ران و درین سال حج فرض شد
فصل چهاردهم هفتم فتح مکه بود
و آن در سال چهارم است و آنچنان بود
چون در سبب حج فرض شد سید علیه السلام
گفت ما در مکه رویم ان شاء الله است کند
و حج کردن بد مید و آن آیه ایشان را بشنیدیم

ایضا

سید علیه السلام با جماعت یاران بیرون
آمد چون در حدیقه پیچید سید هم
احرام عمره بستند چون نزدیک آمد سید
مشرکان نمودار شدند و میگویند که در این
مجرم پیش آمدن ابوسفیان با جمیع ^{انوار}
بنیامه ایستاد سید علیه السلام یاران را
فرمود که تیر یاران کنید ایشان یک علم
تیر را بلند کردند ابوسفیان بر تخت ^{خانها}
کعبه در آمد خائنه بنه ساهفتند تا این
سید علیه السلام باز گشتند اما ایشان محصور
شدند در این گفت ایام حج گذشت آخر الامر
براف قرار دادند و صلح کردند که سید علیه السلام

در کعبه

در کعبه آمد و طواف کند و عمره بجا آورد و بعضی
یاران با او باشند چون باز کردند دیگر نباید
آنها را یاران سید علیه السلام کیسه مرتد شدند
بجا بودند با شما از حدید و هر که از شما افتاد
نما او را بخوانید بصورت بدین صلح
رضا افتاد سید علیه السلام بعد مخصوص شدند
هدیه خانه کعبه فرستاد بود حدیقه شد
در کعبه رفت عمره بجا آورد بعد زیارت خانه
کعبه عمره باز گشت و پیش از بیرون آمدن
از مدینه سید علیه السلام خواب دید که کوهی
در خانه کعبه بامان تمام در آمد و حج کرده بعضی
مخلوق شدند و بعضی فصر کردند باز گشت

وایت خواب بریافت گفته بود چون کمال
حج نشد بی عرض باز گشتند عبد الله
ایک و منافقان دیگر گفتند حال آن خواب
چه شد نه مانع کردیم نه حلق نه فصل اینها
نازل شد بعد صد و هفتاد و سه سال
بالجمله آمد خلعت المجد الحرام این مشاء الله
آمین مخلوقین رؤسکم و مقصرتین در
تلاش سوره بقره در بیان آیت قل جاء الحق
وذهب الباطل مسطور است در کتاب
کتب احادیث نیز که قرین است
بیت در وصف خانه کعبه و استیلا بودند
و کعبه را بخانه ساخته چون سال که فتح شد

در بیان

میباشد

نشد سید علیه السلام باز گشت خانه کعبه حضرت
مالک الملک تعالی و بعد بنالید گفت
یا رب حین می تعبید الاضام فی ذلک
خلا و نذا تا کی بتا نوا در خواست بر سید
جز ترا حضرت و حدیث لا شریک لک جواب
آمد ساجدیت تو به الملک حد و اندر اجل
سراجام مر تو بوی بید ارم که تو ابو کرم
بر حصاره ساجدان که از کثرت ساجدان
برای سجده در توجاه بنات شد و از غلظت کبر
و تحلیل حاجیان شور در ملکوت و غوغا
در جبروت اقتدا در توحید و رسالت مسطور است
سید علیه السلام چون در مدینه رسید و در سفر است

فتح در تعداد فتح مکه مشغول شد و از
 قبایل و شهرها که در تحت ضبط اسلام
 آمدند بود لشکر طلب کرد و از فراخوانی
 مدد خواست و از ده هزار مقاتل بر جمع
 شد در شعبان سنه ثمان سرابور حمت
 زده لشکر حبش کرد خالد ولید را با ده هزار
 مینه و ادعای و با ده هزار میسر و از هزار
 بار و هزار مقاتل مدد مکره لبو بکر را
 با ده هزار مقاتل سابق ساخت خود
 با چهار هزار مقاتل در قلب نوفل کرد
 چون قریب مکه رسید شروع در مکه افتاد
 که محمد با استعداد تمام رسید خلق در مکه رسید

و چون

و خود را کرد آوردن گرفت مقدم قریب ابو سفیان
 بود با مادر خود در حجره درآمد مالی که داشت
 جنگ کسی ندانند جز او و مادر او مدعون
 کرد کفایت ابو سفیان بر سید علیه السلام
 در کتب چند نوع ذکر کردن اند در سلسله
 صحیح بک اصح آورده است که با مدد ابو
 سبی نازی چند داشت در آن سوار
 و بطریق نجس بجهت سر کردن لشکر
 سید علیه السلام بیرون آمد چون نظر
 او بر لشکر سید علیه السلام افتاد کوشش
 و لب بایستایند و سمت لشکر نیک ایستاد
 هر چند ابو سفیان در عین تک حمت لشکر

در کتب کثیر از کتب
 که در این کتاب
 ذکر شده است

محمد صلی الله علیه و سلم میرفت چون قریب ^{دایره}
عمر رسید شود افتاد که ابوسفیان ^{سید عالم}
بوشید تا آنوقت هب دایره عمر گذشت عت
قلب داند عروج کشید عقب ابوسفیان ^{برست}
دنبال کرد سید علیه السلام از چینه بیرون ^{آمد}
بود بین در چینه خفته شود افتاد که ابوسفیان
رسید خلف همه اسلحه برپا شدند سید علیه السلام
هم بر جای خود ماند بود نظر هب ابوسفیان
بر سید علیه السلام افتاد زمین هر چهار
پای او تا شکم فرو برد هب بر جای ^{خود}
ایستاد ماند ضرورت شد ابوسفیان
فرود برآمد و تعظیم پیش سید علیه السلام ^{داند}

سید علیه السلام برخاست تعظیم تمام داشت
کنار گرفت و دایه مبارک خود از دوش فرود آورد
بگرفت گفت ابوسفیان برین جامه نشی ^{دایه مبارک}
بوهرین جامه نشین دایه مبارک بر سر و چشم مالید
در خاک بنشست سید علیه السلام گفت ^{مصلحت} ^{فرستادن} بجبهه
آمدی گفت یا رسول الله قریش بر سالت
جبهه نیک آمین در رسید گفت یا رسول الله
دروع میگوید بر سر جلونه آمدی ^{سید عالم}
گفت در قریش سر تو باشی نو دیگر از قریشی
یا دیگر از قریشی ^{است} است بگو جلونه ^{است}
سید علیه السلام کیفیت تمام باز داند گفت ^{ای}
ابوسفیان تو نیامده ^{است} تا او را ^{است} ^{است}

صحت نبوت تو معلوم شد قریب است قتل
دل مرا بکلید هدایت بکشایند اکنون یک
حکایت دیگر از حال من از این که جز دیگری
در این وقوف نیست بگو تا ملاحظه بنویس
روشن شود و مرا ایمان آید سید علیه السلام
گفت امشب و تو و مادر تو در فلان کج جند
دینار کردید این در این محل جز تو و مادر تو
دیگری نبود ابوسعیان برخاست گفت
کلمه عرض کن سید علیه السلام علم عرض کرد
ابوسعیان ایمان آورد عمر در کنار گرفت
صحابا همه مصافحه کردند ابوسعیان گفت
یا رسول الله اسلام مرا پوشیده دار و آتش

ما

ساجدایت کند و بدانکه قریب باسلام آورد
من در دست از حربه او خواهند داشت
با تو حربه خواهند کرد و خواهند گفت
لا ما لایکي گفتند و ام حبیب دختر ابوسعیان
بود در خانه سید علیه السلام ابوسعیان گفت
الکون مرا فضیلت او را این دلا در جوف مکه
فتح کنی هر که التجا بخانه من کند بفرمان او
امان باشد سید علیه السلام فرمود من و خنک
دار ای سغیان و هو امن ابوسعیان
باز گفت در ساله بخت آورده هست با من
لشکر در مکه آمد فوج عمر مقدم بود سید
قریب دروازه محل برای جنگ منتظر ایستاد

بودند

جوانان قریش و سب هزار دست در قضا
کمان بودند و بر خم جوید جوید سر هزاد
باستان ساختند علیا عمر خواست
تا ز کرد خالک از نیمه و علیا میسر در آمد
قریش چون دید ایشان ز سر او رفت
یک دیگر گفتند ایام بنو قریش این جا
که محمد بود کامیاب شود اگرد از این
اولی تره ملک بدست او اسیر شویم
که پوسته اسیر ما بود ما اسیر او شویم
بس هم یکدیگر سوگند خوردند که تا درین
جان باشد جان بکشیم بس کجا بپایان
آورند دست بقبضه تیغ بودند و در سر قریش

در افتادند

رفتارند و گویند که قیامت قائم شد
که صنها اسلام باز بست خود علماء
باز کرد این حال بستد علیه السلام عرضه
داشتند و گفتند که قریش ز سر او رفت
سید علیه السلام فرمود بجانم از غیب رخسار
بیارید بپوشید خفگان در بر کرد جعفر در
بدان نیت که خضم دهشت خوردند و لک
اجاب بدیده تدبیر دفع شود بپوشیدن الطح
بدین نیت است سید علیه السلام تیغ بکشید
روی روی آسمان کرد گفت یارب انجروا عبدک
و انصر عبدک و افرهم و خذک این گفت
و با تیغ قلب براند جبرئیل امین سید

که دوست من درویشید و تنگ کشیده پادشاه
اوست در رکاب او بر وجه یک با چهار هزار
فرشته در رکاب سید علیه السلام و اندک غلظت
تکبیر و حلاوت از منت طوق آسمان بگذشت تا آنکه
ابوبکر از عقب از سمت برقیس در آمدنش
تفت در خانه و قریب و اسباب و دخت
ایشان زد ازین طرف سید علیه السلام
حمله آورد بجز در حمله سید علیه السلام و قریب
بشکست در خانه افکند و آمدند جنگی شد
عظیم و حربی رفت بغایت قوی و سخت
باز از آن از هر چهار سمت که میخواستند
در آمدند مدتها از ایشان رنج دین بودند

شعله غضب اشتغال یافت خون گریه
در ریه گوسپندان بر مشرکان در افتادند
جوی خون در کوه جبال ایشان روان کردند
چنانکه سبب و از بسیاری مشرکان گشته
افتادند قدرت پای نهادند در زمین
بنود مشرکان در پاهای درآمدند و فریاد
آوردند که یا محمد خدای ترا بر ما دست داد
و از بتان ما بجهنم لات و عزی هیچ کار نماند
آخر تو جزوی از ما نیی آخ ما که دریم از آن
بگذر آخ کرم تو بر سر کشتن نظر در ما مکن
در اسلاف خود کن که ما جزوی از ایشانیم
از پادشاهان فریاد میکردند که ای محمد ما تو را

و باز می گنایند ایم و عم و عم زادگان تو ایم
 در باب سید علیه السلام بکسیت و گفت
 مَنْ دَخَلَ الدَّرَجَاتِ سَعْيَانِ هُوَ آمِنٌ
 و فریاد بر آوردند که با محمد در خانه ابوسفیان
 جاء غماد و یاران او چون کمرکان در روزه
 گویند در اوقات اند و یارده باده میکند
 اما حریف سید علیه السلام و نمودن من الخ
 السلاح هو آیت همه بیکبار سلاح انداختند
 سید علیه السلام شکر حضرت عزة بجا آورد
 در هر روز هم ماه رمضان سهندمان مکه فتح شد
 مقاتله در حرم کعبه حرام است مگر همان روز
 یک ساعت حلال بود که روز سید علیه السلام

و هزاران ترک را اسیر کرده با و بکشد است
 و ایشان را طلقا نام شد و این معنی هر
 سوره بر او مطلق است و در بعضی تفاسیر مطلق
 ایشان را بکشد کرد بگو از اد کرد و آن
 صوفی مشرکان عربی جایز بود سید علیه السلام
 در کعبه آمد در کتاف و تعبی و سیدی و حاجی الق
 مطلق است مشرکان سید است
 در روز کعبه داشتند بودند بیت خیمه در تمام
 بود سید علیه السلام بر در کعبه بایستاد جوی
 بود دست کرده بود علی و یاران دیگر ایشان میرا
 می آوردند بنیب سید علیه السلام سر تکون
 می آمدند که سید علیه السلام آن جوی است

بیان یوسف خان کرم

وَمِثْلُ قَلْبِهِ لَمْ يَلَمْزْ وَهُوَ الْبَاطِلُ
إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا وَعَلِمَ الْبَاطِلُ
وَعَرَفَ عَامَ بَنَاتِ رَاغِبِي تَكْتُمُ وَيَا رَاغِبِي
نَامَ بَنَاتِ از کعبه بیرون آوردند گفتند
در خانه کعبه بقیه ماند سید علیه السلام گفت
هنوز بوی خبث می آید تخم کنید
چون تخم کردید در بام کعبه بت خرمید
علی پرست بیرون انداخت بعد چهار
صد سال کعبه از بوی بنات پاک شد
مکه فتح شد معاندان سید علیه السلام از
قریش و جزایر هر کشته شدند و بنی اسلام
استقامت یافت سید علیه السلام بود عثمان

کاتب

کامیاب شد الحمد لله علی ذلک که در
تبرستان و سایر طوایف چون مکه فتح شد
سید علیه السلام بود کعبه آمد عثمان طلحه
خادم کعبه و کلید دار بود کعبه قفل کرد
و در بام کعبه کرخت سوار شد هر چند کلید
طلبید نتواند داد اگر مرا تحقیق معلوم بود
تا بخواه بوی کلید بنویسد دم علی سوار
شد دست او پیچید کلید بست و سبب امان
که سید علیه السلام خلق مکه را دارد بود گفت
سید علیه السلام در کتبش در ورون رفت
رو خانه نشکرخت بکنار در بیرون آمد بعون
امارت کعبه بجواب استدلال و کلید خانه کعبه

از عثمان طلحه است با عیال واد جبرئیل
آمین از حضرت رب العالمین سید
گفت سید خدای بر تو سلام میرساند
و بعد سلام تعزیت فتح مکه میکند و میفرماید
در آنچه دوست من ابراهیم این خانه بنا کرد
کلید این خانه با جلد عثمان داد چون
داد دوست من عثمان باز مستان
هم بچغان باز سید علیه السلام کلید
داد و عذر خواست چون عثمان را گفت
و حج معلوم شد فی الحال ایمان آور
بل بر سید علیه السلام در مدینه هجرت کن
بر اداری داشته شایان خادمی کعبه و کلید

سوان

بودن برادر مغرب داشت تا امروز کلید دارد
و خلاصی کعبه بنوشید دارد و هم برایشان
مستقیم است چون سید علیه السلام
از کار مکه فارغ شد و روی جبین
فصل **سوم** در فتح حنین هشتم
جنگ حنین بود و این قصه در نجاشی
و بی بی سوره دستور است و انجنان بود
چون مکه فتح شد بیشتر خلق که حنین
در حنین خریدند و ادی است میان
و طایفه بنو هوازن و بنو ثقیف انجنان
ساکن اند سید علیه السلام با نوزده هزار
مقاتل روانه هزارانک از مدینه آمدند و دو هزار

از عثمان طلحه شد بجانب داد جبرئیل
آمدن از حضرت رسول العالمین رسید
گفت سید اخلاقی بر تو سلام میرساند
و بعد سلام تحنیت فتح مکه میکند و میفرماید
در اینج دوست من ابراهیم این خانم بنا کرد
بکلید این خانم با جلداد عثمان داد چون
داد دوست من از عثمان بازستان
هم بعثمان باز رسید علیه السلام کلید
داد و علم خواست چون عثمان را گفت
و حج معلوم شد در الحال ایات آن
برادر سید علیه السلام در مدینه هجرت کرد
برادر عی داشتند مشبه نام خادمی که به کلید

برادر برادر برادر داشت تا امروز کلید داد
و خلاصی که به بنو سید داد و هم برادر ایشان
مستقیم است چون سید علیه السلام
از کار مکه فارغ شد و روی بخین آورد
فصل پنجم در فتح خین هشتم
جنگ خین بود و این قصه در بخین
و بی بی سوره است و دست و انجنان بود
چون مکه فتح شد بیشتر خلق که خین
در خین خریدند و ادبی است میان
و طایفه بنو هوازن و بنو ثقیف انجنان
ساکن اند سید علیه السلام با بنو هزار
مقابل و دوازده هزار آن از مدینه آمدند و هزار

طالقا ویکزاد مدبر منزه و نجیب الحسین اوصی
جوف ایشان خبر یافتند که سید علیه السلام
میرسد مسعود جنگ شدند این خبر
سید علیه السلام رسانیدند که بنو مغیره
و بنو هوازن استعداد میکنند بر زبان
سید علیه السلام و ابو بکر گذشت که مروی
ما قابل آنکه ایم که ایشان ما را منزه کنند
ما بسیاریم و ایشان اندک اینچنین محبت
عجب بر زبان یکی ازین دو بزرگواران
جنانک باری تعالی در قرآن یاد کرده است
و یَوْمَ حِمْیَرٍ اِذْ اَجْبَدْتُمْ كَثْرَتَكُمْ
این سخن موافق حضرت یونس و جویبار

قریب بحسین نزول کرد باوان جبار آوردند
یا رسول الله این همه حواری که چهار نفر بودند
و موافق و غنائم اند سید علیه السلام فرمود
باشد این همه شفقت سلمان است
طالب گفت بطلایم بروید وصیت کرد که کسی
است فرود نیاید مگر برای قضاء حاجت
باشد در سید علیه السلام روان شد جز نزدیک
سید ایشان بیرون آمدند هزار چهارصد
نفر تیرانداز پیش خوابانیدند ایشان
یک مشت تیر کشیدند و بدیدند جو بهر نیم
اخته اند که لشکر سید علیه السلام خود را
کرد آوردن نتوانست هیچ سیری نبود

که به سیر بران نشاندند یاران سید علیه السلام
 هر یک از آن هزار نفر شدند اهل حیات
 و نبال کردند رسول علیه السلام تمام اند
 بر جای خود ایستادند و ابوسفیان
 و عباس بن عثمان اشتر سید علیه السلام گرفته
 سید علیه السلام ایشان را گفت یاران را
 دهید تا باز کردند عباس گفت یا رسول الله
 آواز کرد هم ایشان تلحد مکر سید باریک
 سید علیه السلام فرمود یا عباس تو باریک
 بد عباس فریاد کرد یا بنی امی فلان یا بنی فلان
 باد آواز در گوشک انداخت سید علیه السلام
 دعا کرد باریک انحر و عذک و انصر و عذک

شما هم

شما خود هر آن ملائکه بر اسباب ابلق سوار
 تازان شدند و چون آواز عباس در گوش
 یاران افتاد یاران هم باز گشتند جبرئیل
 امین رسید گفت یا سید ان شام است که باریک
 مشک این عجب و خود بنیچ باید کرد و قوت
 شوکت خود مفروز نباید شد نظر
 در فضل و یابی و فتح اسمایی باید کرد
 جبرئیل گفت یا سید لایک منت خاک
 از زمین بویگر و بجانب کفاز بفرست
 قدرت خدا ترا معاینه کند سید علیه السلام
 یک منت خاک از زمین بویگر گفت
 بجانب کفاز فرستاد باد و زمان شد این

این خاک را بوی کبریا بصر او کف شد
 کفار انداز باو چشمها ایشان بختل بکرد
 و یاران رسول علیه السلام در آمدند سر از تن
 جدا کردند و نیز و بجه ایشان را امیر کردند
 زن و فرزندان شرکان امیر شدند و بنده
 و شتر و کوسبند و اموال دیگران از آن شد
 و آن روز اسیر و فاف شرکان عمر جا بید
 هنوز مشوخته شده بود و آن غنائم که در آنجا
 بود و یاران خیر او مرید سید علیه السلام نمود
 با بلاد که هر شتر و مواشی و مواشی و کوسبند
 غنیمت مومنانست همانا شد که غنائم
 دیگر که غارت عمر حاصل شده بود بدین

نمودند و در آن روز
 بوی کبریا بصر او کف شد

من

سید علیه السلام و آن قبایل و حشمت و اهل
 تن تمام و حشمت اهل اسلام آمد از لجا
 سید علیه السلام باو بکار آمد غنائم حریف
 تحت کرد بعل طایفه از شرکان بر سید
 آن زن و یاران او در آن روز و فرزندان و اموال
 خود را بخریدند و در غنیمت مومنان آن
 القاب نمودند سید علیه السلام فرمود
 محمد ص و بنت یکی از دو جوانی بطلب آمد
 با اموال با و در مدت و یاران ایشان زن
 و فرزندان اخذ و کردند سید علیه السلام گفت
 هر که از یاران بطیب نفس خود بداد و آن
 جیب نف خود دهد مرا قرب بکند که آن غنائم

که در وقت آنکه در راه بودند و هم باران میبارید و چون رسیدند
سید علی السلام احرام بست و عمره بجا آورد و در راه
فرستاد و در فتح طایف چون از مکه باز
شد سید علی السلام سر از کسوت طایف زد
و در طایفه بنی کلد و بنو عید یالیت و بنو
و عبته ساکن بودند چون ایشان خبر رسید
سید علی السلام شنیدند استعداده جنگ
کردند و در راه آنکه این قهقهه وین قهقهه
آورد است که چون این خبر رسید علی السلام
سید که اهل طایفه استعداده جنگ کردند
بویان مبارک گوشت خدای که بنده خود
در مکه فتح داد و در حین طفر بخشید میخواند

در

در طایفه کامیاب کردند چون لشکر سید
علیه السلام بطایفه قریب رسید اهل طایفه
بیش آمدند مقدم لشکر سید علی السلام آورد
با او در جنگ بیوستند یک حمله جنگی و عظیم
کردند و یکدیگر چندگان مبارز در زمین
زدند آخر بر سنیان گفت ای بنو عبته
امروز علم نصره خود حملی است علیه و مسلم علیه
و آفتاب کشید است کسی که باز وی کشد
بیت او دعوی سرب و بر آری کند تیغ
خیال خام را در میان کنید و چون موزه
در آری او یزد ایشان گفتند سرا و متر قوم
مانویج و تربیت شود و در آری مبارک

علیه السلام

ایشان ابو غنیان سران قوم را بیاورد و در روز
 سید علیه السلام انداخت و بنزد اعلیٰ طاغوت
 ایمان آوردند و اسب و اسیر و کور سید و کلاه
 ایشان بنزدی در کوهها و حوالی بوی کوه
 غنیمت موفات شد اما شتر غارت شد
 و بر ولایت قصص ایشان در خبک باز درین
 مقام خواهد آمد و این مقام خواهد دید
 در کوه بیری و در باب ج سید علیه السلام معلوم
 که در آن سال حج برویج در غم زنی الحجه بود
 و برویج در نو زدهم روز عرفه در عرفات
 آیت منزل شد **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**
وَأَتِمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ

السلام

السلام و این کلمات را در روز عید غدیر
 در صحابه شادمانی بود و در کوه ایستاد
 صحابه او را بکشت اسروند و ذکر کرد و یا شاد
 کنت ای محمدا و سر حایت لایم که محمد صلی
 علیه و سلم را ایمان ما نخواهد کرد که از آن
 روز با حق او یک روز است و در کوه بیری
 در طور است چون سید علیه السلام از بغیا
 بازگشت در نزد الخلیفه سید رحمت حادث شد
 که آن رحمت را ولایت الحجه گویند و چون در
 پہلوی روز و روز را یاد است میشد هر یک
 یاران گفتند که از خدا بفرمانی سخن خواهد
 گفت او بجال من عالم است بعد حاجت خواهم

خواست منجولت خواست ایا باشد چون بخواهد
صعب شد درخ روز هر که غافل بود بگوید
امامت کرد هر وقت که سید علی السلام
توبت بود خود امامت کردی و کز زمان
کرد در خالق قدرت نبوی ابو بکر را فرمود
در خطب مطهر است عاشر در نبی عیسی
و ابن عباس روایت کرده روایت میکند
که چون سید علی السلام را در محنت شد
خود را در حالت دیگر دید و فرمود کافل
بیارید و ابو بکر و عبد الرحمن را بطبیعت تائید
نام بنویسید گفت من میترسم نباید که بعد
کعب جز ابو بکر تنها خلافت کند و گوید من

الکس

الکس را خلافت و مؤمنان بنسبتند
عمر چون شدت زحمت دید مانع شد
و کافل آوردن نداد و این معنی در
در فصل فخر ام مطهر است ابو بکر
میگوید که آن روز وصیت نام بنویسند
خلافت و قتال میان صحابه از جهت
خلافت نشود در مطهر و مطهر است
بعد بروایت دوم بیع الاقل و تجاربت که
که آن روز دهم ماه ذی الحجه میگوید در دوازدهم
بیع الاول سکر است شد و ولایت اولی
اقاویل است میان مفران دوم مطهر است
محر مطهر است ابو بکر در حدیث بود روز و شب

وقت بین الصلوة سجد علی عرش
کعبه بر سینه عایشه کرده بود که حضرت زین العابدین
سلام حضرت میاورد گفت یا بنی آدم حق
تر استان حیات و ممات بجز کمالی است
سید علی السلام جواب داد فی الاصل ^{اللی}
انعمت علیهم من النبیات والصلوات
والشهداء والمصلحین ^{بک} گفت احب
الی ان یاتی فی حیات ای عز الیک حیات
صبر که آن دوست من جبرئیل بود
مهدی میان جبرئیل و میکائیل با جد
هر دو فرشته رحمت طهارت و برکت
حرکت و صفات خالصت بهشت و ارواح

جمله انبیاء که روح محمد صلی الله علیه و سلم
در نقاب کرده بود در سید سید المرسلین
و خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم گفت غنک
لشد الیک حلیتی یا حبیب ای جبرئیل
دوست من وقت سخن مرا نگاه کن
گفت یا بنی آدم در فراموش ملک بودم بمن
فرمان رسید عنوان ملکوت با بخت بیاورید
خود را و غلمان و یومرها بپوشند تا آنکه
فرمان است تا آنکه روزی فرو کنند و قضا
کوستان بگو تا بر کید تو توقف من سبب این
فرمان بود یا بنی آدم بهشت آراستند
اهل بهشت و سرکان عرش و اصحاب سموات

ووجه ملائکه با حور اعجم منتظر تواند و تا آن
دنيا استغفار تو کرد ان يا احي من اراي
نمبر هم انت معلم هيته و غيبت تو ميلاي
اند و مر سبب امت است نيلانم تا بعد
حال امت چگونه باشد جوييل اين
فرمان از حضرت غره در رسايد گفت يا محمد
فرمان بويست در تالك تو درون بهت
قدم زنجي هج معامري در بهشت در شاي
و تالك يك مرد از امت تو و از كوئيد كن
لا اله الا الله ميرون باشد از امتان در كيه
در بهشت در نياید فرماست امت بن سبار
و روي ببار آخره او سيد عليه السلام ^{بنام}

مرد

مرد خوش شد گفت هلا يا عرو را بثلث الان
طابث ثقت محمد الموت عزرايست
برگي ياي سيد عليه السلام داشت هائيم
روحي امه عمار و ايت ميکن مطهره ايت
سيد عليه السلام نگاهي سيد عليه السلام
هر ياد دست خود در آب تو ميگر و بورد
سبارك مي الميك و دست بالارك ميگفت
لا اله الا الله ان للموت سكرات تالك
جان سبارك بوض شد دست بعلطيد
واين معني در صياح مسطور است و در وقت
پوشش روز که روح سيد عليه السلام ببار
آخرت علم اخرت است سبارك بود

و در سال هجری مسطور دست شست در سال
یا زاده ماه بهیست روزی از عمر گذشت بود
که جوار رحمت از دای بیوست و در سال
عظیم و واقعه مسطور دست مبارک بر زمین
عائشه بود بکشت چون عائشه دید که سید
علیه السلام رحلت کرد سبک خواست
سید علیه السلام را بغلطانید همین قدر
ای رفیق نه سال عائشه را تھا کد شی
فاطمه چون شنید که بهیست گرفت از دیوار
او از خواست لا صیاح نیاخ و نیاخ
فاطمه جواب داد ما محمد صلی الله علیه و سلم
نمی گیریم اما بر انقطاع ملائکه و جبرئیل از خانه

مکرم

میکرم خبر میرسد جامه از روی و سر کرد
و باز پوشید تیغ بکشید و بولایت ادکوت هر
کوی محمد مرگ است من او را بدید تیغ بکشم
و ملاک آنم محمد مرگ است روح او معراج شد
رو سه شبه وقت جااست او بر سر رسید
شنید که در دل نیمه شورت بعضی میگویند
که محمد وفات یافت و بعضی میگویند که معراج شد
چون بود بر رسید عمل را نکند بناه بر کفند
با ان سید علیه السلام فوت کردن خواهان
کرد که گفتند نه غارت شد ایشان در میان
خزیدند روم روز ابو سفیان را و میل
ساختند او آورده در پای سید علیه السلام انداخت

بجای امان آوردن و بجزایر سید علی السلام
امان داد در سال سی و ششم در طایفه
فتح شد سید علی السلام علیه السلام
بهامه دوستان بابا نوز هزار سوار و قاتل
زیر لژی و بوالعقبه و شیخ رفت این دگر
روند از مکه بیرون شد در طایفه آمدن بود
و همین رید حادث بر او بود خلق طایفه
نزدیک دیوار رسید علی السلام را میرزید
و سرزید حارث بنو سید علی السلام شاه
این دیوار گرفتند سیر و عقبه و عداست
فرستاد بودند تا مانع باشند عداست مانع
بود و ملک جبال معاینه کرد و امان آورد

و این

و این قصه بالا و فقه است سید علی السلام
شکر حضرت عمر بن خطاب آورد و دست بردار بود
گفت ملک و بادشاه جنح آن هم از پیشتر
بکفایت رسانیدی و این را استقامت دادی
و علم حق را علی کرامت و این باطل
مخفی ساختی اصنام و عبده اصنام را
برانداختی هم دوم را نیز بکفایت رسانیدی
امت کنا هکار و عاصی را که در آخر الزمان
بمن داد ایشان را بیا مرز جبرئیل آمین
از حضرت رب العالمین در رسیدن و زمان
آورد با محمد تو بعد از من هیچ غم امت محزون
بخیر حلال من هر که بداند دنیا ملک و عکس

بصدق دل گفته باشند و بران مرده او
در بهشت فرستاد که همه کوهها و کنهها
از انجا سید عالم علیه السلام برآمد و در میان
بافچه و حضرت و غایم به نماز بازگشت
آمد و حضرت علی در حج ابو بکر و حج سید
وفات او در راهی مسطور است چون سید
وقت حج آمد ابو بکر را در مکه فرستاد تا
حج تعلیم کند آن سال خود نرفت ابو بکر را
امیر قائله کرد بازگشت و این حج در فنی العبد
و این معنی در شرح هدایه و شرح سلوک است
که در سنه شصت و هفت حج آمد بیت حرم
سید علیه السلام با اهل و عیال و حاجی حج

و در آن

روایت شد خلق مدینه تصور کردند که او مکر
اختیار و سکونت در مقام ابا و اجلاد در خانه
خود روان شد و حج و زیارت آغاز کردند
و فرزندانشان طفلان او شدند تا در راه رسید
علیه السلام او بچند سید علیه السلام باقی
قبول کرد که حج کند و باز کرد و ایشان اینها
ستقیم باشد چون بیعت سید اکرام
در کعبه در آن حج و راه بخا آورد و در راه
مسحور است آن حج و راه و آن کویت
که چون سید علیه السلام حج کرد خاک کعبه
اجلاد را و راه کرد مکر و بر باطن معلوم
بود که رحلت و وفات قریب آمده است

حج
سید

و در آن

رسید کف الحالب روح البقی گفت روح
 معراج است ابو بکر در آمد سران پیغام بر صلی
 علیه وسلم بایستاد جمله از روی مبارک
 دو رکعت میان و دوا بروی بوسه داد و عاتق
 از دست رفت و رکعتی استاد گفت یا
 خلیفای فیتنا ای محمد تھا کدشتی
 و داع آفرین ابو بکر و ابانویسند و فاطمه
 و حرم رسول علیه السلام در کمره شدند ابو بکر
 گفت یا عمر انما مات بس بیرون آمد تیغ
 از دست عمر بیست و بلند این آیه بخواند
 وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ وَفَجَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ
 الرُّسُلُ أَفَلَا يَتَذَكَّرُ أَوْ قُلِ الْقُلُوبُ

عَلَيْهِ أَعْقَابُهُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى
 عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصَرَ اللَّهُ سَيِّئًا وَيَجْزِي
 اللَّهُ الشَّاخِرِينَ گفت ای مردان
 هر که بجهت ایمان آورند بود بدانند که خدا
 از پشت است و هر که برعکس و هر که برای
 روی محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورد
 بود رضاء الای مطلوب نوشت بدان که
 که صلی الله علیه وسلم ازین عالم سفر کرد
 شهر مدینه افتاد غیر از هر خانه
 و در محراب و بدوایت عاتبه در حین
 مسطور است ابو بکر و عمر و علی برای غیل
 متکثر شدند که جامه از تن مبارک بردارند

بایستاد و پیغام بر صلی
 علیه وسلم

حق تعالی در عهد خواب غالب کرد و خواب
شدند و او از شنیدن اندیشه و انبیا و انبیاء
و علی و پیغمبر بنوید و غایب خدایترا
بایر امر در قیامت و در این عهدی مسطور است
اسام و انس و صیبه و غار و علی و بلال
در شرف سید علیه السلام قیام نمودند
و شنیدند که این جنازه ساختند و بین
در مسجد بیا و بردند جوف جوف صحابه
و یاران قرآن خوابی می آمدند و غار
می کردند که از غار جزوی می می آمدند
اول ملائکه و اولیام انبیا که از دست بعد
در شب جهاد شد در حجره عایشه رفت کردند و الله اعلم

در عهد

و در عهد

فصل در خلافت خلفاء راشدین
و در وقت نیز مسطور است بعد از خلیفه
لیس و شد با جماع صحابه و امت و وفات
علیهم اجمعین و در سال سر ماه و نه روز
او خلیفه بود چون بیمار شد صحابه جمع شدند
گفتند بروا که راوی عهد می کنی هر کس
بیداری بکر می یابی عمر نباشد که او مردی
در شرف و عفت است ابو بکر جواب داد
نماز باز کردید من باید بشم بر کاعنه و وفات
و قلم طلبید و عهد نام بنام عمر نبشت و کرد
صحابه را طلبید گفت هر که نام او در این عهد
قبول کنید و جیت بجا آرید صحابه متاهل
نمودند

در عهد

نباید که نام عمر درین میان بزنند باشد
علی بیشترند گفت یا ایوت و این خان
فینا اسم عمر گفت من بیعت کردم اکبر درین
نام عمر بود گفتند قد ولیت علیاً و ظا
غلیظاً ای ابو بکر بیا مروی سخت
و غضوب و درینت حاکم کنزیدی ابو بکر
روی بقبله آورد گفت یا رب قد ولیت
علیاً خلوت خیر خلوتک و در بیستم جماد
سنة ثلاث عشر امیر المؤمنین ابو بکر صدیق
وفات یافت هشتاد و سه سال بود و در آن
حججه ام المؤمنین معایشه رفت کردند در
سطوریت بجای خلافت بعد از ده سال

و شش

و شش ماه و پنج روز بطریق چهار روز
خلافت و در عهد خلافت او مصر و یمن
و عراق و حبش و خراسان و روم و
فتح شد و اکثر بلاد در ضبط اسلام آمد
و احکام اسلام اجرا ظاهر گشت و ملک
عراق متاصل گشت در زمانه انور سبط
ملک عراق را بنین عمر آوردند و گفت ایمان
آورد ملک عراق بتو مسلم دهم او انکار آورد
عمر فرمود تیغ بیاورد جلاد تیغ آورد
بر سر او ایستاد عمر گفت اگر ایمان نیارد
بگش باز ایمان عرض کردند او ایما آورد
جلاد تیغ بگرفت او گفت یا عمرت نه نام بگو

۱۱۱۱

لب بخورانشد بعد بکشند عمر گفت آب و حید
چون کوزه آب بدست دادند گفت یا عمر
جلالتی که کشید و اینست است آب در حلق
نمی رود بفرما تا آنکه مزین لب بخورم مرا بکشند
عمر رضی الله عنه فرمود تا آنکه او این آب
بخورد او را بکشند بوزن یک زده آب سخت
عمر و صحابه تعجب کردند گفتند چه نوع
امان بود و گفتن او در توقف افتاد
بلکه حرام گشت او را در خانه موسی اشعری
حبس کردند چون عبادت موسی بدید
و دین محمد از مصاحبت صحابه معاینه کرد
ایمان آورد عمر گفت اقطاع عراق و اسلام

بوسر اقطاع خود بود و او جواب داد مرا بکشند
بوی اقطاع نیاوردند ام مطلوب دارم که بایستی
عمر در صحبت صحابه بگذرد ام امامت یک که میر خراب
در عراق بد تا الان کم ملک احیای
توت مرزبان باشد عمر در جدیقه بنفت
که یکمیر خراب را به بین تا او احیا کند حدیقه
بنفت او در عراق اسماعله و عدل و انصاف
الجنان و رزین است که در تمام عراق
زمین جای می نامزد و عفت کیمیر خراب از کجا
چون این مکتوب حدیقه به جمیع صحابه بخوانند
او بای خاست گفت الحدیقه مطلوب است
مطلوب است بود تا صحابه همه کواه شدند که من

امروز علق ابغاث اباد و در جوار جبرئیل
که یک کبر خراب امروز نیست اگر جلالت
خراب شود عین جواب آن حضرت عمر باشد
نفر هجده بر و و بکیاست او فرین کرد
و در بنیت خلافت امیر المؤمنین ^ع عمر رضی الله عنه
کوفه و بصره بنامند و اسلام با قصه بلاد و کفر
مضرب شد و در عالم رونق و طراوت
ظاهر گشت و او در سنه تسع عشر این نهاد
و در سنه اثنی و عشرين عمر قصه قسطنطین
مصر بنا کرد بعد مکه و ذی ابولؤلؤ غلام
مغیره شیبه و است بن عمر آوردند و معتد
خمر خور است کواخان کواهی و دارند بوج

عمر و را

عمر اول حد فیه و اول اجل زدند او غصه کرد
در آمد عمر و در محراب دشمن زد و در نفس
و کبر را که کرد او بودن بکشت بوج خود را
در شکم دشمن زد و بر دوشه روز و نه بود گفت
الحمد لله رب العالمین و اجبت ما قصاص نشد در
قولی القواد برین مصروف مسطور است و ^{عمر و را}
نیز جیح سالدی بر جان مصروف مسطور است
اما ذکر حد زدند ابولؤلؤ بنیت و قصه و ^{عمر و را}
بن مسطور است که او را روز چهارشنبه بنیت شد
و فی الحقیقه سه ثلاث و عشر ابولؤلؤ غلام مغیره
دشمن در محراب زد جوف و رحم کاوی
آمد بر ای خدایم تو بین ^{عمر و را} شش کس و صی کرد

تا هرگز املحت بیند خلیفه کنند عثمان و علی
و طلحه و زبیر و سعد و قاص و عبد الرحمن
عوف و هدر روز مذکور نعل کمر خضداد
سرمال بود او را بعد در حجره ام المومنین عایشه
رضی الله عنها رفت کردند و در وقت آنکه او را
مطلوبه است روز سوم از وفات او خلافت
بر عثمان قرار گرفت یازده سال یازده ماه
هزار و وف خلیفه بود و در عهد خلافت او
فستاد و طوس و نسا و خراسان در دست
عشرین فتح در سه نایب سر حنیف کعبه
و هر یک و پنج فتح شد روز دینم تا نوزدهم
ماه ذی الحجه سنه خمس و ثمانین و در روز خلیفه

برو خرج کردند خلق مصر که با عیج حج آمد
بودند با خود یاز کردند عثمان گفت کناه و حبت
که سر امید کنند طالب الملك و یوماند
سیان با خلیفه نو خواهیم روز روز علی حسن
طرف عثمان مدد فرستاد حسن خواست
تا قتال کند عثمان مانع شد حسن کن
فرستاد و گفت عثمان مرا قتال کردن
نمیدهد حکم علی گفت قتال کن اگر چه
او نمی فرماید تا ملک جواب باز آمد
بر حسن ایشان در آمدند امیر المومنین
عثمان را بگریزند سر روز در وقت که
او بخت داشتند روز چهارم بکشتند و بکشتند

روایت همان زمان در شهر مسجد جامع بکشد
شست نه سال بود در وفای مطهرت
خلق به علی اتمام کردند که تو کشایدی
علی تا آن سو کشیدی در شهر بیت بود
همه بوکاغذ بنشت و بر منبر برآمد آن همه
سوگند از بخورد که نه مر عثمان را کشتم
و نه کشانده ام و نه بکشت او مرا داشتم
و نه ازین خروج مرا علم بود بعد خلافت
بر امیر المؤمنین علی مقرر شد چهار سال
پس از آن ماه خلیفه بود طلحه و زبیر با او بیعت
نکردند و بکشد رفتند و آنم المؤمنین عایشه
رضی الله عنها از تعصب عثمان در کمر بست

بازدادند و با او کردند عراق رفتند و لشکرها
جمع کردند و با علی جنگ کردند و در
بیعت نه دهم ماه جمادی الاخره سه سج
و نولین طلحه و زبیر کشته شدند
شترام المؤمنین عایشه چه شد و این چرا
جهل خوانند قصه معروف است
بعد معاویه با علی سبب عایشه خلاف
کرد و آنجناب معاویه امارت دمشق
کند و عثمان داشت چون علی خلیفه
و با عایشه این ماجرا گذشت او بر علی بیعت
علی خواست معزول کند موی اشعر
کنت مصلحت است این زمان بر و شمال

بنویسید بعد بمهانه کاری جالب که
دست تواید هر چه دانی بکنی امیرالمؤمنین
علی فشنید برو رفت ایا فدا شد
او هم بوظهر مکتوب رفت منت و لا ک
علینا هم ازین دیار شد هر دو فتنه
جمع شدند و روی یکدیگر آوردند
و در موصط ملاقه شدند و جنگ شد
قریب به مراد مسلم گشتند و بقات
در سنه تسع و ثمانین از جهت علی موج
انحراف از معاویه عمر و غاص حکم شدند
اینان ولایت متبعم کردند نصف معاویه
و نصف برای علی حکم کردند از جانب معاویه

خواجه

خیابانی ظاهر گشت امیرالمؤمنین علی او
را فتنی شدند و دوازده هزار نفر از یاران
علی بسبب این عجز علی را مخطی نام کردند
و بیرون آمدند در حوز و جمع شدند
و چهار هزار تنه کردند در آن در سیزدهم
ماه رمضان سنه اربعین عبدالرحمن
بلیج اول در محارب پیغ زد شب او نیم
امیرالمؤمنین علی رحمت حق بیوست
سنت سال بود در فواید الفو مسطور است
عبدالرحمن بلیج متبنا علی بود بجای او را
بفرستید بلیغی مال قبول کرد و گفت
علی را بکش بعد نماز جمع علی بوزارت آن کوفه

پیروان آمده بود باران پوشیده هیچ
سلاجی نداشت عبد الرحمن طبع باصلاح
ستعد و نبال علی کرد دریافت
احتراد کرد او و نبال در دست علی
لبیا پیش آمد کفر نژاد زان سوره
کودکی بود علی او را داد یا فلان ازله
کود هفتاد نفر هبل نام ابیک گفتند
بار علی گفت یا فلان بن فلان نام
بذر مرید کرد هفتاد نفر هم جان نام جواب
دادند بار علی گفت یا فلان بن فلان
بن فلان نام بذر و نام جد زیادت کردند
همان بکنو بلی نام او را داد علی گفت

آب

آب کجاست او گفت فلان محل علی
آب جوفت تا ان زمان عبد الرحمن طبع در
علی نداشت در غار شروع کرد او را آمد
تبع زد علی گفت قریب سر الکعبه
و جان بحق تسلیم کرد او را بعد غسل
در شتر و استند سمت مدینه و لشکر کردند
شتر حیان در بین که اثر و نیافت معلوم
نشد که کجا بود میگویند که در مشهد افراس
خلق آن مقام انظار رفت کردن فصل پنجم
در خلافت معاویه و خلفاء دیگر چون
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شهادت
یافت از وقت دار الخلافه کوفه بود اهل کوفه

روان شد چون تو در یک کوفه رسید بنزد
که امیر من بود نامه بنشت بالشکر جوابش
حین فرستاد او عمرو سعد و قاص و غیره
بنشت بالشکر جوابش حین فرستاد
در زمین کربلا در موضع جابو آب فرستاد
پوسته عمرو سعد لب آب بنشت
انداخت فرود آمد لشکر او در لب آب
گرفت آب ایشان گرفتند حین بیکتان
فرات خوراک فرود آمد لب آب
فرود آمد فرود تا جاهها بکنند هشتاد
شش کافند آب بنافند میان ایشان
سرو و درخت حین و پادان و اتباع

2

او بواب یافتند هر صد روز غارتیم
 کردند و از تنگه جدا کردند و یک
 و ده خشتک ساختند چنانکه هر روز
 بود با خشتک میفتند چون از طریق
 چوین و در جا ماندند و طوالت کرد تنگه
 بر کرد و هر چهار شب و هم هر یک از اجوی
 توبه این ایستاد و عیار الله بر الله بن
 حیات طیبه میبرد و عشره او کنند
 در عزت او را هر یک که بود و بریزد
 در این دنیا و بریزد سر او حاضر میزند این
 که آنجا که خالی در کله مبارک او بصر انداخت
 در عالم غریب طوطی صفت از مرغ که از مرغ

حسین کشته شد ام سلمه حرم رسول الله
علیه السلام انت نبی رسولك در خواب دید
که یحیی که عکلیب و خیرن امه انت و عیسی
او خالک الوده است ام سلمه و سید زینب
کجا بودی گفت فی قلبه انت من قدس
و لیس و چکر گوشت مرا در زمین کبریا کشیدند
مغزیت او امه بودم در دلقی و اسقام
سطور است چون حسین کشته شد
عبد الله زی بر عوام بر یزید بغض
حسین رخصی الله عنه بیرون آمد و از مدینه
در یکد رفت و اهل مکه و مدینه با او
کردند بعل با ذکرش در مدینه اهل مدینه

سلام

مسلمه و و فرستاد چون بدید رسید از راه
و از جنگ شد بخ مرایا قصدت از فوطه
صحابه کشته شدند و از چهار بیست هشت
ذبیح الحجه شد ثلاث و سیزده عبد الله و غیر
که کشته شدند و مدینه غارت شدند و کشته
او و غار سیکر رفت و دست در حرم رسول
علیه السلام و سلام در راه کردند و رفت
و اسباب اهل المؤمنین حفظه و اهل المؤمنین
که کان و وف و زن بودند غارت شد
خلف همه خطه بنده بر یزید و از نو تا احو
حواله و یزید شد و اهل بیت کردند در مدینه
بیان خبر و در مدینه که یزید در هفتم قمر سنه

بر د حصین دست از جنگ داشت در شام رفت
 معاویه یزید در خلافت شد جده سال او
 خلیفه بود در سال ۴۰ هجری آورد بعد از آن
 مروان رسید عبد الملک مروان خلیفه شد
 ام حنظل در عهد او بدار گرفت خرامید
 او بکر سنجی بود بعد از مرغان دیگر هر جوان
 شد علی با ابو تراب کینت کردند بر سر
 مین بر و لغت میکردند و جوانان از خوارج
 بودند تا آنکه خلافت مروان حار رسید
 در مروت او جوانی سنجی پیدا آمد ابو مسلم
 نام نصر که خوارجی با دستان از حجت او بود
 جنگ کا با و جنگ کرد آخر دست او را

کشته

کشته شد کا و ابو مسلم با او گرفت او را دستان
 خراسان و عراق شدند از انبار و می مروان
 حار آورد در دمشق با و جنگ شد مروان را
 در مصر دریافت باز جنگ شد مروان را
 شکست محبت مغرب الکیمیت او حسین
 قیامه سبایه و مروان حارث استرا
 در عراق او فرستاد ایشان سر بریدند
 و فرستادند او را و او را بکشیدند
 کرد و قتل خوارج از جهان بر انداخت خلافت
 بعد از آن سراج داد که بنی امیر المومنین
 عباس بود از آن روز از خلافت در خانه
 عباسیان استقامت یافت و الامر و در خانه

مروان

۴۴

قصه بیستم در بیان خانه کعبه شریف الله
 تعالی بکلیه دانست در قفسه در آن و آن نوح
 ابراهیم القواعد من البیت مطویریت
 چون آدم بر زمین آمد فرمان خدا اس
 خانه کعبه بود و باید عبادت ما بنک
 او اساحت کرد بر آن اساحت برین المولد
 که از یاقوت سرخ بود و در تلاشت یکه
 شرقی و یکی غربی و در میان از محبت
 و در آن آوردند بر آستانه آدم و افرات
 یکی این خانه را بجای گفت آدم از سر ادیب
 بنیاده جعل بجای آورد در زمین نوح
 چون نوح طوفان خاست این خانه را بر

چهارم بودند بعد ابراهیم اسماعیل
 و هاجر و حرم بنکست کرد و آن روز
 حرم کربان شد بود و عایشه که فرزند
 نوح بود اهل خیمه و سیاهان بوده اند
 خانه بنامش سیاهان که عرفات
 روزگ کرده بودند و محبت کعبه بنشد بود
 بلند جای خانه کعبه را آورد تعالی بیت
 خلعت از عیش بجای سال آفرید
 و آنست که بر روی آب و آینه زمین
 هم از آن منبسط شده بود بنام کعبه
 ام القریب خوانند ابراهیم و افرات
 که خانه کعبه را بنکست گفت درجه محبت

من تعالی ابوی سبکیز نام که در وقت
 سخت گفتن داد بول فرستاد و بیاید
 سایه در محل خانه که بفرستاده آن مقلد
 که بیت المعزود بود سایه از آن خط و این
 روایت در **قدح** مطور است و در کتابی
 و در **سور** مطور است حق تعالی باری
 صبح نام او آن مقلد که بیت المعزود بود
 جازوب داد و هم در کتابی **سور** درایت
 و از **بد** فتح ابواهم المعزود مطور است
 ابوی فرستاد او هفت مقدار از بیت
 که کعبه است سایه کرد در **سور** بیت
 جوییل آیت بجای خود و خود سایه کرد

ابرام

ابراهیم و اسماعیل بر مقلد سایه داد
 در بیت شکافند آن و در **سور** ابوییل بیت
 ساله بود ابراهیم صد بیت ساله بود
 خانه کعبه ظاهر است سی که طول بیت
 که در **سور** هرات اسالت هفت **قدح**
 خانه کعبه کردند که **سور** و **سور** کردند و آن
 محاذ کعبه سنگ خراج کردند **سور** و **سور**
 و **سور** و **سور** سنگ اسود بیلیم
 ابراهیم آن که بجای **سور** است نهاد
 و **سور** **سور** **سور** **سور** **سور** **سور**
سور **سور** **سور** **سور** **سور** **سور**
سور **سور** **سور** **سور** **سور** **سور**

ابراهیم و اسماعیل
 ابراهیم و اسماعیل
 ابراهیم و اسماعیل

در کائنات و شعای و سبب در تفریق است این
اول بیت و هیچ لایزال است مطهر است
ایشان است تا هر کس بود چون سبب
مکه موهبت گشت ایشان همه فروید
و یکبار غارت تاز کردند در و این سبب
بعد از بیت بخاستی چون ابوهریسه
امیر بن شد در ایام حج عامه خلق را دید
استعداد مگر در وقت گفتن بزمی است
خانه بعد میر وید ابوهریسه برید برای حج
میر وید گفتند حج انجام می کنند گفت که خانه
از عیال گفتند آن سنگ گفت من از برای
خدای شما خانه از سنگ از خامسنا کنم تا این

حج کنید در خرابه پی آب مروید ز جنت
لب خانه در صفا از خاتم و نمر و حیاط
بسیار با سخت و از اول فلیت صلیب نام کرد
فرمود تا آنرا حج کنند بکعبه مروید کعبه کرد او
مروید نداد در هر که مطلوب دارد در صلب
حج کند بکعبه مروید هم در گفتند رفتند
و آن صلیب از آنست زنده در هر که از
جواب بود بخواست بجهت مردمان
طاف صلیب را شی از نجاست مروید
ابوهریسه در خشم شد بمقتضی جواب کرد
خاکه کرد و باد و از کعبه و بوی و این سبب
و بوی سبب صلیب آمد عبد المطلب صل

رسید علی السلام بیتر وقت و ملاقات
 نمود و چون خبر رسید عبد المطلب از خراب
 در غایت حشم انداخته بود عبد المطلب
 آن مشت را از طلب کرد و جواب داد
 بکلامی که در روزی که امالی به
 بر سرش است شفاعت خان کعبه
 نیکو شفاعت شرافت خود میکند
 عبد المطلب گفت خدایک سرانجام
 که بعلیت من از خود بکنم خداوند بفرستد
 او را چون کار آن خانه خواهد کرد بعد
 عبد المطلب مطلوب شد از خراب این خانه
 داد و گفت صلی بنی المرداسم هر چند

مراد

مردمان و اسکیم درین صلیج کیند میکنند
 درین خراب میرود مرا که ام تالین از خراب
 کم تلحان بهد ازین و درین صلیج
 عبد المطلب گفت این دار الامان است
 و خوش و طیرد اینجا ایضا باشند کسی
 و خراب کردن این درت نیاید گفت
 باوان از بیجا از این و اکلون خراب کنم
 و آن سنگ و رخا نه جاسی فرستم و این
 معی بی از ولادت رسید علی السلام
 به بخا به رخا بود با واد ابوهم مردان
 فصل خراب کردن خانه کعبه کرد و صلی
 و درین جوان عبد المطلب و ابو مسعود

مراد

درین صلیج

فرا بخیزد و ولید معز هم گفت این زنی
ایجابی بلاهی نازک خراک شد از عجز
بیرون بلید رفت هم بیرون و جگر
هر دو فکند فلان ابرو و دفع آبی سگوند
اوجده نمود نام قبل داشت او را بوند
تا که بولد ها که بیرون اواز دادند
فکلی بود که کوه و آب و انبی بیرون
انداختن یک بنشت و جایی و کرد
هر جلد بولد و بخاست یک یک را
تا او را دید او هم همین حال بود یک
او را دید او هم همین حکم داشت گفت
کند با بیرون و کفر بسیار شود هر

مردمان

هر یک میان از طرف دریا که کلد مرغان
بیدار شدند خورده و از کوه سر هلمیه
سگم بنشت سید و بعضی نزد باها سرخ
چون الطاف را نظر و آب افتاد گفت ای
کون یقین چیزی می بینی گفت آری
هر یک ازین مرغان سگم لانت
کین در عتقاد و در چرخ هر سگی بنشیند
کرد بر کرد شکر او هم در آمدن چون زان
سگ می بلیدند بوسه و او را میزدند
از سگم یک فرو رفتی افتادند تا چشم
رنگ هر سگ را لانت و ما خورده شدند
کفر با فسادت آمدن بک سبیل از دریا

باید

وآن همه سر و پا را بیدار نمودند و علی را بک
در کشاف در قفس سحره الهی تکلیف سطوت
لیون مکتوم و وزیر ابوجهن حجتی بخت
که بخت بوند و ببال او شده برفت
خون در جبهه رسید که بخت تمام بیند
بخت تا آنوقت بوند منک از مقدار
که بخت کدخت بر سر او آمد از طرف برون
افتاد بخت نجاشه جاف داد نجاشه این معاف
آن بوند باز گشت در سال هجری سطوت
بخت عبد المطلب از مری از سر تا زانو
در آن سال که رسول الله اسلام سحر بخت ساله
شاه بود سبب از دنیا در آمد و دیوار خانه

شاهان

شاهان و ملوک جهان را از دنیا و ارمایه دیوار
خانه کعبه و از کعبه امتداد خلق و افرین
و کعبه را در دست دفع او بنود و بخت در جبهه
خلاف با لید و بخت بدین بتان ما در دست
آر خانه اند ما سبب به پیر سیدان و بخت
الو این ما در دفع کرد ما این خانه را بخود
عمارت کنیم و بتان خود را جبهه ای و سیدیم
بختیم و بختیم و عمارت کعبه خداوند
عمارت این خانه موهبت بخت عمارت ما بختیم
از سر تا زانو این ما در دفع کعبه در حال
عظیم در سید بختیم و بختیم و سید
کعبه سید با نور از سر تا زانو و در عمارت

و نیز بجا و قدم طلب کرد و بجا آورد و گوشت کلم
بگرفتند و در مجلسی که ابو ایمین صلوات الله علیه
و سلامه داشته بود بداشت همه آفرین کردند
در آن حالت شیطان لعین بصورت شیخ عجب
پیدا شد گفت قوی مردمان ناوانند بوجد
جندین اکابر و هر در شرفاء عصر احباب
منزلت و ادب بجا عظمی این حیث
که بکلم گوید یتیم بی مال و مال و بی نیاز
و عیال که هنوز خجسته و روز نکرده است
راغبه شدند او مشک غیر محب داشته
هم گفتند ای بطل امروز میان ما عجز
او یک نیست جوانان بنو ایمین ازین مختر

که شد

که رسید و اعلی السلام با عانت یاد کرد و بود
شک در بر بطل بخاوند سنگسار کردن
که گفتند بیهوشانایید شد همه دانستند
که شیطان لعین بود از آن روز باز شیطان
بجای خود آمد و در جمیع اوقات صلوات الله
علیه السلام در خانه کعبه باو زمین برای بود
در آن روز بوجدیوم مصلحت دلی چهار کمر
از زمین بلند کرد و آن حجره که ابو ایمین صلوات
علیه وسلم در وقت کعبه ساخته بودند امروز
آن مقام احاطه کوبید بیرون آوردند
و بکس سرف و یازد تیر بپوشانیدند
و متن سلفه کردند و سرفه بپوشانیدند

۹۱۱

علافا حریو بیوش اندند بجه هر خیمه
بت خود را بیل و زدند اندرون خانه کعبه
و حرم بت خود بولیم داشت و آن در فتح
که دوشه شد جنه در صدمه و کرافتان است
در شرح مناقب و صحابه و خاندان سید السلام
جای ج سده عشر کعبه آمد عایشه رضی الله عنها
عرضه داشت نذر کرده ام چون فتح شد یک
دو کانه در دوش خانه کعبه بگذارم بغیر آن کعبه را
کنند تا من نذر خود بوفارسانم سید علیه السلام
نصرت عایشه رضی الله عنها بگرفت و در دوش
خطم او نذر کنست اینجا بگذار که این مقام در دوش
کعبه است و لا خلع کعبه بت در ایام جاهلیت

بیرون

بیرون و کعبه را این قدر کم کرده اند اسباب
و ابراهیم و اسماعیل صلوات الله علیه تا اینجا
آنگاه این عهد خود را بپوشید و قال در
این زمان این عمارت فرو ریخت و آوردیم
ابراهم ظاهر میگرددیم و کعبه را جنه عمارت ابراهیم
بود یک در غربت و یک در شرق بنا می کردیم
و خطیم در دوش خانه کعبه می آوردیم اما ابو عمر
و فاکند و غیر است حق باشد سال دیگر چنین کنم
پیشتر صحابه این سخن شنیدند حضرت سالت
صلی الله علیه و سلم خود را آن سال سفر آخرت کرد
و چون عهد معاویه عبد الله بن حنیس را خبر شد
ام المؤمنین عایشه زن زنده بود او بخواهی معاویه را بگوید

ویشتر صحابه این محضر که از سید المرسلین ^{صلی الله علیه و آله}
آنجا بودند باز آن معاویه آن عمارت را
آورد و خیمه سید علیه السلام فرمود بود
عمارت کرد و در در ساخت یکله شرقی
و یک غربی و حطیم را در وسط آورد
باز نوبت مرثیان چون امیر که حجاج
یوسف است و چون عبد الله بن مسعود
عمارت باز فرود آورد و جناح در جاهای
بود بنا کرد حطیم بیرون آورد و یکدر ساخت
و نامرود آن عمارت بر خاست
که طوریست جلوه نماه کعبه در نوبت غرب
بیت هفت کن بود و عرض هزاره کن

امروز

امروز طلوع در اول شمالی و جنوبی بیت
چهار کف کنست و در میان غربی بیت کن
و در میان شرقی بیت کنست و چهار انگشت میان
کن ایلیه و کن خانی بود که کنست
و یک بیت وسط و دو یک کن چهار کنست
و نوزده انگشت و اندر کن اسود و کن
که نزدیک حجریت هزاره کن و اندر پشته
در باب پنج کن و عرض امر چهار کن و هفت
بیت هفت کن اما این کن از سر انگشت
و در بی تا استخوان آرد است از کن
که نامی هفت انگشت و نقصان است کن
غربی افرت و در هفت این را است و کن

ضمیمه فرشته منک است واندرون است
است و از جواب منور است و ستون
میانی از جواب شایع و در شرف هر دو
ساج و اندرون حلیها فراوان و نیست
بسیار است نصیب یکم در احوال آخر
که سید علیه السلام بیاف فرمود است
در مصباح و شایع و صحیحین بطور است جواب
مره و در وقت کنند و در فرشته می آیند
و او را می ایستاند و از سوال میکند
که خدا تو کیمت و دین تو چیست و بیجا
تو کیمت و درین مره چه میکنی اگر جواب
صواب داد که خدای منور و در کار جهانها

بند

دوین

بودن منور اسلام است و بیجا بود منور است
و او بیجا بود خدای است و در وقت که نیست
در کویر او می کشانید و در اخبار امام مسطور
خود می از آن روضه قلع شربت در زیر کرم
بود بر آید و با آن حشر در بلاد مشغول شود
هارا و بشکند مرور آید به چند در زمین
افتد که حشر کوید مرور آید به نجیب بد او
در چندین شغل شود تا بی جنبه
که قیامت قائم شود چندین هزار سال
جود برین نظم آسان بگذرد و اگر جواب
بخلاف آن گوید عودی آتشین بر سر
او دیند که آواز آن جمله با خبران جزای می

آنکه یکبار از هزاران که باشند فرود آن یکی
 آمدن من باشد و غصه نبرد دنیا جوج و من
 جوج باشد مرا امید میلدنم که نصیحت اول
 جنت مرا باشد در قیامت العزیز میونسید
 سبب ملائکه در آیند کافران را و عیب بنیانی
 و با یکجای کرده کفره بیرون آرند و فایده
 و کماله ران برانکه از کلاه کسی دل
 و خیر کردن کرده و کسی شکم با و کرده
 و سر و دها بیرون آورده در کودن افکند
 کیم و دست گرفته بر انداخته کلاه هر یکی
 بیرون آرند و علا حله کنند بر سید علی
 کتبت برین ملک طایفه بیستم که از

عقبات و در خیانت میرسد فریاد کنم اصحابی
 اصحابی در میان شود که ایشان بود مرتد
 و در این و سبب کشته جوف میان در و خیانت
 و خشیان امتیاز حاصل شده باشند اهل
 و در کج و در حقیقت و سرشت بحث میان خدای
 سوره کنند و گویند المؤمن بالله الذی یطاع
 است القوم الظالمین مخالفان حواحد کنند
 نتوانند بشمار ایشان یک طبق کردن خید
 همان بنویسند بون و بران رسد که هفتاد هزار
 و از امت محمد صلی علیه و سلم با و با ایشان
 حای بیست ایشان بلا عیب بیست بران
 دیگر در حساب کاه آرند اولی و سبب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

اول ما یحاجب به العبد الصلوة يوم القيمة
 بكونه ارجو ما ناحت برسد وادخلوا في
 سلك باي ديب قتلت بون جیوها
 دیگر برسد زمان حالت مردم راستار خود
 نظر کند عمل خود بیند چیا و خود بیند عمل
 نظر این بیند نظر کند عمل خود بیند
 بکرد همان عمل خود بیند در زوجه القبول
 می آرد در آن حالت در بیند زایش آرد
 نیک در دنیا مرد سزین و صلح بود باشند
 و طاعت بدین و ملک از وجود آمد دیگر
 بر کردار بود او را هیچ عمل نبود و زمان
 نامه اعمال هر دو بدیشان رسید مرد

در نامه خود هر حج و عمره و غزاه و صلوة و کوفه
 و صوم بیند و مرد صالح جزیره اعمال از دنیا
 و طاعت می که کرد باشد خایه یابد هر دو سزای
 کند او گویند این نامه نیست خطای این که
 ای زاهد خشک معنی طاعت می کردی
 اما ای برادر مسلم را عینیت میکند ای
 او نشد بود بدو هر غیبت که او را میکند
 مادی نیکی از دهر تو بر میداشتم در دقت
 او می نوشتیم و ده بدی از جرعه او
 دور می کردیم در جرعه تو بنفش می فرودیم
 تا که و بجای رسید که تمام نیکیها تمام بود
 و تمام بدیها او بدی تو بدی شد تا سر و دست

در
 در
 در

تبی در حضرت اقدس کتوف بفرمایم تا بیج
آئین برهان زنند تا معلوم عالمیان گردد
که عاقبت و بالنت در مصایح است بعد از
دیگر را حیف آوردن فرمان رسد فلان کناه
کوین بخدا تا نام جنداب کناه او بیان کنند
و اعتراف کنند که او را تحقیق شود که اهل وضع
کشت فرمان رسد این حد کاهان میگردی
اما از هر میز سیدی و از خلف بشر ^{شاید}
از جرکت آن در دنیا ما کناهات ترا بوسیله
و امروز هم افرایم ^و بنام محبتات بدو
و سیات عو کیند آن الحسناات ^و یزید
الشیات بعد کاهل و منافقان را حین

آورد

آورد و مرجع خدا دهند جزا اله الذین
کذبوا علی و هم این انکسایک خدا را
و بجا بخدا را دروغ گو گفتند و کذب
کردند و با امر کردند و ازین روز منکر بودند
امروز منکرند امروز زاهدت خدای ایشان
واجب شد ^{لما لعنه الله علیه} علی الظالمین
ایشان از این کمره و کفیه آن منکر شوند
انبیاء و طلب شوند فرمان رسد تبلیغ
سالمه تا کرد این و فرمان بر ایشان رسانید
گویند بپی یارب فرمان رسانیده ام فرمان
ایشان منکرند کواه خا کیمت گویند ایشان
محمد است محمد صلی الله علیه و سلم حاضر کنند

وگواهی برسد ایشان هم گواهی دهند
 خداوند را بیاورید و بیاورید رسالت
 و بگویند و فرمان به هر سائید اند این
 قبول کرده اند که خرافان گویند که گواهی ایشان
 نمی بینیم گواه از ما باید در حال مریدان
 ایشان زنده الیوم و خیر علی افواه
 و بگویند اینهم و متعجب او جلعهما
 که انوار کسب و دست و پا و سر و کمر
 و پشت و ران دیگر اعضا ایشان را فرمان
 در حق آیند هر معنوی در محراب آید و بداند
 کرده اند گواهی دهند بجز مریدان
 ایشان بودند گویند و قوا و بجز انکم در دست

خدا را

خدا را اعز که این میگردیم از بهر راحت شما
 میگردیم امروز هم شما بر ما ختم کشید و گواهی
 بین میداد و تمهید لایحه و طوطی دست ما بیا
 و نصاری را بایشان آورد بگویند فرمان
 ای نصاری و صلیان علیه سریم را
 بخدای جبرائیل که بگویند همه سرور
 کرد با شد فرمان خود علیه سریم را حاضر
 آورد علیه سریم را حاضر آورد فرمان خود
 یا علی ابن موسی و انت قلت بئنا
 اعدا و یس و امی المعین من اوفی
 ای علیه ابن مریم و کوفی خلق را مر
 و مر خدای یسریک جبر خدای آسمان و زمین

خدا را

چون این خطاب است بهجت بهجت رسید
و شرم و دلخیزد بکارش بگوید گفتند
الکجه راست باشند و لکن ادب بندگی و کاهند
گوید انکشت قلعه فقد علمته که این
سخن من گفته باشم تو بعلوم قدیم خویش دانسته
باشی که این کلمه از زبان من بیرون آید
جمع بی عجزه چنین باشی در صبح
بعد هر کس به راه رفتن رسید بنام لیلان باغ
آخر من که بزرگ و معروف ساختند و
همه بگردید و رفت رسید چندین کرم کرم
تو کرم آخر تو چندین کرم و از نو هر کس
نمیدانستی که این دو زمین است و کرم

میدانست

نمیدانستم و رفت رسید چندین کرم
و از نو رفت و نام هر روز تو را فراموشی قال
خداوند تو که آباستنا فیما حاک و خداوند
النور تسبیح و کبریا و ابرین جلا فرغان
آبشان گویند خداوند و نیکو کتابها و نورش
تو ایان آوریم ناز و مروارید و نیکو و صفت
و با و استیم فرمان رسید این عهد نفاق بود
و بر یا میگردند چون با خلاص گردید هر روز
خطبه کردیم اولیک جبهت اعما العم
در تمجید للفرقة آورده است بعد فرمان خود
چنانکه نامه احوال هر یکی بدو در منزل نامه
بر آن شود مذاکره شد و در میان ها و فراموشی

حیات بیله خطایق مدحوش کردند و بزرگند
 که این زفات بکدام دردت خواهند داد نام
 مؤمنان و نیکبختان بدست راست دهند
 و نامه کافر و مشرکان و منافقان بدست
 چپ دهند ایشان بدست راست فرستند
 تا بستانند ملائکه دست بر سینه ایشان بزنند
 پس بشکافد دست چپ از سینه و بدست
 میروند آوردند نام بران دست و صندل
 تا خواهند گریزند فرمان رسد بلائیکه میزان
 بیاورند میزان بیاورند یک ترازو بیاورند
 بقیامت تمام دنیا دوم از ظلمت باشند
 بعد از مشرق و مغرب میگردانند را فرمان رسد

و اما اینک که در میان مسلمانان و کافران و منافقان

بسیار چیز است اول و در میان

بزرگوار

بدست کبریا بدست کبریا و ترازو و در حیات
 بدست میگردانند بیاورند ملائکه در اندر دهند
 و کافر و مشرک و منافق را از حق اعمال بگریخت
 حکمت حکیم تعاضد کنند بر سجد طاعت هر کس
 مقدار چندان باشد از معصیت زیاده این
 او را بر آید دهند از آتش و سرخ و سحر
 ترازو و نقیبان بیاورند ایشان را ترازو و نقیبان
 مانند آن نقیبان فرستادند چنانچه عرض
 بشوین فلان فلان نیکبخت شد فلان
 فلان بد بخت شد دعوی با او بر نهادند
 پس در میان حیات و آخرت و صاف و شریف
 نور و نامه اعمال او بدست او دهند هر کس

بداند که این آیه را باید که نظر کار کند و این هم
 بجای آنکه احاطه باشد فراتر رسد ازین چیزی
 بلکه بشود او گوید تا یارب همه کس را هم فراتر
 رسد هیچ عجزی و ادبی هیچ عجزی نیک نگذرد
 گوید تا دم خداوند و خداوند رسد بای تر از خودی
 تا حقیقت است و رقیه کائنات مقرر در آنست
 بیرون آید در این مرتبه باشد که این بند
 یکبار در دنیا گفته است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
 فراتر شود این جمله بنیها در یک بار نهد
 و این رقیه در یک روزم او گوید خداوند
 این رقیه با این طواریها تا وقت خواب کند

مر

مرا معلوم شد که هر از اهل و دوزخ گشتم
 ملائکه این همه بدیها او را بر خود ننشاند
 در یک بار دوم که در آن این رقیه باشد
 اگر کسی بر زمین نشیند و بگوید و الله بخیر
 ملائکه نقاب بر او کشند ظلمات غلاف نیکبخت
 اهل عرش است و میروند و او را بر او
 از ادبی دهند از آنست و دفع در مساجد
 سطوت سید علیه السلام میخواند و وقت
 در وقت در عرش است بیت آورد و عاقبت
 و جاوده باشد بعلیه وقت معلوم که بیت است
 تا ابد بر او شود و میزبان جفا نکند چون
 و ترنم آنجا آخر شود که عبادی که در آنجا

در این روزم در این روزم

نیاید آنکه باشد مخیر است آنکه باشد در
اختیار الاخرة و مصالح طوریست و زمان رسد
در بین میان که حین تاد هر آنکه بفرزند است
بجمله مصطفی صلی الله علیه و سلم که بر او هر یک
نقشند از خرد و حق باشند بخیر و حیات علی بن
سینا و مانند دیگران میگویند چون مخیر
است آنکه زیاده شود مالک الملک و عالی
و خود را بر سر رفعت ید قدرت خود
خود بر میان که ما که او را در یکند غمت
اندازد معلوم است که قدرت جبهه در آید
و شما را که در رحم او میان و عالمیان که بگوید
در صحیح این مظهر است در میان کسی

بجای آنکه که فرمان رسد و امتیاز و التیج
آنکه از هر یک مردم متعیان شوند که این را
از کدام قبایل خواهد که طایفه دوم از زمان
که در آن رسد حاکم و قزاق که تالیف و خلافت
بجوشن که در این زمان نامیده شود است
خواهند داد سیوم آنکه آنکه که در این بیاید و زن
حلق جهانیان و لیان و آخر این بهیشت
بگویند که این زمان بلکه کدام را چه خواهد
و بر و این محل است و محل بلخراط
بخشند است در اختیار و در مصالح
مطوریست در بین میان آنکه و در هیچ
فریاد کنند چنانکه هر اهل عرصیات بنویسند

در شب اکلک بعضی نعمت خداوند است
ازین بعضی مراد نور و تکیه منتظر خواهم بود
انظار من از احدی که منت کجا اند است
کجا اند منت کجا که از من منکر بودند و تر
عصیان و بیهوشی میکردند ایشان را
بجز تسلیم کن فرمان رسد بملایکه درون
بیاید و روح زبیر هفت زمین است
و هفت روح اند و این یکدیگر ملائکه بودند
همینا که از طناب در خلق و روح
و احاطه با این در اینجا است و در دست
مالک و روح را بدین ملائکه و کفر و مان
سرها و بیرون ازین و اندر دهنها و ایشان

است

آن بیرون آید و الا الحیرت و این روح
از ختم خدا آفریده است هفت روح است
فروید که کلام که فرود تو است تحت تر است
یکی ختم دوم را لطیف سیوم را خطیب
چهارم را جبر و پنجم را سحر و ششم را
هفتم را قافیه و در هر یک از اینها کواکب
است از آنست سرودان مازان و کمر و پان
الک غلاب او ایستاد و زیاده است در
هفتاد هزار و ادبی است از آنست در هر ادبی
هفتاد هزار و کوه است از آنست در هر کوه
هفتاد هزار و در کما است از آنست و در هر
هفتاد هزار و در کما است از آنست در هر کما

هفتاد هزار کوشک است از آتش در هر کوشک
هفتاد هزار سرایت از آتش در هر سرایت
هفتاد هزار ابواب است از آتش در هر ابواب
هفتاد هزار حجره است از آتش در هر حجره
هفتاد هزار صندوق است از آتش در هر صندوق
هفتاد هزار نوع عذاب است از آتش در هر نوع
او در دنیا بکشد و در عالم بسوزد و در آخرت
بجهاد دیوانه است بر دیوانه صد ساله
و اوست در هر روز هفتاد هزار وادی
و هر وادی در هر وادی هفتاد هزار
کوه است از برف و از آله هر سالی در روز
نفس کرم و کرم بیرون میدهد

شش ماه

شش ماه جهان سر میشود برف و در روز
چهار آید و زمان سرد و کشتی بی ملکه ضام
نام است بگویند در آواز آن بل صد ساله
و اوست هزار سال آن بلند می باید رفت
چون آنکس بانشین باشد هزار سال آن بر او است
مزار سال آن فرو می باید آمد چنانکه آن
بالشیر فرو می آید و صورت پهلوان است
و عرف آن بل باریک تر از نو و پهن تر از تیغ
و فروید او عقیق و درخ آن مقدار است که بود
آفرینش عالم شکی از لب و درخ فروید
آن روز که اهل و درخ و درخ قرار
آورد و اهل بهشت در بهشت قرار گیرند

اوازى بويك كه فرشتگان كویند امروز
ان منك در قعر دوزخ رسید و بلاء دوزخ
فرشتگان خود را آتش دست کرده
باشند در صبا و اخبار ^{المنه} می آرد فرغانه
بفرشتگان كه خلايق را از مومن و كافر
این پاپ بدانند و از پاپ مومنان بگذراند
و ان منكم الا و اردوها كان على ربك
حقا مقصدا فرشتگان در ایند خوب
كه روم كوسندان بمانند خلايق سوي
بى بوانند فرغانه رسد نلادر دهند بفر
جبرئيل را مي برسيد امروز بسوي
اوكند و دنبال عبود خود را و بى كمالان

فرشتگان

و فرشتگان هم ربي علم المومنين عليهم اللعنه
و بتاخي كه مي برستند هم را بيش كافراني
و فرشتگان خود بلكه ايستاد شوند مومنان
ايستاد بمانند فرغانه رسد نماز خود تا بليد
فرشتگان بى روي عبود خود جبرائيل
اوكند و انتظار بخت عبود خود ايستاد ام
فرشتگان خود بلكه كليلد و بلكه كنند فرغانه
خود مومن و كافر نماز است بفرشتگان
كوييد و ولا شوييد و از پاپ بگذرند و بلكه
بلكه فرشتگان رسد يكاني فرشتگان و مومنان
مدايكات فرشتگان از انست خود موصوفه صلي
عليه وسلم بد و رنج و هيله و مومنان بر سر پاپ

از این سوره اول و آخر است و در آن آمده و کبریا است

اول محمد و امت او را بفرمان شود تا بگذرد
محمد شاکر **بسم الله الرحمن الرحيم**
بوزبان بولب و مرید و امت او در عقیقه
بعد از نماز در یک و ایستادن مؤمنان
بر اندازند عمل بگذرد بعضی چون بر
بعضی چون باد بعضی چون بر باد بعضی
بعضی چون بیاک بعضی در کان و کور کان
بعضی بترین بعضی بشکم و سینه بعضی
موجود و اعیان معین و شیاطین و کافران
و مشرکان همین که خستین قدم بران بگذرد
سرگوش در روز افقند ملائکه و یاران و اولاد
حدود و مخلوقه کثر الحی و صلواته تمیم سلسله

در

کریمه سقوت در اعان فاسلک و در
مصابیح مطهرت خازان روز
زیبانه و شادمان آهین کرم دست کرم
از فریب عامیان و کناهگان هر امت و ملت
و چون غریب می آید از بد بعضی سرگوش
در روز و رخ می اندازند بعضی زخم خورده و در
شک بعضی سوخته بعضی نیم سوخته بران
لب لب می افتد در حالت معامه
صفا و صیقل و سلم در کوشش و مرابطه با جوی
ایستاد و راه و مراد می کند در اخبار
آورده امت کرم و می عاشقان چون تمام
بودن نموده می بسوزند باز است بگذارد

باز بگذرد

کبریا

بدانکه سیکونند وقت کنند بعضی می افروزند
در روز و رنج می افتند بعضی بلب و دست گرفته
او ذرات شوند هفت مانده شوند بدو رخ
می افتند ملائکه که خازانان دو رخ اند و زنده
اینشان بهشت میکنند عامیان را در جهنم
اندازند چو دیار را در لطفی مضایق در
صا بیان در جهنم حوسیان را در سعوی
مشرکان را در سقر منافقان را در هاویه و کسک
آفران بدو رخ می افتند آن قدر که کافر
نشد که اندک آباد بدو رخ باشد و از عاصیان
کسی باشد صد سال بماند کسی باشد هفت
صد سال بماند کسی باشد پنجاه هزار سال

و در ادب

و در ادب آن روز هفت پنجاه هزار سال
باشد آخرین کسی که بیرون آید آخر روز
بیرون آید پنجاه هزار سال بدو رخ باشد
بعضی از عاصیان را آخر روز هفت است
محبوس باشند و در آخر شوند بعضی از ایشان
خدا در کتب خود و در حرمیک باشند و بعضی
تا نیم ملک هم سید باشند بعضی طغی و در کتاره
ایک محبوس باشند در سال آخر است
چون کافران در روز و رنج افتند در قهر و
باز در قهر و در قهر و در قهر و در قهر و
باز در قهر و در قهر و در قهر و در قهر و
باز در قهر و در قهر و در قهر و در قهر و

و استخوان و در خیان در کد از می آید
گوشت و پوست هم میریزد بغیر آن خدای
باز پوست و گوشت تازه میشود و می
طعم آن بخت بخورد هم بدینا هم
خوردن غیزها ایند و قولی بخت
بدن با بخت صفت هر یادی کرد
و باز تازه میشود و در خیان فریاد کنند
یا اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من
الجنة سر از ما میزید فرغان این را بخت
بخت بر شما حرامست اگر شما را مقامی شد
می باید مادر و درخ مقامی سر از فرغان
بخت مالک ایشان را در وادی زمین

فرود آید و این وادی را هم برادر عرف
و سر بارش که در سر ریخ آنجا آن بکند
استخوان هم در کد از یکا با و گوشت و پوست
سرد و باز کد از د و در سر جانت بخت
که مکان رنج هم در سر آید فریاد بر آید
ایه و آن با و در آن آفت اند و آن را نشان
بخت اندازد همین علی الدوام ایشان را
عذاب باشد کایه باقی کایه بر سر
در اخبار و آخر طود است حق تعالی در ایشان
تسکین و تسکین پیدا آورد و فریاد بر آید که
مالک بختی حیات اندیم در خقی است
و قوم نام در در و رخ او آنجا که کد از و در دنیا فرستد

از لجنه و شور و لطمه تمام دنیا خراب شود
 و اهل دنیا هلاک گردد از آن درخت
 ایشانرا بخوانند لایا کوفت منجم
 من و حقیر هما یونف منها المظون
 و چون بخورند از او و بخورند با آن
 و بناید کنند در دهان دریاها و دریا
 از آنها که از دریا آید تمام جهان
 و از بوی کنده او جهان خراب شود
 و از بوی عظیم است که هر کس بپاشد
 باشد از آن دریا در خلیف ایشان برود
 نسیم آنست که تا کوی بر شود و بعضی
 آنجا گرم و سوزان و بخورند و در دهان

درسم

در سم باشد بکلافه فرود افتد و آن
 استغنیوا بغنائها کما کلف المخل من
 الوجوه در عین المشریت نداشت بعضی
 زیاده است فقا یروان او مرده و قلاجه
 آتش کرده بدو رخ او بخت با شمشیر
 بعضی را در دهان کشید و هم در آن
 او بخت بخت عرواست بستانها جاک کرده
 قلاجه آتشین در او مرده در آتش او بخت
 باشند بعضی را ماران و کزدهان فرود
 گرفته می خایند در دهان و ماران و کزدهان
 از آن توین عذاب کنی را با شمشیر که
 از طالب و از خواهل بود و نفعی نیست

در راه او کنند چنانکه از کرمی که مغز سر در کند
باشد در اجساد و اگر در سوراخ دست و پا
ایشان روز غیبت بعضی حیا باشد بعضی
زیر بغض سوزان چون آفتاب و درخت
فانند کوه احد بود و باغها ایشان چون
کوه سبز و باغها ایشان او زبان شد
ناد و هر تنگ اهل در و مرغ باغها میکنند
و آب بالین و از دوش تا به سر باشند و آب
او زبان تا ناف و مطهر ابو صف جلد دیگر
و یک در و آب که در میان رقب مطهر است
ایشان ساقی سه شیار روز را بپاشند
هر که غریب و در در و مرغ هفتاد هزار سال

کوه آتشین بول کوه سوار کنند هفتاد هزار سال
روند باز فرود آید هفتاد هزار سال دیگر
فرود آید هزار هجرت فرود آید و سوار کنند
و در غنای کرم و سوزان بر سر و در غنای ایشان
بریزند بحر درختان گوشت و در غنای
بلندند استخوان سبید بید آید و در غنای
در کرم ریزند هر چه شکم است بکند و
از راه قدم بیرون افتد بان هجرت کنند
که بود همه در کریان باشند و در غنای
بر آید کیه ایشان جویمه آب شود و تلخ و در و مرغ
روان کردن و آب آبها کرم و سوزان
باشد هزار هجرت غنای ایشان و در غنای ایشان

از کرم و کرم هر باد بکند زد بپشتند باز چنان
که بود باز بکند زد عجب الدوام همیست حالت
خاز ناند و زنج گویند می خاکساران
بر شما بیجا بر می نیامد بود که ازین حال
علم دهد سألهم خیر ثم قال انهم یا تیکم
نیکم قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا
بیجا بر آن آمد بودند و بیم کرد ما استوار
نماستیم ایشان را دروغ گو گفتند یکدیگر
خازیان دروغ گویند بسا دماء همان و فدا
شما کردیم است ازین حال خلاص شد
باز فریاد کنند که نیکم ای پویر و کار ما
تا اسلاف ما و ازو چند عذاب کنند تا

باز

تا ایشان ایشان میاورند و ما را در دین کفر
طلب کردند و در خاطر هلاکت سازند
فرمان شد ای کفر ضعیف بر هر یک بدو چند
یکی هزار عذاب خواهد بود باز فریاد کنند
ای مالک ای قیظ علینا و یک بگو تا خدا
ما را ببرد و آه انکم فریاد شد بعد ازین
هر یک بیست هزار ایم همیست با شنید باز مالک
و از حق آمد و هزار سال بنالند گویند
عذاب و ناله علینا شقوتنا و کنا
و ما صلاتی شقاوت ما بر ما غلبه کرد و ما را
عذاب و ناله ازین عذاب بیرون آر و یوا
فرست اله و قی طرفه العین بی فریاد تو کنیم

ازین یکی بید بود و از باب کن فرمان رسد
تقوا و مایند بدو سرج و محنت مگویند بگویند
و در دوزخ وادی است جهنم نام جبار
درمان وادی اندازد فرمان رسد بدو سرج
خلایق مثلث بودند و دوزخ گویند
صلوات من مزیند هنوز چیزی زیادت
حال کافر لرزین باشد از صد هزار کفر
آنچه در تفسیر است اگر گفته شود که در تفسیر
موجود درین مختصر از صیاح و صیحین و تفسیر
و اخبار الخیر او را شد و در حفظ الله
هیچ آرد چون عاصیان است و نام کافر
ملت را بد و طمع اندازد ملک بود و طمع

کوبی

بجای کبریا و آتش که در دوزخ فرمان رسد
مگویند الله آتش از آتش از آتش از آتش
و در دوزخ وادی است جهنم نام جبار
درمان وادی اندازد فرمان رسد بدو سرج
خلایق مثلث بودند و دوزخ گویند
صلوات من مزیند هنوز چیزی زیادت
حال کافر لرزین باشد از صد هزار کفر
آنچه در تفسیر است اگر گفته شود که در تفسیر
موجود درین مختصر از صیاح و صیحین و تفسیر
و اخبار الخیر او را شد و در حفظ الله
هیچ آرد چون عاصیان است و نام کافر
ملت را بد و طمع اندازد ملک بود و طمع

و تفسیر است

عذاب است و حال آنکه تو ایاد قهر مقام
و هنک مر اجده و هر ما باشد که کرد کوی
کلمه در آیم طاعت عذاب از ندامت
باز عصب شود بآلک نرند و باید هر
ماوان و کز عذاب هر سر جا بوزند باز بآلک
و جلد آوند ایشان و کلمه الله فریاد شود
و آتش کمر ایشان در لیل و هر کس با در کمر
و عربی از اهلک و غصابت خیزد و شود
ما در آن و بیده ایشان و فرزند طاعت
ما در هر یک از آن آفتاب در حجاب
و بصدای او بود و کز و در دو فرخ بید
فریاد کنند و اسراف و اخترف طفلان

مدر

بوسه و در خود را بکشد و عذاب است ایشان
فریاد می کنند آن زمان در آتش و باید کنند
مکان بوزند و بگویند و باید و اما در اخترف
عذاب بود و کز خود را در آتش افکند و است
و ای که در آید و آتش بیدان ایشان سیال
بکشد و ایشان فریاد کنند و گویند خداوند
کرم و بید ایشان و ما در آن مالا ب و فرخ اندازی
ما در آن و فرخ انداز ایشان گویند و شود
کرم و در آن کرم و بید ایشان و ما در آن
کرم و بید ایشان و ما در آن کرم و بید
طاعت جدا بید ایشان و ما در آن و هر کس با در
فریاد کنند از آن و از آن ایشان فریاد

و در چاه و در افتد ملائکه مرشد و کبری
هم در کبریا شوند و خداوند زمین و آسمان
جمله را در کبریا کند و فغان بر آورند گویند
خداوند که برین کناه کاران هر یک
یکجا برین طاعت رحیم کن در عین وحدت
و لا اله الا انت و لا اله الا انت
و در آن بیاید خلائق هر دو چشم در و در
که مگر فتح یاق بید آمد او جلد سینه آب
از زیر عرش بیرون آرند و بلبان طفلان
دهد و گویند که این آب است آتش افروز
آتش خوف که بر لب بگرد و در طفلان
جوف شهاب در نبال آتش کند تا تمام
کشد

که از شد و خلائق جمله بخیر نمایند که این چه
آب است بجز آب گویند که این کناه کاران است
این کبریا مصیبت و در کات است این آیه
که مردمان بدین از خوف کناه که میمانند
فرزندان خوان و کودکان طفلان که هر یک
حرف بگفته مر و آید و در نظر ایشان
میکنند ناکاه از کتب کاه شد و میان
بر سر وقت ایشان بر و آورده و هر یک
بخندد که رفتار کشته آتش و آتش افروز
سپاه و مادران و پدران کباب و لها
طرب کرد ایشان مسوخته و آرای
جگر و در بر آورده و جوی آب از خسته و طرب

کرده ای ملک خانه تو خراب که خراب
خراب کرده است که کرب غمناک خدای
در شمع میگردند و در عرش میگردند
تا امر و در دست کیوان و مانند کاف کرد
و در اخبار آخر در فصل قصه فاسقان
آورده است چون فاسقان و فاجران
و کلاهکاران و بلبلان و زانیان
و خمرخواران از بل صراط بد و فحش
افتد اصحابی که اینان در دنیا بختها
مغرور بودند باشند ایشانرا یک غوطه
در دریا فروخته و در کبریا بختها را بخت
تا شایسته باشند و بعضی را تا ساق و بعضی

تا رطل مودت است محمد علی احمد علیه السلام
که تمام صفت باشند ازین راه باشند و علمیان
است که بختها را تا بختها را تا بختها
بختها را تا بختها را تا بختها
اما مواضع جود و رزق که در یکبار بختها
و در بخت خدای و قصد بقدرت بختها
صلى الله عليه وسلم در فتنه باشند آنرا
که در قدرت مومنان است موضع بختها
و بعضی که افکاران مراعت برینها
محکوم باشند و مومنان که کور شدند این
در کنار آدم استاده باشند روی برین
بکند از آبی جبری که بوی و هیچ فزونی

بیایند و جمیع امتها و آدم و ابلیس را یک و در بر
 محمد ص و مسلم بیایند و گویند یا محمد ص
 و کار ما ص را در غایت و آنچه کرم بر تو دارد
 بر کسی ندارد سخاوت امتان ما کما اقم قیوم
 روزنه غیب بواهی یوم القیوم محمد ص
 قبول کنند از حق تعالی اجازت خواجه گویند
 خداوند ایضا هم که در حضرت تو کسایه کم
 و قصه حال در اندکان امت موفد شرف
 سلیم از سید الطهرت طو دست فرمان رسد
 ای محمد ما دنیا و آخرت بحیث تو آفریدی
 و بجهت خود بدوستی و الهام کردی که
 مطلوب تو می بودی از ملک و ملک نشان

این
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 آمده
 است

و کرم خود تو می بودی از زمین و آسمان
 امر بنویس که تو می بودی از غایت
 و کرمی و لوح و قلم بحیث در دوزخ نام
 بنویس که تو می بودی از جلد و سر ایشان
 بنویس که تو می بودی در دوزخ بدوستی تو
 آفرید ام عالم و آدم بحیث تو در وجود
 آوردی امروز و روز یافت مراد است
 وقت با دانش تو بجوای از هر چه خواهی
 جنان خواه که دوستی از دوستی خود
 تا مرجه خواهی بنود هم در اخبار آخرت رسید
 الهام مستطو دست و درین باره و سید
 الطاهر که خوف سید علی است لام و از دست

دست از آسیدن شفاعت بیرون نتواند
کرد قال الله تعالی من دعا الذی یشفع عنده
لم یأذیه استسئل علیه السلام بعد ازین
در وعش یک خلیفه را بجهت کند و در یکی
در بجهت ماند و فرات رسید محمد سر برآورد
علیه السلام سر برآورد خدای واحد و ثنا گوید
بدانج مراد امام شود پس گوید خدای
امی کما هکوانند و جمعی دیگر دارند و جمعی
و سامانند از کمره و کفایت بشمارند اگر چه
بندگانی بودند اما بندگانی تواند آموختن
بیاوردی شرافت آید و اگر عقوبت کس
شرا کنند این تعلیم فادتهم عبادک

دار

و ان تقول لهم فاذک انت العزیز الحکیم
حق تعالی میان فساد خلق کرد و در دین
و بر سر یک محسوس ماند اند حدیثی پیدا
الذی فرات رسید از مقدار شفاعت محمد
بجهت کند و در یکی در بجهت ماند گوید امی
یا رب اعظمی باز فرات آمد محمد سر برآورد
محمد علیه السلام سر برآورد خدای واحد و ثنا
گوید باز هم بران جمله حدیث دیگر پیدا
ازان جمیع از مقدار بیرون آورد باز حدیث
حدیث محمد گوید امی امی و در یکی
در بجهت ماند فرات رسید محمد سر برآورد
بانه حق تعالی حدیث پیدا اند فرات شود آن مقدار

تکلیف امری بود چنانچه طایفه از کائنات که از ایشان
که در قرابت در باب ایشان ذکر خواهد شد
بجمله بعضی مؤمنان متقی که از یک صراط
کسب نموده اند و در کثرت دین اینان به بعضی
خود را در درج ببینند و بر او بر او خلدند
ایشان در دنیا با ما و در آخرت با خداوند
کنار او اند و حج کرده اند خداوند ایشان را
بیاوردن فرغانه رسد ایم مؤمنان که اینک
تمامی شناسید بیرون آری ایشان را
طایفه را بیرون آرند درین میان بعضی
دو مرتبه از مشربان را شناسید که
ای فلان ملایم شناسی من از آن کس

که

که ثواب و صواب کردن داده ام مؤمنان ایشان را
شناسید که باری تعالی ایشان را در بهشت
جنت خود بفرستد شود ایم مؤمنان شناسید
که قبول کردیم در یک حرکت و در دنیا و آخرت
و با او است بیرون آری در بهشت و آخرت
سعد و ست با او ملائکه را فرستادند و اینها
شناسید که در دنیا مؤمنان شناسید که در دنیا
بشناسید ایشان را طایفه از کائنات که از ایشان
بیرون آورده ام شما را شناسید غنی کنند
و شناسید شما هم طایفه را بیرون آورده ام
و شناسید و اسرافیل و کرب و بیان و حادان
عزیز هم شناسید کنند فرغانه رسد

هر که مقتدا صمد باشد و راه انبیا منزلت بیرون
 از یک بیرون آید در مصایح و مشایخ مطهر است
 تا کثرت جماعه محمد صلی الله علیه و سلم
 سجد کند و دیگری در سجده ماند فرمودند
 محمد صریح است که امروز ترا خشنود خواهی کرد
 محمد صریح است و خداوند احد و مشایخ را
 هر که بگوید یا الله یا الله یا الله یا الله
 گفته است بیرون آید بیرون آید در
 مصایح مطهر است ملائکه در و نوح گویند
 خداوند در و نوح کسی از اضا که در دل
 او فروخته خیر باشد غافل است فرمان
 ای حاضران تا شفاعت انبیا و اولیا

و یا الله یا الله یا الله یا الله

بیرونشان طایفه طایفه کناه کاران را از و نوح
 بیرون آید و در جمیع کثرت کسی غافل است که
 شفاعت باقی کند جزیره که خدا می هم ام و الف
 همه در و نوح خود را شایع حال ایشان آدم
 و آن کسانیک از شفاعت گویند که خداوند
 بیرون آدم است حق تعالی بد قدرت
 قدیم خود در اندازد و کسانیک از ایشان
 شایع وجود میماند باشند و هم عمری آن
 کسانیک بیرون آدم ایشان سوخته و سیه
 که است چون ملکوت بیرون آید جوهری از
 زمین هر یک بیرون آدم آنرا نوح و نوح
 خوانند ایشان را در این غوطه و خداوند

ایشان جوک خوف کیمیا بهر و تان بهر فرزند
ایشان اعتقاد الله نام نهادند و در تمهید العرفه
مطهر است و آرد بار و فتح و نوم حجت تعالی
بد و در حق خود را اندازد و طایفه در کماله
که جانها در درکات مانده باشند چنانچه
مرغ میان خاک و آینه نخست کند بچینید هفت
تبع کند بیرون آرد در غم الحیره بشوید
ایشان را جبهه یاف گویند در بهشت اهل
بهشت ایشان را اعتقاد خوانند و این طایفه
را جبهه یاف گویند با آن فرات سید ملک
نخستین کسی از گویند کانت کلمه طاهره
باشد گویند خداوند و احوال و عرفان ایشان

شوه

شوه بیرون آید بیرون آید بار و فرات
شوه بد و فرخ و جیب ایشان است بحسب سبب
گویند خطا و خطا اینها و فرموده اند هر کس
از فرخ بیرون شود و اعتقاد آرد بار و فرخ
نخواهد و شداد و عیان شود راست گفته اند
ایشان را میان بهشتیان گویند در جبهه
شوه و است با آن خوانند و نخستین کسی
از گویند کلمه شهادت بد و فرخ مانده باشند
گویند خداوند و خداوند و فرخ و کانت کلمه
که با حق کس ندان مانده اند و هر یک را اعتقاد
هر اید و در فرخ قصاص شکر و فرات شود
ستولان را برسد اگر عموافند بیرون آید

واما امروزه حریفی را بغیر ما هم ندانیم
 که مظلوم گاه بخدا میماند و حق را در کاف
 باب دیگر قضاوت کنند و بد فرج نکنند
 و من یقیناً مؤمنان متعیناً حق را
 حق میخاند و میخاند ملائکه بد و نیک و قوت
 و حاضر آید و در این باب فاطمه و علی
 در دست گرفته خوف انحراف و او و ذات
 و جاهل و خوف الله او دست دیگر در ظلم
 گاه حاضر آید و فریاد کنند خلا و نداد و بگویم
 سید علیه السلام را خبر شود سید علیه السلام
 بود بر سر فاطمه حاضر شود گویند ای فاطمه
 کشنده حسین و امیر نجف فاطمه گوید ای پدر

بگویند تو امت تو این فریاد غریب مرا شنید
 تا حق بر آید و سرافقت کرده اند و جدا
 بر سر فریاد و سرافقت کرده اند و جدا
 این جنگ و کشتن و بیهوشی را که امروزه
 خود بیستالم و با یکدیگر میداد و فاطمه و علی
 هر سال روزی بد و بعد از عمر و علی
 و بعد از علی و بعد از علی و بعد از علی
 فرزند تو ای پدر و سرافقت کرده اند و جدا
 قضاوت کرده اند و کوشش و هوس ایشان
 در این کواختره هنوز و بعد مطلوب را
 هم در این معالمتها میداد و سر خدای
 در هوا و آواز سر و چنگ و در این

و رات مانی کی گویند خداوند من شنیدم
که ای که عارفان و مریخ بیرون آری آفتاب
رومخ و انوار هم باشند من در حرام جوی
فرمان رسد آری جمیع است اولاد
بخت نیاید بویل در میان لغو است و درست
آخرین کسی که از مریخ بیرون آید
نام او نهاد باشد او از مریخ فریاد کند
گویند خداوند ایها و اولاد و اولیا و انبیا
هر کسی که ایضا شفاعت کرد مرا که
تکلیف مرا توان کن مویید مانند ام و مان
مرا در یاد توام اما کنایه که تو کرده بدین
تجلیل بیرون آری او بنالد و بگوید

تجلیل بیرون آری

گویند بیرون آری ای رومی فریاد کن
گویند و بیست مریخی است کن جندین
جیوری دیگر خواهم فرمان رسد که همچو من
جیوری دیگر خواهم او عهد کند که حقو هم
از وی او بگردانند و معیت بیست کنند
سوی و مریخ عیبت که نظر او بیرون برین
افتد بنالد گویند خداوند بولب و مریخ
فرار و فرمان رسد تو عهد کرده بودی
جیوری دیگر خواهم فرمان رسد او را بولب
رومخ بودند همه آنها یک در حالی او در حق
باشند همین که نظر او بر سیاه لزد در حق
بنالد گویند خداوند در سایه لزد در حق جان

وفايت شود بر و جاي تو خالست از هم
و نيا به باد پست فرستيد بخت من بود
و جاي غايد كوي كوي ميده چند
و در وقت بايد از خود دانست حق و حيز
تا خواست بكي به ياد است كوي باخ
مرايد تمام كوي بيافت و كم مرشد
در جهنت اديم در جهنت بختيان در جهنت
سطورست جوف اهل جهنت سلامت
از يك صراط بلد بريد كويد المجد
الذي از جهنت غناي جهنت است
ملند در يك فرات بريد هر كوي
بر خيزد بيشتر اين كوي خيزد با و سوم اين

موم
كوي

كويد خلا و نيا بند با و خالف چه حق
و نيا به باد پست فرستيد بخت من بود
و جاي غايد كوي كوي ميده چند
و در وقت بايد از خود دانست حق و حيز
تا خواست بكي به ياد است كوي باخ
مرايد تمام كوي بيافت و كم مرشد
در جهنت اديم در جهنت بختيان در جهنت
سطورست جوف اهل جهنت سلامت
از يك صراط بلد بريد كويد المجد
الذي از جهنت غناي جهنت است
ملند در يك فرات بريد هر كوي
بر خيزد بيشتر اين كوي خيزد با و سوم اين

عنونك

و بعد بر چشمه وضو افت رویه لبها و بی
است الحاکم زید عرش می آیند از
جنت و وضو خوانند بر سر آن آیند
فرمان شود غسل کنند هر غسل کنند
چون از آنجا بیرون آیند و آنجا ایشان
چون ماه سرب چهارم باشند و هر دو
ایشان چون نقره خام و صاف چون
سینه رخام باشند چنانکه هیچ چیز
حالی نشود و هر چه پدید آید ایشان
باشد از طرف سینه مجرای و غدد
حسن آفتاب شوند که حوران شکست
برند و فرات شود تا ملائکه در آیند و بوی

و در آنجا

است

الاست فجهاء ایشان و روان کردن
جواب بهشت باشند ملائکه در آیند صد
فرمان است محمد صلی الله علیه و سلم باشند و غسل
فرمان است جمیع پیغمبران دیگر پیغمبران
آیند و کنند علم سید بر ایشان و خود
صلی الله علیه و سلم با ائمت خود زیور علم
باشند عقب از علمها و دیگر هر یک پیغمبران
با ائمت خود زیور علم باشند علم خود
از علمها و دیگر یکی بد باشند باشند
چون بزرگوار و اسرافیل و میکائیل و اصفیاء
عزاد فرشته بودند هر یک طبق از نور
و طبق از عطر از حضرت ملک ملک عالم

شمار

و تخذل با استقبال مؤمنان آیند
و متوان باهل بهشت استقبال مؤمنان
کنند و موقوفه از تختها اجاء از حلیاء
همه چیز و ویا و نایب از جند است
و معصوم و صد هزار هزار تاجها مرصع
و مطلق و صد هزار کمرها نور و صد هزار
هودج زرین مرصع و مطلق برابر خواهد
بود صلی الله علیه و سلم و مؤمنان را
مصابحه کنند و همه را حلیاء آویزان
بپوشانند و تاجها بر سر بختند و کمرها
باز بپوشانند بپند و هر یکی را بر جای
سوار کنند و زنان مؤمنان در هر چهار
بختند

بپوشند و تختی از نور بر پا کنند و هر
نام تختی است از آینه با انواع و میرها
که وصف آن شرح خواهد بود و بطول غیر از آن
بود صلی الله علیه و سلم بر آن تخت بنشیند
و هر یک که بود و شایسته و تاجها از نور
بختند خدای تعالی کند بوسه و بختند
بپوشی از نور مرصع و مطلق و غیرین انواع
و هر که وصف آن کسی رسانند که کف از
و اسرار اعیان و اسرار اعیان بر سر محمد و صلی
صلی الله علیه و سلم بپوشد بدین ترتیب
و تخت بر آید تخت محمد بنی اعیان
و غیره بخت مؤمنان فرخ فرخ میروند

و میگوید که در یک روز از آن طبعی که در
 و عطر بر سر موستان نشا میکنند و به پیش
 در رکاب محمد صلی الله علیه و سلم باه نزل
 هزار بار باقی با زمین و کلام نرسیده است
 و کمال در رکاب محمد صلی الله علیه و سلم
 میروند در قریه المعمره و سر که است که در
 محمد صلی الله علیه و سلم قاسم و طاهر و
 و ابراهیم بیست و او سیان بهشت و او
 جلاله میکنند و بوی و عطر محمد صلی
 علیه و سلم میروند و دستا در هزار علم
 مسجد و لعل و سبز و سیاه و سیاه
 علیه و سلم افراسیاب غنی که هزار و سیصد
 و از پیش

خون

خون صواب و استان هر طرفی سرور
 میگویند و به نیکان کونا کون در هر
 جوهر و منان با انواع توهم میروند و به
 است این که در میروند و مویان خوش با جان
 و سبب و سبب الذی انقوا و به هم الله
 و سبب میخوانند و به هم خوش میروند
 آدم جمیع انبیا انواران زیر او و محمد صلی
 علیه و سلم می آیند آدم و مرث و زوین
 همیت کولای یوم و القیامه غلظت
 لعل می افتد که در محمد صلی الله علیه و سلم
 با اهل بهشت میروند حوراف و غلمان
 جویان بهشت و ما شاد بر آید که و بیان برام

عزیز بنظر استند و توی ائلا لیل
حاقین من حول القریش استجوت
بجنازتهم در جی از بجهانت طلب
خواری میگویند و کنکرها را علمای خود
بریا کنند با دار و کبر و داری که در و هم
کنجد و هم نیازی بیاف آن نواز کرد
محمد صلی الله علیه و سلم یا مؤمنان
بودن است آید میز کیم که از امت محمد
شمار و نیز با کفر قدر را بر و کبر و هزار بار
در صفت بید که سلیمان را بود صلوات
در دنیا بود و هیئت آن مقدر داری
اوست در حرکت باشد و خوف نظر مؤمنان

بود در هیئت افتد همه گویند الحمد لله
حمد قنا و عذرا و او سرینا المارفت
من الجنة حيث نشاء و اقم آخر القای
جوف بود در هیئت رسد حق تعالی چه کام
و چه زبان نالند جبهه همه خلافت میوند
گویند اطلوها سلاطین امینین
رسد ای محمد تو امت خود را از دری
که و استوار بخت در آمد محمد صلی الله
علیه و سلم با امت خود در و در آید کلام
بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند قدم
در حرکت نمود مؤمنان جمله در عقب او
آید و محمد خدا را گویند الحمد لله الذي

احسن الامر المقام في ميت فقلو خاتمان
بهشت بيشت اميد وكونيد سلاقر عليكم
طهر فادخلوها خالدين ملكوت
بادشاه صلا و الماء بحرمش مي و اقل
او اين بيك سكين خلد كنانه ها و بركت
و ايد و ايد رحمت غفار است در و در
ان جميع كرايه و برا بوي و در بركت در اري
بحرمت النبي و اله و يرحم الله من قال
امين اه بس محمد صلى الله عليه وسلم باجمع
مؤمنان بولب حوض كوثر و در
بينك كنانه ها و اواز دريت باشد و حرف
اقياب رؤيت و رخسان و كل اواز مثل

بود و طول و عرض او يك كان ما عدا آب
صديق ترا و شير و ميريت تو از شول بود و
الكلية و زخمات باشد و در كنانه ها و
بعد و بعد و استخاف كنانه ها و بولوريت باشد
محمد صلى الله عليه وسلم بركت مبارك خلد
آب بكنند بركت ان در اول حوض انفر
انوار و با جرات و اوجك بركت و بركت
محمد بركت و كويند الحمد لله الذي هدانا
لهذا و ما كنا لنالوا هذا بغير كوله ان هذا الله
و اوجك جميع و في كنه اشرك بس و ما كنه
بيك سويل هر يك و است در جليل مقام
و حاد و مصر و جليل يك و و ليت از ملك

همین محفوظه کرامات حکایت نمایند
که امروز ملازم ما اند در محبت مصاحب
باشند این مت ابدی شایسته ملائکه پیش میروند
و ضربیک را سوی خانه و عظیم اوردن کند
و بیک روایت جبهه سر باشد
باشند حاکم معروف در دنیا و آخرت
مطلوبه است محبت بمرتبه ایست و در دیگر
که بواسطه صفت افرید شده اند و هر صفت
که در عرش اند در ایشان عرش است
چنانکه در دنیا انعام است و این معجز
و کرامات و در دنیا و آخرت است و در
آخر است بتولایت ابدی است

و از خلقت گویند از فقر و غلام است در عوام
مرطبان نزول کنند بمرتبه دوم و از مقام
گویند از فقر سرخ است انجمن و شاکر کفر
نزول کنند بمرتبه سوم و از السلام گویند
از با اوقات سرخ است فقر و صابون است
انجمن شاکر شوند بمرتبه چهارم چنانکه
گویند از فقر سرخ است خادمان بعضی عبید
و اما مؤمنان که ایشان را آن و در مرتبه
مساوی است عرش و دوستان خدایند
حیایان و عادلان و خائریان و مراهبان
و اما آن مسجد انجمن و اول فرمایند بمرتبه پنجم
و از فقر گویند از فقر و درین است عالم غل

و حاکم نظام انجا فرود آید به دست ششم
 حاکمات البیج است و آن از مرد لعل
 ششیلان حکمی چرخ میطبعون و میگویند
 و حقیق و مؤلفات انجا باشند و حقیق
 الجنات المناوی خوانند شعله حقیقی
 و متقیان و کافران و عافیان در دره لعل
 بهشت هشتصد و نود و سی نام است و آن بوی
 عطر با عسل انجا باشند و میان عرفه که در
 طریق بوناید و آن عرفه و نور ضایع
 و از محمود خوانند بخاطر عطر و عسل است
 انجا از اول فرید هر یک تمام و درجات
 و از ان طاعت خود بسیارند و هر چه در

معاینه کند که ملائکین ذات و لا اوت حقیق
 و لا حصر و القاب البشر بر چشم بیند
 آن وقت درک و نه گوش هم شنود
 آن شید باشند و نه در خاطر هم صاحب
 منک آن کواکب باشند در انجه هر سقوت
 کیه که یک که در حقیق مقام او را در دنیا باشند
 کافری بودند باشند بر کوهی و هند هم
 دنیا را بار که بنار او یک بخش از نر باشد
 و یک از نقره و کلان او شک از نر بود که
 او در درجات و عسل او با قوت باشند
 و در آن انجه و غفران باشند و در آن انجه
 خشتاد هزار انوات بلند بود که سقوت

این صحرای کوه شکر افشان

با نقد ساله راه و دروغ و غش و خجسته
و دروغ و غش و خجسته و غش و خجسته
که سرود و سراج ایشان روح و ارواحی
و دروغ و غش و خجسته و غش و خجسته
هفتاد هزار باغ بود و در آن خانه هفتاد
هزار شاخستان بود که تنه هر درختی
از سر و شاخه از مرجان لعل و کیمیا
از نمرود سبز باشد و در هر درختی از نمرود
بیشتر از سبب رونده صد سال از سایه
تواند گذشت و در هر درختی هفتاد هزار
کوناکوت باشد هر یک که یکی از آن به کیمیا
بخانه آن در زبان و کیمیا سیرت آید بخانه

و هر یک که از آن بخورند هفتاد هزار
کوناکوت دهد از آن کرامت و نرگس
از آن کرامت هر یک هفتاد هزار کوناکوت
و هر یک که سیرت کیمیا سیرت کند و بخواند
همان قدر که آن بود باشد در حال فقر تاز
در هر یک که سیرت آید و تا آنکه بخواند
این بود در دست باز درست کرد و هر یک
که بخورند هفتاد هزار کوناکوت و سیرت شود
و غایت یکی بخورند باشد و نرگس از نرگس
از با قوت سرخ و نرگس و سیرت باشد و کیمیا
او نرگس از نرگس و در آن خانه از درخت
طوبی و سلمه و کاف ساخ بود که هر یک

این خانه نویاستد و کعبه ن شود او را آن قدر
که خواجه دل او طلبد حلاله رنجی و هلاکت
استرق و در غزلت و محض و جزالت و حرور
کوت و زیبا بر و کس و محله کو تا کوفت باشد
که هر ساعت هر روز نوع کتب و کتب را کنند و آن
حله و هر زمان کو تا کوفت دهند و تاجا
و کمال که هر روزی مراد بر یک جوت
روشن و تابان باشد بد و دهند او را
تا بی دیگر بر دهند و او را هر خادم دهند
و جمل هر از غزلت و بیت مراد کورگان
طبل جوت در مکتوب بیت او با زنی
و مکتوب علیهم و لذات مخلد قوت

قادر بکند
بالا
مهر آفرین
اذا

الارایه هم حسیب هم توفیق شوق و حسیب
رو حور و حشد که مغز استخوان ایشان از بیرون
ساق نماید و اگر یک انگشت خود بر نیاید
ظاهر کنند هر عالم عاشق و در بر او و دانه
کرد و او را هر نوع جمیع جنات دهند که افتاد
ساک است و یک طایفه او باشد در تمییز معرفت
مستطوره است که برای او یک قهرمان را که
مراد بر یک طایفه حور و شیل و کتب که طول
او را نمایند تمام نامها با باشند و هر زمان
او را از هر یک که از قبیل طایفه که از بیرون
خوش آن عالم تازه شود و مراد از آن کرد
بیر کند و آن قهرمان را در بر باشد از هر یک

که پیش هر دری هفتاد هزار درجی است
 میان آن درجی مسافت آن هفتاد است
 که میان مغرب و مشرق و در هر درجی هفتاد
 هفتاد هزار درجی است در هر غزازی
 هفتاد واری است در هر وادی هفتاد
 هزار درجی است سلطان است و در هر
 هفتاد هزار باغ است در هر باغی هفتاد
 هزار خلعتی هفتاد هزار کلبه است
 در هر کلبه هفتاد هزار درخت است
 در هر درخت هفتاد هزار گلشن است
 در هر گلشنی هفتاد هزار گلزار است
 در هر گلزاری هفتاد هزار غنچه است

هفتاد
 هزار
 درجی

در هر غنچه هفتاد هزار لاله زاری
 هفتاد هزار کوئیک است در هر کوئیکی
 هفتاد هزار سیل است در هر سیلی
 هفتاد هزار سرایت است در هر سرایلی
 هفتاد هزار جوی است و در لب جوی
 هفتاد هزار غرقه است در هر غرقه
 هفتاد هزار نظری است در هر نظری
 هفتاد هزار درخت است در هر درختی
 از سر درخت است و کرد هرختی
 خروان و غنای و ساقیان است و این
 که ماه و امسال و باطل و حال ایشان نیز
 و لب هر یکی سر و روی و عیال و قریب

اذا نجا كذا ان نفعه اذا ما كوش لعل دينا
ايد هم ينجون كروند و درين غرض او نفع
هم بخشندي و بياحيث و تصور وقت بدي
بمنا بد باشد كه بويست آن دل و انور
سرويه حاصل ايد و او در باغات
و خاها و مقامها هر طري كه دل با و دهد و خاطر
او رغبت باشد بگرد و نغمه كبرد و درين
باغات در كناره جويها و سياه و درختان
هندا و هر از تخت و درين براي او
نصب كند باشد و دران عذابي آخر
و دريا افكند و باليقه اطلال داشته
و حشا در هزار خادم قد حشا بلورين

و كاشان درين و بويست اسيرت و نكند
درين بدست گرفته است كه در هر يك سر
و شراب و شربت و هزار نوع كوته ميده
و نكت جون و حوريات و غلات و ساقا
هرش منظر كند يك يك از ان نكته ها و است
با انواع ارب و درخت با طبعها و عطر و نكته
و اما موقعا و جاها و هر چه است منظرها
و غنيات كند هر خفي رقيق و حامي
بگرفته و در نيكاف طبعا و در صورت
كند مرصدا است از تابو هر خفي او را
دوش ايد استراحت و نمايند اين است
كردن و وقت الا نكته ها و در حكام

محرومت که او را خوش است ایند از خوردن و شراب
 به حال بود و نرسد کرد او در آید و او بکار خود
 مشغول گردد و هر چه در غایت جود او شود
 از او در باب و بیرون و صورت و فقه تمام را روان
 و کوه و تمام بود که آن و هم به هم بخورد و بخورد
 آفتاب و خورشید و هر چه در جود است از او
 و در هر تب لذت آید تمام و هر که خوشد
 و هر چه از آن بخورد و هر که بیشتر و غایت
 از او و تاب باشد و از هر طبع و آواید
 که چیزی بخورد و بیا بنامد و شود که در
 باشد و باقی قدر دیگر در باب طاق و آواید
 در این کرد و در حالت قدر شود که بود و آواید
 از او است

که چیزی از او جود طعام و هر که خورد
 که آن که کوی بود از او سر او فرود آید
 و بیست و او را بخند باشد از آنست از آن
 و هر که خورد و غایت از او و هر که کوی
 از او که و در هر که در باب و هر که کوی
 و بخورد از آنست از او و هر که کوی
 از او باشد از او که هر که از او کوی
 از او بود و او را جوی و غایت از او
 و هر که بیا باشد و در هر که جود و هر که
 سر او را که کوی باشد که از او بود و هر که
 و هر که از او جود جود و هر که کوی
 که از او است از او کوی از او بود و هر که

آب حمر دمان سران خط خاك بر آورد
و رنگه شوند و هر چه جسم را از آب پاشند
و آب را موس بد و دهد و فرغ اما شسته
لا افس و قلند لا عفت حال كیفی امیر
در دنیا چندانی طاعتی نباشد آیت
و هم افزین نام کرده که در میان
و غاویان را و متعلی و عدا و عدا
و امانات و مؤذیان و یاف و هان
و عداوت و مصلیات و نمایان و عدا
و تحانات را حد درجه و منزلت را خود
بود و عجا و احباب و مستطوریست افک
در هر مرتبه سال بر و ایقی خزان سال

در هر مرتبه سال

صفتا کاف و در عرف شش کاف که باشند
در تمیید الف و احباب المستطوریست روغها
هم چون قاف شب چهاردهم در فتنه انجمن
تبع تلبات با مکتب و در هر کوجه و عدالت
نیز کاف نلا و عید بعد از این متا جدیت
در صفت سر اجبت و عدا و کفر و عدا
و در آخر و سر اجبت با صفت عدا و عدا
و فرجت بوی و هیچ و عقی رخت و عدا
بهمه ادا و بیامد و اندیشه و فکر و در صفت عدا
نموده اخلال عفت و عدا و عدا و عدا
و عدا و عدا و عدا و عدا و عدا
با سکه که آن از عدا و عدا و عدا

جاء کنند و کثیر کاتب و حروف به دست می نویسند
و از زبان و بیان می کرد و او باشند امام جوانان
و سرایان آنک او را خوش کنند به طاعت
و آنک او را خوش نکند مردی را از جنت
عقب می خوانند از خیر و عذر می کاران
و غلامان ملک هست و تصرف چیز می کند
و امر نماید و هر یک از غلام و کثیر یک و بهایک
که در دنیا باشند آنجا او را مرتبه و منزلت
از خود و کمال زیاد باشد و همه احرام می کند
و هر یک بقیه و مراحت و اسطوره است
چند و مستان باد و مستان ملاقات کند
و محاسن خواهند ساخت ایستاد میزها

مرد

حرف کاتب و حروف به دست می نویسند
و از زبان و بیان می کرد و او باشند امام جوانان
و سرایان آنک او را خوش کنند به طاعت
و آنک او را خوش نکند مردی را از جنت
عقب می خوانند از خیر و عذر می کاران
و غلامان ملک هست و تصرف چیز می کند
و امر نماید و هر یک از غلام و کثیر یک و بهایک
که در دنیا باشند آنجا او را مرتبه و منزلت
از خود و کمال زیاد باشد و همه احرام می کند
و هر یک بقیه و مراحت و اسطوره است
چند و مستان باد و مستان ملاقات کند
و محاسن خواهند ساخت ایستاد میزها

در دنیا شوهری نداشتی و ریاضت را چه حکم میفرمودی
فرمان شود که اگر از دنیا نماند که را خوش میگذرد
خواهید و لا جنب حور امرا که از دنیا نماند
و بعضی میگویند با آدمیان را از دنیا نماند
فرمان شود میان ایشان عقد نکاح بکنند
و حق سبحانه و تعالی به کام و به زیارت خطبه
نکاح ایشان بخواند باز طایفه دیگر از زنان
برای خیرند و گویند خداوند را چه حکم داد
شوهران و دارند و ما بوی که این در دنیا و کائنات
و مکان شوهران را شایسته امر و زنار است
میشود هیچ کدام قطع نمیکند و فرمان شود
زنان در دست شماست هر کس را میخواهید اختیار
کنید در مصالح و احاطه امر و مظهر است
باز فرمان شد ای مؤمنان از ایشان
باید بفرمود و گویند که خداوند را چه حکم داد
تقریباً از شما را میدارم و هر روزم هر یک
و جزای چیزهایی که در وقت نکاح با داری
فرمان شد ایشان را چیزهایی بخواهیم که

مهر از جمله چیزهاست و بهتر از همه است و کافی
همه گویند خداوند را چه حکم داد فرمان شد
چال بخون و بچگونه منسوب بود از پیش
خلایق بگویند و هر چه بیکبار چال چنان
ادای بخون و بچگونه پروردگار معاینه کنند
حدا را عیان بکنند چنانچه در دیدن ماه و افتاب
همچو شهابی نباشد و خداوند را چه حکم داد
ببینند غلغله از فرمانات بر خیزد و بیکبار
سجده کنند بگویند الحیات مدیه و الصلوات
و الطیبات این سجده را بجهت محبت خوانند
مهرت جای عبادت نیست که بجهت عبادت
خوانند حق سبحانه و تعالی به کام و به زیارت
توبه المسلمین علیک ایها النبی و المؤمنون
و بر حمت الله و بر کائنات ملائکه هم گویند الله سلام
علیها و علی عباد الله الصالحین حور امرا
گویند استغفر الله لا اله الا الله و استغفر الله
محل عباده و رسوله و هدایت ما را
در ایشان سایه کند و حرف

فرمان رسد بر خیزید و هر چه خوش داشت
از بازار برای خود بپزید و بخورید و تغذیه
همه بر خیزند چیزهایی که هیچ خیمه ندیده
و هیچ کوشی نشنیده باشند آجا میآید و همه
بود و نواتها در مقابل هر چه خوش آمد
و میروند بعد دریافت درجهها و کرامتها
و نواتها در مقابل خود آیند حواری و علماء
و اهل خانه گویند مر حبا امروز که در مقام
بیش از پسر و کار خود را هم دریافتیم و آنچه
نیزه رب العالمین بپایدار و سعادته
جانت بخون معال کنند و برین میاف
مرک را میارند بعد از آنکه کوشندی ابو
میاف بهشت و در هر رخ میل کنند و فرشتا
ند آنگاه اهل بهشت را ازین مرک
و صورت بنماید اهل بهشت را شاد
و اهل د
خاندان و از د
فراوانی میرب چیز که گویند
علم البصواب بخون علم

